

نام کتاب: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو

نویسنده: جلیل عرفان منش

وفات: معاصر

تعداد جلد واقعی: ۱

زبان: فارسی

موضوع: امام رضا علیه السلام

ناشر: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

مکان نشر: مشهد

سال چاپ: ۱۳۷۶ ش

نوبت چاپ: دوم

ص: ۵

فهرست مطالب

مقدمه ۹

از مدینه تا بصره ۳۸-۱۳. مأموریت به مدینه. وداع با رسول اکرم صلی الله علیه و آله. تعیین جانشین و پیشوای شیعیان. وداع با اهل بیت علیهم السلام. آغاز سفر و ملاحظات دربارۀ عزیمت امام علیه السلام به مکه. به سوی بصره. شرح منازل و مسافتات مدینه تا بصره. ورود حضرت رضا علیه السلام به نباج. ملاحظات دربارۀ عبور امام رضا علیه السلام از قادسیه. بیعت طاهر ذو الیمینین با امام رضا علیه السلام در بغداد. ملاحظات دربارۀ سفر حضرت به قم. سیر منازل از نباج تا بصره. ورود حضرت علیه السلام به بصره

از بصره تا فارس ۶۸-۳۹. از بصره تا سوق الاهواز. راه کنونی بصره به اهواز. سوق الاهواز. ورود امام رضا علیه السلام به اهواز. رخدادهای اهواز. نکاتی دربارۀ اربق و اربک. ملاحظات دربارۀ عبور امام رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول.

قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السّلام. بقعه امام رضا دیمی. بقعه دیگری از امام رضا (دیمی). بقعه دیگری از امام رضا علیه السّلام. بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول. بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر. قدمگاه امام رضا علیه السّلام

از فارس تا یزد ۹۵-۶۹. به سوی فارس. راه اهواز به فارس. راه اهواز به شیراز. راه ارجان به شیراز. ورود حضرت رضا علیه السّلام به ارجان (بهبهان). درباره ارجان (بهبهان). مسیر کنونی

ص: ۶

اهواز به شیراز. بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام رضا علیه السّلام. شیراز. اصطخر. ابرکوه (ابرقوه). آثار تاریخی ابرقوه. قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در ابرقوه. راه شیراز به کته (راه شیراز به یزد). راه کنونی شیراز به یزد

از یزد تا خراسان ۱۲۱-۹۷. یزد. عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام از یزد. بیابان میان فارس و خراسان. راه کویر (از یزد به سوی خراسان). بررسی قدمگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در یزد. قدمگاه خرائق (مشهدک). قدمگاه دهشیر، فراشاه. ورود حضرت امام رضا علیه السّلام به بافران و نائین. قدمگاههای شهر نائین. ملاحظاتی درباره ورود حضرت رضا علیه السّلام به نائین و قدمگاههای این شهر. ورود حضرت علیه السّلام به آهوان. راه قدیم نائین تا خراسان. بررسی راههای کنونی یزد به خراسان. راه کویر

خراسان ۱۵۸-۱۲۳. نیشابور. ورود حضرت رضا علیه السّلام به نیشابور. ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور. استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السّلام. ماجرای چشمه کهلان در نیشابور. خروج حضرت از نیشابور. ماجرای طبابت امام رضا علیه السّلام در رباط سعد. طوس. ورود حضرت علیه السّلام به ده سرخ. عبور حضرت از کوه تراشان (کوه سنگی). ورود امام رضا علیه السّلام به طوس (نوقان، دهکده سناباد). راه نیشابور به سرخس. سرخس. آثار تاریخی سرخس. ورود امام رضا علیه السّلام به سرخس و ماجرای زندانی شدن آن حضرت علیه السّلام. خروج امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام از سرخس. راه قدیمی سرخس به مرو. مرو. راه کنونی مشهد به سرخس و مرو. حکومت عباسیان در مرو. ورود حضرت رضا علیه السّلام به مرو

ولایتعهدی ۱۸۹-۱۵۹. طراح ولایتعهدی. پیشنهاد خلافت. مراسم ولایتعهدی. دستخط امام بر عهدنامه ولایتعهدی. دعای باران. مخالفان ولایتعهدی. برپایی نماز عید. ملاحظاتی پیرامون ماهیت ولایتعهدی و شهادت حضرت رضا علیه السّلام. بررسی چند موقعیت

ص: ۷

یادداشتها ۲۰۴-۱۹۰. ۱- مسیر راه قدیم مکه تا قادسیه. ۲- مسیر راه مکه تا بصره. ۳- مسیر راه قادسیه تا بصره. ۴- راه مکه تا کوفه. ۵- متن کامل عهدنامه ولایتعهدی

منابع و مآخذ ۲۱۹-۲۰۵. منابع و مآخذ (فارسی و عربی)

. منابع جغرافیایی. منابع تاریخی و سرگذشت نامه‌ها. منابع تاریخ محلی. سفرنامه‌ها. نقشه‌ها. مآخذ تصاویر و نقشه‌های بخش  
ضمائم کتاب. تاریخ تألیف برخی منابع

کتابنامه ۲۳۶-۲۲۰. کتابنامه منابع تاریخ محلی شهرهایی از ایران که در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام واقع شده است

. کتابنامه زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

الف) منابع اختصاصی فارسی

ب) منابع اختصاصی عربی

ج) منابع عمومی عربی و فارسی

ضمائم ۲۷۱-۲۳۷. نقشه‌ها. تصاویر

ص: ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم

به روح مطهر شهید سید مرتضی آوینی اندیشه اصلی این تحقیق هنگامی شکل گرفت که به توصیه و ترغیب مرحوم شهید  
سید مرتضی آوینی «پروژه تحقیق و نگارش فیلمنامه زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام» در واحد تلویزیونی حوزه هنری  
آغاز شد. این تحقیق که هم‌اکنون برای تألیف تنظیم شده است در واقع پژوهش نگارش فیلمنامه سریال مستند داستانی  
هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه تا مرو می‌باشد.

یادش گرامی و راهش پررهرو باد مؤلف

ص: ۹

مقدمه

یکی از مقاطع مهم تاریخ سیاسی اسلام و زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. این موضوع به دلیل اهمیت و سؤال‌انگیز بودنش توجه بسیاری از مورخان قدیم و جدید را به خود جلب کرده و تا کنون کتابهای بسیاری را به خود اختصاص داده است. «۱»

آنچه در این تحقیق مورد بررسی و دقت قرار گرفته، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی است که حضرت رضا علیه السلام به دستور مأمون از آنجا عبور کرده و یا در آنجا توقف داشته است. مبدأ این خط سیر مدینه و مقصد آن مرو بود.

مسیری که مأمون تأکید داشت حضرت رضا علیه السلام را از آن عبور دهد، یکی از راههای متداول آن زمان به شمار می‌رفت و آن از مدینه به بصره و از طریق سوق الاهواز (اهواز) به فارس و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالت‌های فارس و خراسان می‌گذشت و به مرو ختم می‌شد.

راه دیگری که در آن زمان متداول بود از مدینه به سمت کوفه و مدینه السلام (بغداد) می‌رفت و سپس از آنجا به سمت ری، قم و خراسان و بالاخره به مرو منتهی می‌شد. این خط سیر اخیر از سه شهر حساس: کوفه، بغداد و قم می‌گذشت.

شهر کوفه مرکز تجمع شیعیان و پایگاه علویان محسوب می‌شد و همواره شاهد قیامها و نهضت‌های علویان بر ضد حکام بنی امیه و بنی عباس بود. بغداد در زیر

---

(۱) - جهت اطلاع: به کتابنامه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در بخش ضmann کتاب حاضر رجوع شود.

ص: ۱۰

سیطره عباسیان متعصب و مخالفان سیاسی مأمون اداره می‌شد، و در کشمکشهای سیاسی و خاندانی میان مأمون و برادرش امین تبدیل به کانون توطئه بر ضد مأمون شده بود. شهر قم، از معدود شهرهای ایران به شمار می‌رفت که دارای تمایلات شیعی بود و محبت به خاندان علی بن ابی طالب در آن موج می‌زد.

از این رو مسیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو انتخاب کرده بود از دیدگاه جغرافیای طبیعی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی بسیار حساب شده و زیرکانه بود. بررسی جغرافیای تاریخی هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به گونه‌ای که به تفصیل و با طرح جزئیات حوادث، شهر به شهر، منزل به منزل به شرح آن خواهیم پرداخت خود به تنهایی نمایانگر ماهیت ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام است و به اعتقاد نگارنده، ترسیم جغرافیای تاریخی عزیمت امام رضا علیه السلام و حوادثی که در طول این سفر رخ داده یکی از دلایل روشن ماهیت ولایتعهدی است که به بسیاری از پرسشها و سوء تعبیرها درباره پذیرش آن از سوی امام علیه السلام خاتمه می‌دهد. امام رضا علیه السلام در طول این سفر همواره دست به اقداماتی زد که مآلا به افشای اهداف مأمون از طرح ولایتعهدی و اعلام مواضع خود نسبت به

پیشنهاد مأمون انجامید. این اقدامات از همان ابتدای سفر آغاز شد و در طول سفر هرگاه که فرصت مغتنم بود ادامه می‌یافت تا هنگامی که حضرت به مرو رسید.

مواضع امام بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی شدت بیشتری به خود گرفت، و سرانجام منجر به شهادتش شد.

تأملاتی در منابع و مآخذ

۱- یکی از تقایص مهم منابع تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیهم السّلام عدم توجه به عنصرهای «زمان»، «مکان» و «ترتّب حوادث» است. متأسفانه این اشکال در اکثر منابعی که در تحقیق حاضر مورد بررسی و یا بهره‌برداری قرار گرفت، مشاهده شد.

باید اعتراف کرد که اکثر منابع تاریخ زندگانی ائمه علیهم السّلام، «تاریخ شفاهی» است که به صورت مکتوب نگارش یافته و فاقد ویژگیهای «تاریخ علمی» است. به همین دلیل شیوه نگارش بسیاری از مورّخان قدیم و جدید، نگارش روایی است که عمدتاً به شرح وقایع و یا حادثه‌نگاری محدود می‌شود. از این رو بسیاری از روایتها فاقد

ص: ۱۱

جنبه‌های «زمانی» و «مکانی»، هستند. به طوری که بسختی می‌توان تشخیص داد حادثه‌ها در کجا و در چه زمانی روی داده‌اند. ترتّب حوادث، جلو و به دنبال بودن آنها و نیز تأثیر متقابل ماجراها بر یکدیگر از جمله مواردی است که به ندرت مورد توجّه واقع شده است. این تقایص در بررسیهای تاریخی، محقق را با ابهامات و معضلات فراوانی روبرو می‌سازد و مورّخ را از دریافت شرایط و سایر جنبه‌های تاریخی و عناصر مؤثر بر حوادث باز می‌دارد.

۲- به علاوه در منابع تحقیق حاضر، بجز معدودی از آنها، غالب منابع فاقد «نگرش همه جانبه» به حوادث می‌باشند و اصولاً کمتر به تجزیه و تحلیل حوادث پرداخته‌اند. از تناقضات تاریخی به سادگی عبور کرده‌اند و در جایی که نیاز به شرح و توضیح و تحلیل است با کلی‌گویی گذشته و از ذکر شرایط و یا عناصر مؤثر بر شکل‌گیری ماجراها کمتر سخن به میان آورده‌اند.

۳- یکی دیگر از اشتباهاتی که در منابع و مآخذ این تحقیق ملاحظه می‌شود، عدم توجه به جغرافیای طبیعی و سیاسی مناطق و شهرهایی است که در مسیر عبور حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام واقع شده است. مثلاً بعضی خط سیر حرکت امام رضا علیه السّلام را از شهر و منطقه‌ای ذکر کرده‌اند که هیچ تناسبی با مسیر راههای متداول آن زمان نداشته و اصولاً با مسیر جغرافیایی طبیعی راهها و شهرها در تناقض است. این گونه اشتباهات، متأسفانه مأخذ نقل مورّخان جدید نیز شده که عمدتاً ناشی از فقدان آگاهیهای جغرافیای تاریخی است.

۴- پاره‌ای مورّخان قدیم و به تبع آنها مورّخان جدید بدون توجه و در نظر گرفتن موقعیتهای سیاسی مذهبی شهرها گزارشهایی از عبور و یا توقف علی بن موسی الرضا علیه السّلام ثبت کرده‌اند. این گزارشها علاوه بر این که به لحاظ

جنبه‌های تاریخی با اغلاط و تناقضات فراوان روبروست و مورد تأیید منابع معتبر تاریخی نیست، با مسیری که مأمون به تصریح منابع موثق برای عبور حضرت رضا علیه السّلام تعیین کرده بود نیز مغایرت کامل دارد و فاقد پایه و اساس منطقی است.

۵- برخی از کتابهای تاریخی، خصوصاً منابع تاریخ محلی، از قدمگاهها و توقفگاهها و یا مساجدی در شهرهای مختلف ایران نام برده‌اند که امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در آن اماکن توقف داشته و یا نماز گزارده است. این اماکن

ص: ۱۲

علی القاعده مربوط به همان سفر حضرت از مدینه به مرو بوده ولی بعضی از آنها در شهرهایی واقع شده‌اند که محل عبور امام علیه السّلام نبوده است. به عنوان مثال: «هشت قدمگاه» در منطقه‌ای، منسوب به حضرت رضا علیه السّلام ثبت شده که اساساً واقعیت تاریخی ندارد و عمدتاً منشأ آنها خواب و یا رؤیا است. این اماکن منحصرأ مربوط به مسیر آن حضرت از ایران است و در سایر کشورهایی که در خط سیر حضرت قرار گرفته‌اند مشاهده نشده است. وجود این اماکن - هر چند ساختگی - اگر چه نمایانگر میزان عشق و علاقه مردم ایران به خاندان عصمت و طهارت است ولی نمی‌تواند دستمایه مناسبی برای تعیین مسیر عبور حضرت رضا علیه السّلام - آن چنان که پاره‌ای از کتب به آن تکیه کرده‌اند - باشد و تنها در صورت وجود اعتبار و سندیت تاریخی است که قدمگاهها می‌توانند راهنمایی تعیین‌کننده باشند.

۶- علاوه بر این اماکن ساختگی، حوادثی را نیز در برخی از تذکرها و مناقب به علی بن موسی الرضا علیه السّلام نسبت داده‌اند که کاملاً جنبه افسانه‌ای و غیر تاریخی دارد.

متأسفانه برخی از این خطاهای تاریخی به طور غیر محققانه‌ای دستمایه برخی از نویسندگان جدید شده است و چنانچه به اهتمام معدود مورخان معاصر آثار ارزشمندی پیرامون زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام تألیف نشده بود، این گونه کتب، تا نسلها در حافظه دوستداران و شیعیان آن حضرت علیه السّلام باقی می‌ماند.

ص: ۱۳

از مدینه تا بصره

مأموریت به مدینه

هنگامی که رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم «۱» از سوی مأمون مأموریت یافتند تا

(۱) - بعضی از منابع از جمله الارشاد؛ مقاتل الطالبیین؛ روضة الواعظین می‌نویسند: مأموری که مأمون برای عزیمت امام از مدینه به سوی مرو گسیل داشته بود، عیسی بن یزید جلودی بود. اما اکثر منابع در مورد رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم

اتفاق دارند و صحیح همان است، زیرا جلودی، همان کسی بود که به دستور هارون الرشید خانه‌های علویان و فرزندان علی علیه السلام را در مدینه غارت کرد و آسیب رساند و حتی از زیورآلات و جامه زنانشان نگذشت. چنین فردی برای این مأموریت خطیر نمی‌توانست از سوی مأمون انتخاب خوبی باشد. بررسی کنید، شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۲۵۰؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۹. و مقایسه کنید با شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۹۸ و ۴۰۱. نگاه کنید به جریر طبری، تاریخ طبری، (ترجمه ابو القاسم پاینده)، ۱۳/ ۵۶۵۹ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (چاپ بیروت)، ۴/ ۱۶۲؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۲/ ۴۴۱؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۴۶۵؛ کلینی، اصول کافی، ۲/ ۴۰۷. کلینی می‌نویسد: «مأمون نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت و آن حضرت را به خراسان (مرو) طلبید، امام علیه السلام به عللی عذر خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می‌نوشت. تا آن حضرت دانست چاره‌ای ندارد و مأمون دست‌بردار نیست لذا از مدینه بیرون شد ...». ابو الفضل بیهقی می‌نویسد: «سهل بن فضل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان درآورد ... معتمدی از خویشان خود نامزد کرد تا با معتمد مأمون همراه شد و هر دو به مدینه رفتند. ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۶، (از مجلد ۱)، ص ۱۹۰.

صاحب بحر الانساب بدون ذکر هیچ منبع معتبری از سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن داود بن

ص: ۱۴

علی بن موسی الرضا علیه السلام را به مرو آوردند، امام علیه السلام در مدینه بود. حضرت رضا علیه السلام همچون پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه اقامت داشت (این که منزل امام علیه السلام در کدام، محله از محله‌های شهر مدینه الرسول بوده منابع، اطلاعات چندانی به ما نمی‌دهند). رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم، به منزل امام علیه السلام رفتند و نامه مأمون را به حضرت تسلیم کردند. امام علیه السلام با فرستادگان مأمون سخنی نگفت و با کراهت نامه را خواند و بناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و آماده سفر شد. «۲» در اولین گام قبل از آغاز سفر به سوی مرو، امام دست به اقداماتی زد که ماهیت پذیرش ولایتعهدی را آشکار ساخت مثل صحنه دردناک وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله، تعیین جانشین بعد از خود و کیفیت وداع با اهل بیت خود.

وداع با رسول اکرم صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق به سند خود از محول سیستانی نقل می‌کند که چون قاصد مأمون برای احضار حضرت رضا علیه السلام از خراسان به مدینه وارد شد من در مدینه حضور داشتم، حضرت برای وداع با مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد آستانه مقدس شد.

چندین مرتبه به مرقد آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد و وداع کرد و سپس بازگشت و هر

قاسم بن حبيب بن عبد الله حبيب بن شجاع بن ارقم، به عنوان فرستاده مأمون نام می برد که از طوس به همراه چهارصد نامه برای حضرت روانه مدینه شد. ر. ک. به: ابن یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۱۰۰.

(۲) - ر. ک. به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۱۳۹؛ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۰۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۴۹ / ۹۲؛ مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص ۵ - ۶۵۳؛ خواجه ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱ / ۱۹۱ ... از جمله تذکره نویسان متأخر که پذیرش سفر مرو را از سوی امام رضا علیه السلام «بدون اکراه» ذکر می کند جواد فاضل است وی در کتاب خود بدون هیچ گونه مأخذ و سندی، می نویسد: «مأمون در نامه ای که به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تقدیم داشته از منویات خود سخنی نگفته، بلکه فقط با لحن تقاضا و تمنا از امام دعوت کرده به مرو تشریف فرما شود، امام نیز این دعوت را قبول فرمود» ر. ک. به: معصومین چهارده گانه، (امام رضا علیه السلام)، ص ۱۰۵.

ص: ۱۵

بار که نزدیک ضریح می آمد با صدایی بلند می گریست. من به حضور آن حضرت علیه السلام شرفیاب شدم، سلام کردم و او را (به خاطر) طلب کردن مأمون به خراسان تهنیت گفتم. آن حضرت فرمود: من را واگذارید، همانا از جوار جدّ بزرگوارم صلی الله علیه و آله بیرون می روم و در غربت رحلت می کنم و در کنار قبر هارون دفن خواهم شد. محول سیستانی می گوید: تا خراسان آن بزرگوار را مشایعت کرده، همراه وی بودم تا این که در طوس وفات یافت و او را نزد هارون دفن کردند. «۳»

مسعودی نیز در اثبات الوصیّه و ابن شهر آشوب در المناقب این روایت را به نقل از محمد بن عیسی نقل کرده اند. «۴»

تعیین جانشین و پیشوای شیعیان

حضرت رضا علیه السلام از آنجا که سرانجام این سفر را می دانست، فرزندش جواد علیه السلام را که در آن زمان کودکی چندساله بود به هنگام وداع با جدّش به مسجد النبی برد، حضرت جواد علیه السلام قبر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت، امام رضا علیه السلام فرمود:

ای رسول خدا، من او را به شما سپردم. حضرت جواد علیه السلام عرض کرد ای پدر، به خدا قسم که به جانب خدا می روی. سپس حضرت رضا علیه السلام به تمامی وکلا و اصحاب خود فرمود: سخنان او را گوش کنید و امر او را اطاعت نمایید و ترک مخالفت وی کنید. و نزد ثقات اصحاب خود تصریح بر امامت او فرمود و به آنها

(۳) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۴۶۴؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۳۹۴.

(۴) - نگاه کنید به: ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۳۹۴. و همچنین ر. ک: به: مجلسی، بحار الانوار (ترجمه موسی خسروی)، ۱۲/ ۱۰۵. صاحب بحر الانساب، وداع آن حضرت علیه السلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب یکشنبه پانزدهم محرم الحرام ذکر کرده است. وی به شرح خوابی که حضرت رضا علیه السلام هنگام وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده، می‌پردازد که در منابع قدیم ذکری از آن نشده است و به گونه‌ای که در فصول آینده به برخی از جنبه‌های تاریخی این کتاب اشاره خواهیم کرد، علاوه بر خلط میان تاریخ و افسانه، اغلاط و اشتباههای فاحشی در این کتاب به چشم می‌خورد که ارزش تاریخی آن را از سایر کتب تاریخی شفاهی پایین می‌آورد. ر. ک. به: یحیی خزاعی، بحر الانساب، چاپ دار الخلافه طهران، ۱۲۶۸.

ص: ۱۶

شناساند که حضرت جواد الائمه جانشین و قائم مقام اوست. «۵»

حديقة الرضوية یکی از محدود تذکره‌هایی است که می‌نویسد: حضرت بعد از وداع با قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روضه جدّه‌اش حضرت صدیقه زهرا علیها السلام مشرف شد و درد دل‌های خود را به آن حضرت عرض کرد. «۶»

وداع با اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام هنگامی که قصد خارج شدن از مدینه را کرد، دستور داد اهل بیت و خاندان وی در اطراف ایشان گرد آمدند، آنگاه فرمود: بر من بگریید تا صدای شما را بشنوم. «۷» گریه کردن بر مسافری که به سفر می‌رود امری است غیر متعارف، اما این که امام چنین دستوری می‌دهد، قصد آن دارد که به اهل بیت خود بگوید من دیگر از این سفر باز نخواهم گشت. این موضوع را مسعودی در اثبات الوصیة و ابن شهر آشوب در المناقب به تصریح بیان کرده‌اند. آن دو به نقل از محمد بن عیسی روایت کرده‌اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که خواستند مرا از مدینه بیرون برند من اهل و عیال خود را گرد آوردم و به آنها امر کردم بر من گریه کنند تا من گریه و زاری آنها را بشنوم، سپس از آنها جدا شدم و دوازده هزار دینار برای آنها گذاشتم.

پس فرمود: من به سفری می‌روم که دیگر به جانب اهل و عیال خود باز نخواهم

---

(۵) - ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۳۹۴؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الائمه، ص ۱۷۶ (چاپ نجف)؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۲/ ۳۲. مجلسی می‌نویسد: حضرت علیه السلام دست فرزندش را گرفت و در مسجد پیامبر برد و در کنار قبر رسول خدا ودایع امامت را به او سپرد و او را از جریان آینده مطلع کرد و سپس حرکت نمود.

درّ النظیم، به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. و همچنین، شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۱۹.

(۶) - محمد تقی خراسانی، حديقة الرضوية، ص ۷۴ به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۶.

(۷) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۴۶۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۰۵؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲ / ۱۷۹. شیخ عباس قمی، این ماجرا را به نقل از یوسف بن خاتم شامی، در درّ النظم نیز آورده است. ر. ک. به: شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷.

ص: ۱۷

گشت. «۸»

آغاز سفر و ملاحظات دربارۀ عزیمت امام علیه السلام به مکه

منابع اولیه و سایر تواریخ معتبر آغاز حرکت امام رضا علیه السلام را از مدینه به سوی بصره ذکر کرده‌اند. «۹» با این وجود برخی از منابع بخصوص تذکره‌های متأخر می‌نویسند: حضرت ابتدا به مکه رفت و در این سفر امام جواد علیه السلام نیز همراه ایشان بود، امام علیه السلام با خانه خدا وداع کرد و سپس از مکه به سفر ادامه داد.

مسند الامام الرضا علیه السلام به نقل از راوندی در الخرائج می‌نویسد: امام رضا علیه السلام با همراهان خود وارد مکه مکرمه شد و خانه خدا را زیارت کرد و با اهل بیت وداع نمود. محمد بن میمون گوید: من در مکه با آن جناب بودم و پیش از آن که به طرف خراسان حرکت کند عرض کردم تصمیم دارم به مدینه برگردم نامه‌ای برای فرزندان ابو جعفر علیه السلام بنویس تا با خود ببرم. حضرت رضا علیه السلام تبسمی فرمود و نامه را نوشت، من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم ... «۱۰»

شیخ مفید نیز در الارشاد بدون تأکید بر عزیمت امام رضا علیه السلام از مدینه به مکه در سفر تاریخی‌ای که آن جناب به خراسان داشت به نقل از مسافر روایت می‌کند که من خدمت حضرت رضا علیه السلام در منی بودم، یحیی بن خالد از آنجا عبور کرد در حالی که سر و روی خود را از غبار پوشانده بود، حضرت فرمود: این بیچاره‌ها نمی‌دانند، امسال چه بر سرشان خواهد آمد، سپس فرمود: از آن شگفت‌تر من و هارون

---

(۸) - ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیّة، ص ۳۹۴؛ همچنین نگاه کنید به: جریر طبری، دلائل الائمه، ص ۱۷۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۲ / ۳۲؛ شیخ یوسف بن خاتم شامی، درّ النظم به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷.

(۹) - نگاه کنید به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳ / ۱۷۶؛ مسعودی، اثبات الوصیّة، ص ۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ۲ / ۴۰۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ ملا باقر مجلسی بحار الانوار، ۴۹ / ۹۲؛ و ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۷ / ۳۸۷ و سایر منابع.

(۱۰) - عزیز الله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، (متن عربی)، ۱ / ۱۶ - ۲۱۵. همچنین نگاه کنید به:

مسعودی، اثبات الوصیّة، ص ۳۹۴. مجلسی با تفاوتهایی این روایت را آورده است، ر. ک به:

بحار الانوار، ۱۲ / ۱۰۸.

ص: ۱۸

مانند این دو هستیم (دو انگشت خود را به هم چسبانید) یعنی من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد. مسافر گوید: به خدا من معنی سخن آن حضرت را نفهمیدم تا وقتی که حضرت را در کنار هارون دفن کردیم. «۱۱»

اگر گفته شیخ مفید را در این باره بپذیریم، زمانی که حضرت در سفر حج بود، بنابر آنچه مسافر از حضرت نقل می‌کند که من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد، معلوم می‌شود که هنوز هارون در قید حیات بوده است، بنابراین با توجه به مرگ هارون در سال ۱۹۳ و هجرت امام علی بن موسی علیه السّلام از مدینه به مرو در سال ۲۰۰ قطعاً این روایت مربوط به آن سفر نیست. «۱۲»

معتبرترین منبعی که از وداع آن حضرت با خانه خدا روایت می‌کند، شیخ صدوق است که می‌نویسد: حضرت برای طواف بیت الحرام به مکه رفت و فرزند برومند خود جواد الائمه را که شش سال داشت با خود به همراه برد. موفق غلام آن حضرت، حضرت جواد علیه السّلام را روی دوش خود گذاشت و در حرم طواف می‌داد.

چون حضرت جواد علیه السّلام به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق به زیر آمد، آنجا نشست و اشک از دیدگان وی جاری شد، مدتی گریست، موفق عرض کرد، قربانت شوم برخیز، گریه بس است. حضرت جواد علیه السّلام فرمود: موفق از اینجا حرکت نکنم تا آنگاه که خدا بخواهد. موفق خدمت امام رضا علیه السّلام رفت و جریان را عرض کرد.

---

(۱۱) - شیخ مفید، الارشاد، ۲ / ۲۴۹. شیخ صدوق نیز به روایت خود از موسی بن مهران می‌نویسد:

امام رضا علیه السّلام را در مسجد مدینه ملاقات کردم در حالی که هارون خطبه می‌خواند فرمود: آیا می‌دانید که من و او در یک خانه مدفون خواهیم شد؟ و نیز از محمد بن فضیل مروی است کسی از حضرت رضا علیه السّلام شنیده بود - در حالی که آن بزرگوار در منی یا عرفات به هارون نظر می‌کرد - که می‌فرمود: من و هارون این چنین باشیم و دو انگشت خود را به هم چسبانند و ما مقصود آن بزرگوار را ندانستیم تا این که واقعه طوس به وقوع پیوست و مأمون امر کرد حضرت رضا علیه السّلام را در جنب هارون دفن کردند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ۲ / ۴۷۳. این روایت را، مسعودی با تفاوتهایی نقل کرده است. ر. ک. به: مسعودی، اثبات الوصیّة، ص ۳۹۱.

(۱۲) - مقایسه کنید با روایت موسی بن مهران که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السّلام آورده است چنانچه ملاحظه خواهید نمود این روایت بنابر گفته شیخ صدوق در مکه هنگامی که حضرت به هارون نظر می‌کند بیان شده است. نگاه کنید به: پاورقی قبل.

حضرت رضا علیه السلام گریان نزد فرزندش آمده او را در آغوش گرفت و سر و سینه‌اش را بوسید و فرمود: نور دیده‌ام چرا این قدر گریه و زاری کرده‌ای، حضرت جواد علیه السلام گفت: چگونه خود را تسلی دهم در حالی که می‌بینم شما آن چنان با خانه خدا وداع می‌کنی که گویا دیگر مراجعت نخواهی کرد و من یتیم خواهم شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای فرزند دل‌بندم به قضای الهی راضی شو و در هر پیشامدی صابر و شکیبا و خرسند و شادمان باش، آنگاه هر دو در آغوش هم گریستند و با هم وداع کردند. حضرت جواد به مدینه و حضرت رضا علیه السلام به سوی خراسان حرکت کردند. «۱۳»

این گفته شیخ صدوق درباره حضور حضرت جواد علیه السلام با آنچه راوندی در الخرائج در روایتی که از محمد بن میمون نقل می‌کند «من نامه حضرت را از مکه به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم.» اختلاف دارد و معلوم می‌شود در آن هنگام حضرت جواد علیه السلام در مدینه به سر می‌برده است. علاوه بر این اختلاف، به لحاظ جغرافیای راههای متداول آن زمان عزیمت امام علیه السلام به مکه در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است و برابر آنچه ابن خردادبه در المسالك و الممالك و قدامة بن جعفر در کتاب الخراج و یعقوبی در البلدان و ابن رسته در الاعلاق النفیسة که به ترتیب در سالهای ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۹۰ هـ. ق تألیف شده‌اند می‌نویسند: از مدینه تا مکه ۲۸۶ میل، برابر ده منزل راه است که این مسافت در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است. «۱۴» صرف‌نظر از این ملاحظات، بنابر گزارشهای تاریخی، مأمون اصرار داشت حضرت را از مدینه به سوی بصره و فارس و سپس به سوی مرو (خراسان) حرکت دهد و یکی از دلایل مهم این تصمیم اوضاع سیاسی حاکم بر بعضی از

---

(۱۳) - هروی، حدیقة الرضویة، ص ۷۴؛ عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۸. اثبات الوصیة، نیز با تفاوتی به نقل از امیه بن علی آن را روایت می‌کند ر. ک. به: مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۴. بعضی از تذکره‌نویسان متأخر نیز بدون ذکر مأخذ، روایت فوق را با تفاوتی نقل کرده‌اند. ر. ک: جواد فاضل، معصومین چهارده‌گانه (علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۱۰۵؛ واحد تدوین و ترجمه، سرچشمه‌های نور، امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۲.

(۱۴) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۸-۲۰۷؛ یعقوبی، البلدان، ص ۹۳؛ ابن قدامة، کتاب الخراج، ص ۱۱. جهت اطلاع از منازل ما بین مدینه تا مکه نگاه کنید به: یادداشت شماره ۱.

شهرها بود. مأمون سفارش مؤکد داشت که حضرت را از مدینه به سمت کوفه و قم عبور ندهند زیرا در این خط سیر، علاوه بر شهرهای کوفه و قم که پایگاه شیعیان بود، شهر بغداد نیز در مسیر این راه به سمت ایالت جبال و قم قرار داشت که اهمیت آن به لحاظ سیاسی کمتر از دو شهر یاد شده نبود. در دو شهر کوفه و قم شیعیان پایگاه محکمی داشتند و نوعاً نسبت به سفر

اجباری امام رضا علیه السلام واکنش نشان می‌دادند، و بغداد نیز با توجه به این که مرکز تجمع و پایگاه عباسیان متعصب و مخالف با سیاستهای مأمون مبنی بر خارج کردن خلافت از دودمان آل عباس و انتقال آن به آل علی علیه السلام بود، شهر بی‌خطری از دیدگاه مأمون به حساب نمی‌آمد.

شهر مکه نیز به لحاظ سیاسی در آن زمان و مقارن بودن با شورش علویان بر ضد مأمون از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام معروف به «دیباج» و حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی علیه السلام معروف به «ابن افطس»، در سال ۲۰۰ هـ ق قیام کردند. دیباج در مکه و نواحی حجاز قیام کرد و خود را امیر المؤمنین خواند و ابن افطس نیز که در مدینه ظهور کرد قیام خود را به سوی مکه کشاند و هنگامی که مردم در منی بودند به آنها پیوست و امیر الحاج داود بن عیسی بن موسی هاشمی در نتیجه قیام او فرار کرد. «۱۵» پرواضح است که سفر امام رضا علیه السلام به مکه در شرایطی که با اجبار برای پذیرش ولایتعهدی عازم مرو بود، به لحاظ سیاسی مغایر سیاست مأمون و دستور وی به فرستادگانش می‌باشد. در نهایت به نظر نگارنده سفر امام رضا علیه السلام از مدینه به سوی مرو در مسیر مکه به لحاظ جغرافیای راه، اوضاع سیاسی، و نیز از حیث تزلزلی که در روایات

---

(۱۵) - مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۲ / ۴۱ - ۴۳۹؛ ابو الولید ارزقی، اخبار مکه، ص ۱۶۸ و ۱۹۲؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲ / ۴۶۱؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۹؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۲؛ حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۱۱؛ جریر طبری، تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۵ / ۱۲۲ و ۱۲۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۴ / ۱۵۳؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۲ / ۴۴۰؛ فصیحی، مجمل فصیحی، ۱ / ۲۱۹. پاره‌ای از منابع از خروج محمد بن جعفر صادق در مکه نیز نامی به میان آورده‌اند. ر.ک. به: نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۹ و ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۲.

ص: ۲۱

دیده می‌شود چندان قرین صحت نیست. «۱۶»

به سوی بصره

مبدأ هجرت تاریخی امام رضا علیه السلام مدینه و مقصد آن مرو بود به گونه‌ای که شرح آن رفت، مأمون فرستادگان خود را مکلف کرده بود که حضرت را از راه بصره «۱۷» حرکت دهند.

قبل از بررسی جغرافیای راه مدینه تا بصره لازم است اطلاعاتی درباره بصره دریافت کنیم، تا علت مسیر حرکت امام علیه السلام از این شهر و نیز ماهیت پذیرش ولایتعهدی روشنتر شود.

بنای شهر بصره در سال ۱۴ هجری در زمان خلیفه دوم نهاده شد، بلاذری (۱۹۸-۲۹۷) در فتوح البلدان می‌نویسد: چون عتبه بن غزوآن در حدیبیه فرود آمد به عمر بن خطاب نامه نوشت که مسلمانان را جایی باید تا زمستان را در آن گذرانند و چون از جنگ بازآیند در آنجا بیاسایند. عمر پاسخ داد که سپاهیان را همه در یک جا گرد آور و چنان کن که آن جای نزدیک آب و چراگاه باشد و آن را بهر من نیز در نامه‌ای وصف کن. عتبه نوشت: من زمینی یافته‌ام پردرخت بر کرانه صحرا و نزدیک علفزار، در آن مردابهایی است پوشیده از نای، چون عمر بخواند گفت: زمینی است خرم، نزدیک آبشخورها و چراگاهها و بیشه‌ها و فرمان داد که عتبه مردمان را در آن سرزمین منزل دهد. وی مسلمانان را بدان جای آورد، خانه‌ها از نی بنا نهادند و عتبه مسجدی هم از نای بساخت و این همه در سال چهارده هجری بود. «۱۸» از آن پس

---

(۱۶)- لازم به تذکر است که نظیر این اختلافات در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به کرات در منابع به چشم می‌خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. برای اطلاع از راه مکه به بصره نگاه کنید به: یادداشت شماره ۲.

(۱۷)- مترجم تاریخ یعقوبی در نقل این خبر چنین می‌نویسد: علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را مأمون از مدینه به خراسان آورد و فرستاده‌اش نزد آن حضرت رجاء بن ابی ضحاک خویشاوند فضل بن سهل بود. آن بزرگوار را از راه (ماه) بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ایشان را ولیعهد خود نمود. ر. ک. به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ۲/ ۴۶۵.

(۱۸)- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۰۱.

ص: ۲۲

هنگامی که مسلمانان به جنگ می‌رفتند آن نای‌ها (خانه‌ها) را برچیده، درهم می‌پیچیدند و به کناری می‌نهادند، تا از جنگ بازآیند، آنگاه خانه‌ها را از نو می‌ساختند و حال چنان بود تا مردم مکانهای خویش برگزیدند و خانه‌ها (از خشت و گل) بساختند. «۱۹»

بصره توسط حاکمانی منتخب از سوی بنیانگذار آن اداره می‌شد و پس از او عثمان خلیفه سوم در این شهر صاحب پایگاه شد و سپس معاویه و خلفای بنی امیه و آنگاه بنی عباس ولایتداران این شهر (بصره) را تعیین می‌کردند و به طوری که در تاریخ مشهور است، این شهر محل تجمع عثمانیان بود. «۲۰» در حوالی این شهر، شهری موسوم به شق عثمان وجود داشت که نوادگان عثمان در آن موطن داشتند «۲۱» و در این شهر شیعیان پایگاهی نداشتند. «۲۲»

در زمان امامت علی علیه السلام بصره کانون توطئه بود. جنگ جمل در بصره روی داد و علی علیه السلام در سال سی و شش هجری هنگامی که وارد بصره شد، در خطبه‌ای طولانی اهل بصره را ملامت کرد و فرمود: ای اهل سبخه (محلّی است در بصره) اخلاق شما از مردم پست، و اعمال شما ناچیز، و دین شما تلخ و شور است. حضرت مکرر اهل بصره را مذمت کرد. «۲۳»

از سویی دیگر بصره در سالهای مورد بحث، در آتش خشونت زید بن موسی علیه السلام

(۱۹) - همان، ص ۲۰۲، یاقوت در معجم البلدان (تألیف ۶۲۳ ه. ق) و صفی الدین بغدادی در مراصد الاطلاع (تألیف ۷۰۰ ه. ق) درباره شهر بصره اطلاعات مفیدی ارائه می‌دهند. نگاه کنید به: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۸۲ - ۲۶۶.

(۲۰) - شبیبی، الصلة بین التصوّف و التشیّع، ص ۱۷۳ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده) ص ۱۲۳.

(۲۱) - بلاذری اسامی حکام و ولایتداران مشهور بصره را که از سوی عمر، عثمان، معاویه، سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، هارون الرشید، یوسف بن عمر و یزید بن ولید منصوب گردیده‌اند، نام برده است. نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۲۰۲ - ۲۰۵ و ۲۳۱.

(۲۲) - لسترنج، جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۱.

(۲۳) - مسعودی، مروج الذهب، ۱/ ۷۲۳؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۸۲ - ۲۶۶؛ اعثم کوفی، الفتوح (چاپ بمبئی)، ص ۳ - ۱۴۱ و ۱۴۶.

ص: ۲۳

می‌ساخت «۲۴» و این در حالی بود که حضرت رضا علیه السلام با صراحت از اقدام برادرش اظهار ناخشنودی می‌کرد. «۲۵» با توجه به این حادثه و همچنین سوابق تاریخی این شهر تصویر روشنی از علت انتخاب بصره در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام توسط مأمون به دست می‌آید. «۲۶»

شرح منازل و مسافات مدینه تا بصره

منابع جغرافیایی و کتابهای مسالک و ممالک قدیم شرح مستقلی از منزلگاههای میان مدینه تا بصره ذکر نکرده‌اند، اما از اطلاعاتی که در ذکر مسافات و منازل میان مدینه و کوفه و کوفه به بصره ارائه می‌دهند می‌توان به منازل و مسافات میان مدینه تا بصره پی برد. در تلاقی راههای مذکور «معدن نقره» منزلگاهی است که از آنجا سه راه جداگانه به مدینه، کوفه و بصره وجود دارد، ما ابتدا منازل و مسافات میان مدینه تا معدن نقره و سپس از آنجا تا بصره را ذکر می‌کنیم.

ابن رسته در الاعلاق النفیسة، منازل میان مدینه تا معدن نقره را چنین شرح می‌دهد:

۱- از مدینه تا «رکابیة» (Rikabiya) ده میل است.

۲- از رکابیه تا «طرف» (Tarf) Taraf پانزده میل است و آن منزلگاهی است که در ایام حج جمعیت زیادی در آن گرد می‌آیند و آب آشامیدنی آنها بارانی است که در آبگیرها جمع می‌شود. «۲۷»

۳- از طرف تا «سقره» (Saqara) هفت میل است.

۴- از سقره تا «بطن النخل» (Batn -an -Nakhl) پانزده میل است و آن منزلگاهی

---

(۲۴) - جریر طبری، تاریخ طبری، (متن عربی)، ۵/ ۴۴ - ۵۳۵؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۲۱، ۴۶۱ و ۴۶۶؛ حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۱۱.

(۲۵) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۸۱ - ۴۷۸.

(۲۶) - ابن بطوطه در سال ۷۲۵ ه. ق که از بصره دیدن کرده مردم این شهر را بر خلاف شهر قم، کاشان، ساوه، طوس و نجف که شیعه و یا از غلاة شیعه بودند مردمی از مذهب سنت و جماعت می‌داند. ر. ک. به: ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/ ۱۹۷.

(۲۷) - از طرف تا مدینه ۳۵ میل است. قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱.

ص: ۲۴

است پرجمعیت و پرنعمت، دارای نخلستانها و مزارع بسیار که آب آشامیدنی آن از قنوات است و چاه در آنجا کم عمق است و در پنج ذراعی آب ظاهر می‌شود، این سرزمین شنزاری بود که بعد از اسلام، معصب بن زبیر در ایام خلافت برادرش آن را آباد نمود. «۲۸» راه از بطن النخل تا «مکحولین» (Mokhalin) ادامه می‌یابد و از آنجا به «حصین» (Husain) می‌رود. «۲۹»

۵- از حصین تا «عسیله» (Osaila) سیزده میل است، عسیله منزلگاهی است کم آب، «۳۰» تنگ و باریک که آب آشامیدنی آن از ۵ حلقه چاه آب تأمین می‌شود.

۶- از عسیله «۳۱» تا «محدث» (Mohaddeth) بیست و هشت میل است. محدث جایی است کم آب که «۳۲» استراحتگاه شبانه عسیله می‌باشد.

۷- از محدث تا «معدن نقره» (Madin -Naqira) ده میل «۳۳» و آن منزلگاهی است که بدویان بسیاری در آن ساکنند. آب شرب آنها از چاههاست ولی اندک است. «۳۴»

همان طور که اشاره شد معدن نقره منزلگاهی است که در مسیر چند راه قرار گرفته است و از آنجا راه به سمت مکه، بصره، کوفه ادامه می‌یابد. ما مسیر راه را به سوی بصره ادامه می‌دهیم.

اصطخری در مسالک الممالک می‌نویسد: از بصره به مدینه هزده (هیجده) مرحله باشد و به معدن نقره راه کوفه و بصره به هم افتد. «۳۵»

جیهانی در اشکال العالم می‌نویسد: راه بصره از آنجا (مدینه) هیجده منزل

---

(۲۸) - از طرف تا بطن النخل ۲۲ میل است. همان، ص ۱۱.

(۲۹) - الاعلاق النفیسة و کتاب الخراج مسافت میان، بطن النخل، مکحولین و حصین را ذکر نمی‌کنند.

(۳۰) - همان، ص ۱۱.

(۳۱) - از عسیله تا بطن النخل ۳۶ میل است. همان.

(۳۲) - همان.

(۳۳) - از عسیله تا معدن نقره ۴۲ میل است. همان.

(۳۴) - نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۷-۲۰۶.

(۳۵) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۸.

ص: ۲۵

است و نزدیک معدن نقره با راه کوفه می‌پیوندد. «۳۶» ابن رسته نیز در الاعلاق النفیسة می‌نویسد: هر کس بخواهد راه نباج (منزلگاهی است در مسیر راه بصره) را طی کند باید همان راه کوفه تا مکه را ببیماید و هر کس بخواهد می‌تواند از راه مدینه نیز برود و از جاده کاروان‌رو هم‌مسیر است، پس کسی که می‌خواهد از راه مدینه برود باید از نباج به «عیون» رود سپس تا «عنان» (Anab) و از آنجا تا معدن نقره سپس تا عسیله پیش برود و تا به راهی که از برای مدینه وصف کردیم برسد. در معدن نقره راه مردم بصره و کوفه به هم می‌پیوندد.

با توجه به این ملاحظات چنانچه از معدن نقره بخواهیم به سمت بصره حرکت کنیم باید از معدن نقره به سوی عناب و از آنجا به سمت عیون و از آنجا به سوی نباج برویم. «۳۷» نباج در دویست و شصت و دو میلی بصره است «۳۸» و از آنجا تا بصره شش منزل است. «۳۹»

ورود حضرت رضا علیه السلام به نباج

مسند الامام الرضا عليه السلام می‌نویسد: امام همام علیه السلام از قادسیه بیرون شد و از طریق بادیه به طرف بصره حرکت کرد و پس از چندی به ناحیه نباج رسید. نباج بر وزن کتاب نام دهکده‌ای است در کویر بصره که به آن نباج بنی عامر بن کریز گویند و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است. یاقوت حموی در معجم البلدان گفته است: نباج در ده منزلی بصره قرار دارد و در این ناحیه جنگی بین بکر بن وائل و تمیم روی داد که بر اثر آن تمیمیان پیروز شدند و آب نباج را عبد الله بن عامر بن کریز استخراج کرد، و در آن کشت و زرع نمود و نخلستانها ایجاد کرد. «۴۰» شیخ صدوق در روایتی از ابو حبیب نباجی ورود حضرت را به نباج چنین شرح می‌دهد: «۴۱»

---

(۳۶) - ابو القاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ۵۲.

(۳۷) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۱۲.

(۳۸) - همان، ص ۲۱۱ - ۲۱۰.

(۳۹) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۷.

(۴۰) - عزیز الله عطاردی، مسند الامام الرضا (ع)، ۱ / ۵۴.

(۴۱) - شرح این ماجرا با کمی اختلاف در کتابهای دیگر آمده است: نگاه کنید به: مجلسی،

ص: ۲۶

ابو حبیب نباجی گوید: در عالم رؤیا دیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نباج تشریف آورد، و در مسجدی که حجّاج فرود می‌آیند وارد شد. گویا من خدمت آن جناب رسیده، بر آن حضرت سلام کردم و پیش روی او ایستادم. در این هنگام طبقی را مشاهده کردم که از برگ درختان خرما می‌بافته بودند، و در آن طبق خرما می‌سیحانی بود. حضرت از آن طبق مشتی خرما برداشت و به من داد و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. پس از این که از خواب بیدار شدم، خواب خود را چنین تعبیر کردم که من هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود به امور کشاورزی و باغداری اشتغال داشتم. شخصی نزد من آمد و گفت: ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول اجلال فرموده است. من به طرف مسجد حرکت کردم و دیدم مردم گروه گروه به دیدن آن جناب می‌شتابند، من نیز به خدمت حضرت رفتم. آن جناب در همان موضعی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم و زیر پای مبارکش تخته حصیری همچون حصیر زیر پای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در پیش روی او طبقی که از برگ خرما بافته شده و بر آن خرما می‌سیحانی بود. پس بر آن جناب سلام کردم، پاسخ داد و مرا نزد خود طلبید و مشتی از آن خرما را به من عطا فرمود. من آنها را شماره کردم عدد آنها به قدر عدد خرماهایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و

آله در خواب به من عطا فرموده بود. عرض کردم یا بن رسول الله زیادتیر از این به من عطا فرما، فرمود: اگر رسول خدا زیادتیر از این به تو عطا فرموده است ما هم زیادتیر از این به تو عطا کنیم. «۴۲»

مسند الامام الرضا علیه السلام همین روایت را با کمی اختلاف به نقل از مسعودی در اثبات الوصیه می آورد، اما در متن روایت، عبارت «حضرت از مدینه به نباج آمدند» را ذکر نمی کند و می نویسد: امام علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به قادسیه و از قادسیه به نباج آمده است، «۴۳» در حالی که از روایت شیخ صدوق به روشنی استفاده

---

بحار الانوار (ترجمه فارسی)، ۱۲/ ۱۰۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۲؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/ ۱۷۷؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۶-۴۹۵.

(۴۲) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۸ - ۴۵۷.

(۴۳) - نگاه کنید به: عزیز الله عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۸۰، و همچنین: مسند الامام

ص: ۲۷

می شود که حضرت بعد از مدینه از طریق راه بصره به سوی نباج آمده است.

ابن شهر آشوب نیز در المناقب این روایت را ذکر می کند، اما راوی آن ابن علوان و مکان واقعه بصره است که در جای خود به شرح آن می پردازیم. «۴۴»

اما در اینجا برای روشن شدن اختلافی که در مسیر حرکت حضرت از مکه به قادسیه و از آنجا به بصره، و مسیر مدینه به نباج و بصره وجود دارد، ابتدا به بررسی وقایع و حوادثی که در قادسیه روی داده می پردازیم.

ملاحظات دربارۀ عبور امام رضا علیه السلام از قادسیه (کوفه، بغداد و قم)

مسند الامام الرضا علیه السلام به نقل از بصائر الدرجات، روایتی را که در قادسیه روی داده طرح می کند، و می افزاید: «حضرت از طریق بادیه از مکه به قادسیه رفت» «۴۵» و سپس در جایی دیگر می نویسد که «حضرت از قادسیه به سمت بصره رفت و در چند منزلی بصره به ناحیه نباج رسید.» «۴۶»

اما آنچه در قادسیه روی داده، بنابر روایت احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی این است: هنگامی که حضرت به قادسیه آمد، مردم به استقبال ایشان رفتند. بزنطی که خود جزء استقبال کنندگان از حضرت بوده است می گوید: پس از این که به خدمت ایشان رسیدم فرمود: برای من اتاقی اجاره کن که دارای دو در باشد، دری به حیاط باز شود و دری به بیرون تا مراجعه کنندگان به آزادی رفت و آمد داشته باشند.

الرضا علیه السّلام، ۱/ ۱۷۱ - ۱۷۰. مسعودی در اثبات الوصیة، عبارت «حضرت از مدینه آمد و در مسجد وارد شد» را ذکر کرده که احتمالا در نقل روایت، مسند الامام الرضا علیه السّلام آن را به سهو ذکر نکرده است. مسعودی در پایان روایت می‌افزاید حضرت آن روز در آنجا (نباچ) بود، بعد از آن روز از طریق بصره و اهواز و فارس به طرف خراسان حرکت کرد. ر. ک. به:

مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه نجفی)، ص ۳۹۶. سایر منابع با اختلافاتی به نقل از شیخ صدوق و یا بنابر روایت او ذکر می‌کنند. ر. ک. به: ابن صباغ، الفصول المهمّة فی معرفة الاثمة، (طبع دار الخلافة)، ص ۲۶۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/ ۱۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۷۷.

(۴۴) - ابن شهر آشوب، المناقب، ۲/ ۳۹۷.

(۴۵) - عزیز الله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السّلام، ۱/ ۵۳، ۱۶۱ - ۱۶۰.

(۴۶) - همان، ۱/ ۴ - ۵۳.

ص: ۲۸

سپس حضرت زنبیلی برای من فرستاد که در آن تعدادی دینار و یک قرآن بود و خادم آن جناب نزد من می‌آمد و من مایحتاج زندگی او را تهیه می‌کردم و می‌فرستادم. روزی به حضرت علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم میل دارم مسأله‌ای از شما بیرسم ولی عظمت و جلال شما مانع می‌شود که سؤال خود را مطرح کنم و این سؤال برای من بسیار اهمیت دارد و دوست دارم با طرح آن خود را از آتش جهنم نجات دهم.

امام علیه السّلام به من نگریست در حالی که بسیار اندوهگین بودم، فرمود: هر چه در نظر گرفته‌ای بیرس، عرض کردم: قربانت کردم من از پدرت در همین مکان پرسیدم جانشین شما کیست؟ پدرت شما را معرفی کرد و اینک در حالی که دو سال از آن سؤال می‌گذرد، از شما می‌پرسم که امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت علیه السّلام در این هنگام فرزندش ابو جعفر امام جواد علیه السّلام را به من معرفی کرد. «۴۷»

بنابر آنچه مسند الامام الرضا علیه السّلام از توقف حضرت در قادسیه گزارش می‌دهد حضرت باید از راه کوفه گذشته باشد زیرا به صراحت می‌نویسد: حضرت از مکه از طریق بادیه به قادسیه رفت. «۴۸» مسیر عبور حضرت از طریق مکه به معدن نقره و از آنجا به سوی کوفه است، زیرا قادسیه در پانزده میلی کوفه است.

ایرادی که بر این نظریه درباره توقف حضرت و یا گذر ایشان در سفر تاریخی خود به خراسان وارد است صرف نظر از این که مأمون مؤکداً فرستادگانش را بر حذر داشته بود که حضرت را به سوی کوفه ببرند این است که اوّل نباج در مسیر این راه

قرار ندارد، بلکه در مسیر راه مدینه به بصره است (از مدینه و یا مکه به معدن نقره و از آنجا به سمت نباج که در شش منزلی بصره است و از آنجا به بصره). ثانیاً بررسی منازل و نواحی میان قادسیه تا بصره نشان می‌دهند که نباج در شش منزلی

---

(۴۷) - عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/ ۱۵۵ و ۱ - ۱۶۰ به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۲۴۶. و با تفاوتی کلینی در الکافی، ۲/ ۶۳۱ و قرب الاسناد در ص ۲۲۱ آورده‌اند.

(۴۸) - منابع جغرافیایی اطلاعی از منازل راه مکه به قادسیه از طریق بادیه به طور واضح ارائه نمی‌دهند. راه متداول مکه به قادسیه همان راه مکه به کوفه است، زیرا قادسیه در چند منزلی راه کوفه است. ر. ک. به: یادداشت شماره ۱ (راه مکه به سوی کوفه) و یادداشت شماره ۴.

ص: ۲۹

بصره در مسیر مخالف راه قادسیه به بصره است. «۴۹» علاوه بر آن اگر توقف حضرت را در قادسیه یعنی در پانزده میلی کوفه بپذیریم این موضوع با توقف امام و یا گذر ایشان از نباج کاملاً متضاد است، زیرا چنانچه فردی بخواهد از مکه و یا مدینه به سوی قادسیه و از آنجا به سمت نباج برود، لازم است راهی را که به قادسیه آمده بازگردد و از معدن نقره و یا هر راه دیگری وارد نباج و سپس بصره شود.

با این اوصاف نکته‌ای که احتمال توقف حضرت را در نباج نسبت به قادسیه قوت می‌بخشد، صراحت گزارش ابی حبیب نباجی است که می‌گوید: ورود حضرت به نباج زمانی بود که ایشان از مدینه عازم خراسان بودند، در حالی که این صراحت در گزارش بزنطی به چشم نمی‌خورد و از آنچه وی از امام رضا علیه السلام در قادسیه می‌پرسد نمی‌توان به این نتیجه رسید که توقف امام علیه السلام در قادسیه مربوط به سفری است که حضرت به سوی خراسان رهسپار بوده است. «۵۰»

پاره‌ای از مورخان جدید بدون توجه به جغرافیای تاریخی هجرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه به مرو و همچنین بی‌توجه به خط سیری که مأمون تعیین کرده بود و تأکیدات او مبنی بر این که حضرت را از طریق بصره و فارس به خراسان حرکت دهند و نه از کوفه و قم، به گونه‌ای غیر مستند و مستدل عبور حضرت را از مسیر شهرهای کوفه و قم ذکر کرده‌اند. در اینجا لازم است اطلاعاتی درباره این دو شهر و همچنین شهر بغداد که قهراً در مسیر راه کوفه به ایالت جبال و قم واقع می‌شود برای بررسی تطبیقی نظریات این دسته از تذکره‌نویسان ارائه شود.

تحفة الرضویة می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طرف خراسان حرکت کرد، به شهر بغداد وارد شد. در آنجا مردی حمّامی، رجب نام از شیعیان با

---

(۴۹) - ر. ک. به: یادداشت شماره ۳ (مسافات و منازل راه قادسیه تا بصره).

(۵۰) - در متن روایت بزنی آمده بود: «از هنگامی که من این سؤال را از پدرتان کردم دو سال می‌گذرد» با توجه به این که شهادت امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۷۳ هـ ق است، و با صرف نظر از مدت زمانی را که حضرت در آخرین زندان هارون سپری کرد، این سخن با سال هجرت امام رضا علیه السلام که ۲۰۰ هـ ق می‌باشد سازش ندارد و چندان اطمینانی به نظریه مسند الامام الرضا علیه السلام مبنی بر توقف حضرت در قادسیه با استناد به روایت بزنی حاصل نمی‌شود.

ص: ۳۰

اخلاص آن جناب بود و مکرر در مدینه به زیارت حضرت مشرف می‌شد. چون از توجّه آن جناب به بغداد با خبر شد بی‌اندازه شاد گشت و تا سه فرسخی به استقبال آن جناب شتافت و در آنجا به زیارت مقدم همایونش رسید و حضرت را به خانه خود نزول اجلال داد. برخی از شیعیان بغداد به زیارت حضرت شتافتند. چند روزی حضرت در بغداد ماندگار شد. روزی به حمّامی فرمود: حمّام را آماده کن، امشب به حمّام خواهم رفت. حمّامی حسب الامر حمّام را زینت داد و تا آنجا که می‌توانست در نظافت و پاکیزگی حمّام کوشید. در نزدیکی حمّام مرد پیسی بود که برص تمام اعضای او را گرفته بود و بوی عفنی از بدن او استشمام می‌شد، به همین علت کمتر از خانه خود بیرون می‌آمد و چون شنیده بود حضرت علیه السلام ممکن است امشب به حمّام تشریف‌فرما شود از موقعیت استفاده کرده، نزد «گلخن تاب» آمده و پنجاه درهم به او داد و از او درخواست کرد تا بگذارد در یکی از گوشه‌های حمّام مخفی شود شاید از برکت قدوم شریف حضرت علیه السلام رفع بدبختی و بیچارگی او بشود. نیمه شب چراغها افروخته و بوهای خوش همه جا به کار برده حوضها دارای آب صاف و پاک گردیده در این حال ذات ملکوتی صفات حضرت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء به اندرون حمّام نزول اجلال فرمود و در گوشه‌ای که برای حضرتش آماده بود قرار گرفت. در این حال مرد «میرص» از مخفیگاه خود خارج شد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرضه داشت:

فرزند امیر المؤمنین! شما منبع معجزات و کراماتید، استدعا دارم نظری به حال من بفرمایید. حمّامی از دیدن او که مایه نفرت خلق است بسیار شرمسار شد و خواست او را شکنجه کند (بیرون کند) حضرت او را منع کرده از جا برخاست ظرفی پر از آب کرده، سوره فاتحه بر آن خواند و آب را بر سر او ریخت، بلافاصله به امر حضرت آن مرض از او دفع شد و بدن او سرخ و سفید گشت که گویا بکلی بیماری نداشته است. حضرت به حمّامی دستور داد او را بیرون ببر و از لباسهای من به او ببوشان و او را نگهدار تا از حمّام خارج شویم. چون حضرت از حمّام خارج شد، آن مرد به دست و پای حضرت افتاد و نزدیکان او که خبردار شدند زیاده از پانصد نفر حلقه اخلاص و تشیع آن جناب را به گوش افکندند (شیعه شدند). «۵۱»

---

(۵۱) - عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷-۱۷۶، به نقل از: تحفة الرضویّة. شیخ عباس قمی به

ص: ۳۱

بیعت طاهر ذو الیمینین با امام رضا علیه السلام در بغداد

برخی از منابع از جمله ابو الفضل بیهقی در تاریخ خود از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به بغداد و بیعت طاهر بن حسین «۵۲» با حضرت علیه السلام در سفری که عازم مرو بود اخباری ذکر کرده‌اند. بنابر نوشته بیهقی، هنگامی که فضل به سهل ذو الرئاستین از مأمون خواست تا به ندی که هنگام جنگ با برادرش امین کرده بود که اگر در جنگ پیروز شود، ولایتعهدی را به علویان خواهد سپرد، وفا کند و وی به پیشنهاد فضل بن سهل امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید، فضل نامه مأمون را به انضمام نامه‌ای که خود نوشته بود به بغداد فرستاد و طاهر بن حسین که تمایل به علویان داشت از این ماجرا بشدت خوش حال شد و پس از آن که معتمدان فضل بن سهل و مأمون (یاسر خادم و رجاء بن ابی ضحاک) به اتفاق

---

نقل از سید عبد الکریم بن طاووس مسیر حضرت را از کوفه به بغداد و از آنجا به قم گفته است. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۸. و مقایسه کنید با منتهی الآمال: «مأمون دستور داد که آن حضرت را از طریق بصره، اهواز و فارس ببرند نه از طریق کوهستان قم».

شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۲۹۸.

(۵۲) - طاهر بن حسین بن مصعب پوشنجی، (پوشنگی)، از خاندان ایرانی است که تحت تأثیر آئین پویای اسلام مسلمان شد. جدش طلحة بن عبد الله خزاعی به علت خدمتی که به عباسیان کرد والی خراسان شد (۱۶۰ ق). در سال ۱۹۵ مأمون، طاهر بن حسین را به فرماندهی سپاه خود منصوب کرد. وی در اختلاف میان مأمون و امین بر سر خلافت به نفع مأمون وارد جنگ شد و در جنگی که در حوالی جبال (ری) روی داد فرمانده سپاه امین، علی بن عیسی بن ماهان را شکست داد و از پای در آورد. این اقدام نقش بسیار مؤثری در پیروزی مأمون داشت و سرانجام در سال (۱۹۸) بغداد به دست طاهر و هرثمه سقوط کرد و سربازان طاهر، امین را به هلاکت رساندند. با این که طاهر میل بازگشت به خراسان را داشت اما به دلیل این که بیم داشت مأمون او را مسئول قتل برادرش بداند از وی دوری می‌کرد و مأمون نگهداری قلمرو غربی را به او واگذار کرد و عهده‌دار شرطه بغداد شد. در سال ۲۰۶ قصد تسلط بر سرزمینهای شرق عراق را کرد و با رسیدن به مشرق نام مأمون را از خط و سکه بینداخت و اعلام استقلال کرد ولی سرانجام در سال ۲۰۷ توسط طرفداران مأمون با سم کشته شد. ر. ک. به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۹۴، ۲۹۶، ۱۲ - ۳۱۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲ / ۳۹۴ - ۳۹۱، ۴۰۱ - ۳۹۸، ۱۰ - ۴۰۹ و ۴۴۲؛ ر. ک. فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴ / ۴ - ۸۱؛ ابن اثیر، کامل تاریخ (ترجمه عباس خلیلی)، ۱۰ / ۱۸۳ - ۱۷۷، ۲۲۳، ۲۲۹ و ۱۱ / ۴ و ۶.

ص: ۳۲

حضرت از مدینه به سوی مرو بازمی‌گشتند در مسیر خود در بغداد به مدت یک هفته نزد طاهر بن حسین اقامت کردند. طاهر، حضرت را احترام و اکرام کرد و نامه‌ای را که مأمون به خط خود نوشته بود به آن حضرت عرضه داشت و گفت:

نخست کسی منم که به فرمان امیر المؤمنین (مأمون)، خداوندم تو را بیعت خواهم کرد. «۵۳» و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند. رضا، «رَوَّحَ اللَّهُ» «۵۴» دست راست را بیرون کرد تا بیعت کند چنان که رسم است، طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت: این چیست؟

(طاهر) گفت: (دست) راستم مشغول است به بیعت خداوندم مأمون و دست چپ فارغ است. از آن پیش داشتم، (از آن سبب با دست چپ بیعت می‌کنم)، رضا از آنچه او بکرد، او را بیسندید و بیعت کرد و دیگر روز رضا را گسیل کرد، با کرامت بسیار، او را تا به مرو آوردند و چون بیاسود، مأمون خلیفه در شب به دیدار وی آمد و فضل (بن) سهل با وی بود و یکدیگر را گرم پیرسیدند و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت بازگفت، مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد، (از) آنچه طاهر کرده بود. گفت: ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را که ذو الیمین خوانند سبب این است ... «۵۵»

قطع نظر از شرایط سیاسی بغداد و خط سیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام ترسیم کرده بود، این که سبب نامگذاری طاهر بن حسین به ذو الیمین بیعت طاهر با امام رضا علیه السلام باشد، متزلزل است زیرا پاره‌ای منابع تاریخی سبب را مهارت بسیار او در بکارگیری اسلحه می‌دانند. «۵۶» و یا بدین سبب که او دو دست راست دارد، یا

---

(۵۳) - «نخستین کسی که به فرمان مأمون با تو بیعت می‌کند من هستم.» مقایسه کنید با سایر منابع که عباس فرزند مأمون را نخستین فردی که با حضرت رضا علیه السلام به عنوان ولایتعهدی بیعت کرد نام برده‌اند: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۷؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ طبری، تاریخ طبری، (ترجمه ابو القاسم پاینده)، ۱۳ / ۵۶۵۹، و سایر منابع.

(۵۴) - روانش پاک باد.

(۵۵) - ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۶ / ۱ - ۱۹۰.

(۵۶) - عبد الحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ۲ / ۹۸.

ص: ۳۳

مردی که هر دو دستش یکسان از او فرمان می‌برند. «۵۷» ابن اثیر می‌نویسد: در جنگی نابرابر که میان علی بن عیسی بن ماهان با طاهر بن حسین در حوالی ری رخ داد، طاهر بن حسین برای مقابله با دشمن، سپاه خود را به دسته‌های کوچک تقسیم کرد.

در این هنگام عباس بن لیث «۵۸» از قلب سپاه دشمن به وی حمله کرد و طاهر با دو شمشیر به سوی او تاخت و عباس بن لیث را با ضربتی به دو نیمه کرد و این اقدام باعث گسیخته شدن سپاه دشمن و هزیمت آنها شد و بدین جهت او را ذو الیمینین خواندند.

مسعودی نیز می‌گوید: سبب شکست سپاه ضربتی بود که طاهر با هر دو دست به عباس بن لیث زد، و به همین جهت او را طاهر ذو الیمینین نامند زیرا هر دو دست را برای شمشیر زدن به کار می‌برد. «۵۹»

ملاحظات دربار سفر حضرت به قم

بر خلاف تأکید و تصریح منابع و کتب تاریخی در تعیین مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سوی بصره و اهواز و فارس به خراسان و این که مأمون، رجاء بن ابی ضحاک را بر حذر داشته بود که حضرت از مسیر کوفه و قم عبور کند، برخی از تذکره‌نویسان می‌نویسند: حضرت در سفر به خراسان وارد قم شد و مورد استقبال شدید مردم شیعه قم قرار گرفت و در منزلگاهی که فرود آمد مدرسه‌ای ساخته شد که امروزه به مدرسه رضویه مشهور است.

فرحة الغری می‌نویسد: حضرت رضا علیه السلام وارد قم شد و مردم که از ورود آن حضرت با خبر شده بودند به ملاقات آن حضرت می‌شتافتند و برای ضیافت ایشان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، حضرت برای قطع خصومت فرمود: (إِنَّ النَّاقَةَ مَأْمُورَةٌ) این شتر مأمور است و به هرکجا برود همانجا منزل خواهیم کرد. شتر به حرکت درآمد تا کنار خانه‌ای زانو زد. صاحب آن خانه شب قبل از ورود آن حضرت در خواب دیده بود که حضرت رضا علیه السلام فردا میهمان او خواهند بود و چون رؤیای او به

---

(۵۷) - فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴ / ۸۳.

(۵۸) - ابن اثیر، کامل تاریخ (ترجمه عباس خلیلی)، ۱ / ۱۸۲.

(۵۹) - مسعودی، مروج الذهب، ۲ / ۳۹۲.

ص: ۳۴

حقیقت پیوست در شگفت شد. آن خانه مورد توجه قرار گرفت و مردم به آن محل می‌آمدند و استفاده می‌بردند. امروز همان محل، مدرسه شده است. شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی نیز در کتاب پیشوای هشتم شیعیان می‌نویسد: هم اکنون آن مدرسه در قم موجود و به مدرسه رضویه مشهور است و سابقاً آن را مدرسه مأموریه هم می‌گفتند چون حضرت فرموده بود: ناقه مأمور است. «۶۰»

شیخ عباس قمی این روایت را به نقل از سید عبد الکریم بن طاووس در مفاتیح الجنان آورده است. «۶۱»

همان طور که اشاره شد، مأمون تأکید داشت حضرت را از مسیر کوفه و قم عبور ندهند. سفارش مأمون در این مورد بی دلیل نبود، زیرا شهر کوفه و قم مرکز تجمع شیعیان بود.

کوفه پایگاه حکومت علی علیه السلام بود و اگر چه در طول تاریخ کوفیان به بی وفایی مشهورند و قیام خونین حسین بن علی علیه السلام و سایر قیامهایی که بعد از نهضت عاشورا روی داد شاهد آن است، با این همه شهر کوفه به دلیل حضور پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان، همواره کانون قیامها و نهضتهای علویان بر ضد حکام بنی امیه و بنی عباس بود و فراوانی قیامهایی که در این شهر رخ داد نمایانگر این موضوع است. علاوه بر آن اگر روایات محکم و اسناد تاریخی معتبری را که گواه عبور حضرت از بصره است نادیده بگیریم به لحاظ جغرافیای راهها، گذر حضرت علیه السلام از قم و از آنجا به اهواز و یا فارس و سپس خراسان کاملاً غیر منطقی می نماید. بنابراین آنچه که دسته ای از تذکره نویسان گفته اند کاملاً بی اساس است.

قم نیز علاوه بر ملاحظات جغرافیای راهها، مانند کوفه مرکز تجمع شیعیان بود و حضور علویان و بزرگان شیعه در آن دیار درستی آن را تأیید می کند.

شیخ مفید در الارشاد، از عبور دعبل خزاعی شاعر معروف شیعی از قم خبر

---

(۶۰) - عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲ - ۴۸۱ و در ذیل عبارت نقل شده می نویسد: این خط سیر که از قدما نقل است (انوار البهیة محدث قمی) با خط سیری که اعتماد السلطنه می نویسد منافات دارد.

(۶۱) - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. و همچنین شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۲.

ص: ۳۵

می دهد، وی می نویسد: دعبل قصیده ای برای حضرت خواند و حضرت دستور داد پارچه ای از خز به وی بدهند که در آن ششصد دینار اشرفی طلا بود تا دعبل آن را توشه سفر کند. دعبل پذیرفت و تنها خواهش کرد حضرت یکی از جامه های خود را به او بدهند و حضرت چنین کرد. آنگاه دعبل از مرو به قم آمد و چون مردم متوجه شدند وی جامه امام علیه السلام را نزد خود دارد خواستند آن را به هزار درهم بخرند ولی دعبل راضی نشد، با این همه آن را از دست دعبل گرفته در میان خود قسمت کردند و از جامه تکه ای برای دعبل بیش نماند. «۶۲»

از گزارش شیخ مفید درباره عبور دعبل از قم بخوبی استفاده می شود که اگر چنانچه مأمون حضرت را از این شهر حرکت می داد، در میان شیعیان و مردم قم با چه واکنشی روبرو می شد، بخصوص که حضرت از هرکجا گذر می کرد به نحوی اکراه و اجبار سفر خویش و عاقبت ولا یتعهدی را فاش می ساخت. بنابراین آنچه در این دسته از تذکره ها آمده دور از صحت و گاه متناقض با سایر منابع است.

در مورد توقّف حضرت در قم، منابع تاریخ محلی نیز آن را تأیید نمی‌کند. حسن قمی که در سال ۳۷۸ ه. ق تاریخ قم را تألیف کرده است می‌نویسد:

مأمون، رضا علیه السّلام را از مدینه به مرو در صحبت رجاء بن ابی ضحاک از راه بصره و فارس و اهواز (بصره، اهواز و فارس) به طوس آورد و برای او در آخر سنه مائین (۲۰۰ ه. ق) بیعت به ولایتعهدی بست. «۶۳» تاریخ قم که از قدیمی‌ترین منابع تاریخ محلی است، هیچ‌گونه اطلاعی از عبور حضرت رضا علیه السّلام از شهر قم نمی‌دهد. «۶۴»

کلینی نیز در اصول کافی می‌نویسد:

مأمون آن حضرت را از بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) به مرو حرکت داد ... مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیرد، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیاید (شاید مقصودش این بود که آن حضرت از راهی برود که

---

(۶۲) - شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۶ - ۲۵۵؛ نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۳.

(۶۳) - حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۱۹۹؛ ابن خلّکان، وفيات الاعیان، ۱/ ۲۵۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۲۵۵؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ۹ - ۳۵۵.

(۶۴) - تاریخ قم، نگاه کنید به: فصل «طالبینی که به قم آمدند».

ص: ۳۶

شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آن که به مرو رسید. «۶۵»

راوندی نیز در این زمینه می‌نویسد: مأمون به رجاء بن ابی ضحاک دستور داد امام را از کوفه گذر ندهد تا اهل آن شهر شیفته و فریفته او نشوند. «۶۶»

سیر منازل از نباج تا بصره

برابر شرح ابن رسته در الاعلاق النفیسة، منازل و مسافات نباج تا بصره به شرح ذیل است:

۱- از نباج تا «سمینه» (Sumaina)، بیست و سه میل.

۲- از سمینه تا «ینسوعه» (Yansuea) بیست و نه میل.

۳- از ینسوعه تا «ذات العشر» (Dhatel - Ushar) بیست و سه میل.

۴- از ذات العشر تا «ماویّه» (Mawiya) بیست و نه میل.

۵- از ماویّه تا «حفر ابی موسی» (Hafar - Abi - Mosa) سی و دو میل.

۶- از حفر ابی موسی تا «خرجا» (Khardja) بیست و شش میل.

۷- از خرجا تا «شجی» (Shadji) بیست و سه میل.

۸- از شجی تا «رحیل» (Ruhail) بیست و نه میل.

---

(۶۵)- ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، اصول کافی، ۲/ ۴۰۲ و ۴۰۷ و همچنین نگاه کنید به: محمد بن محسن کاشانی، معادن الحکمة، ص ۱۰۸؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۰۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۴۹/ ۱۳۴؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۲/ ۱۴۹ و ۱۸۰.

(۶۶)- جعفر مرتضی حسینی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱- ۳۵۰. به نقل از: مسند الامام الرضا علیه السلام می‌نویسد: امام رضا علیه السلام وارد بغداد نشد و از قادیسیه راه بیابان بصره را در پیش گرفت و از طریق نجاج وارد بصره شد و هرگز کوفه و بغداد را ندید. عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/ ۱۰۸. شیخ صدوق به نقل از عبد السلام بن صالح هروی می‌نویسد: به خدا سوگند که آن حضرت در امر ولایتعهدی به طوع و رغبت داخل نشد، بلکه از روی اکراه او را به سوی کوفه سوار کردند و پس از آن، حضرت را از راه بصره و فارس به مرو آوردند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۰. روایت اخیر مقایسه شود با روایت علی بن ابراهیم بن هاشم که می‌گوید: مأمون نوشت (آن حضرت) از راه کوفه و قم تشریف‌فرمای خراسان نشود و آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس آوردند تا این که به مرو رسید. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۹.

ص: ۳۷

۹- از رحیل تا «حفیر» (Hufair) بیست و هشت میل.

۱۰- از حفیر تا «منجشانیّه» (Mandjashaniy) ده میل.

۱۱- از منجشانیّه تا «بصره» هشت میل. «۶۷»

قدامة بن جعفر در کتاب الخراج منازل نجاج تا بصره را در شش منزل به شرح ذیل آورده است: «۶۸»

۱- از نجاج (Nibadj) تا «سمینه».

۲- از سمینه تا «ینسوعه».

۳- از ینسوعه تا «ذات العشر».

۴- از ذات العشر تا «مأویّه».

۵- از مأویّه تا «حفیر».

۶- از حفیر تا «بصره».

ورود حضرت به بصره

گزارشی از این شهر آشوب در المناقب است که آن حضرت هنگامی که از مدینه به مرو عازم بود در بصره توقف داشت و راوی این قول ابن علوان است. اما آنچه نقل می‌کند همان ماجرای است که ابن حبیب نباجی در ورود حضرت علیه السلام به نباج نقل کرده و به نظر می‌رسد روایت در اصل یکی است، اما در آخر روایت ابن علوان، ماجرای افزون بر آنچه ابو حبیب نباجی گفته دارد. روایت ابن شهر آشوب چنین است: «۶۹»

ابن علوان «۷۰» گوید: در خواب دیدم کسی به من گفت: رسول خدا به بصره آمده‌اند. «۷۱» گفتم: به کجا وارد می‌شوند؟ گفت: در حیاط بنی فلان. «۷۲» من به آنجا

---

(۶۷) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۱۱ - ۲۱۰.

(۶۸) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۷.

(۶۹) - ابن شهر آشوب، المناقب، ۲ / ۳۹۷.

(۷۰) - شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ اربلی در کشف الغمّة فی معرفة الائمة و مسعودی در اثبات الوصیة به نقل از ابو حبیب نباجی آورده‌اند.

(۷۱) - شیخ صدوق و دیگران: «به نباج تشریف آوردند». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۴۵۸ و ...

(۷۲) - شیخ صدوق: «در مسجد». همان.

رفتم و دیدم رسول خدا جلوس فرموده و مقابل او طبقی از خرما است. «۷۳» حضرت با دست مبارک خود از آن خرما برداشته به من دادند و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. وقتی بیدار شدم، «۷۴» وضو گرفتم و نماز خواندم و جایی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلوس فرموده بودند بخاطر سپردم. چندی نگذشت که علی بن موسی الرضا علیه السلام به بصره آمدند و من به حیاط بنی فلان رفتم و دیدم حضرت رضا علیه السلام در جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است و در مقابل او طبقهایی از خرما است.

هیجده دانه از آنها را به من عطا فرمود. «۷۵» گفتم: یا بن رسول الله زیادتیر مرحمت فرمایید فرمود: اگر جدّم زیادتیر از آن داده بود من هم می‌دادم.

ابن شهر آشوب در ادامه روایت به نقل از ابن علوان اضافه می‌کند:

حضرت پس از چند روز نزد من فرستاده از من ردایی با اندازه‌های معین خواست. گفتم: چنین ردایی نزد من نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن در بقچه فلانی است کسی نزد عیالت بفرست و آن را بخواه. من کس فرستادم و نشانی دادم و او رفت و آنچه حضرت فرموده بود آورد. «۷۶»

---

(۷۳) - شیخ صدوق: «خرمای صیحانی». همان.

(۷۴) - شیخ صدوق و مسعودی: «خواب خود را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۴۵۸.

(۷۵) - شیخ صدوق: «چون بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود مشغول کشاورزی و باغداری بودم شخصی نزد من آمد و گفت: ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمدند و ...». همان.

(۷۶) - مسعودی در اثبات الوصیة و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام با تفصیل بیشتری شرح می‌دهند.

ص: ۳۹

از بصره تا فارس

از بصره تا سوق الاهواز

امام علیه السلام هنگامی که از بصره خارج شد به استناد منابع و تواریخ معتبر، از طریق بصره وارد سوق الاهواز (خوزستان) شد. ابن رسته در الاعلاق النفیسة، ابن حوقل در صورة الارض، جیهانی در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک و

قدامة بن جعفر در کتاب الخراج منازل و مسافات راه میان بصره تا سوق الاهواز را بیان کرده‌اند که به اختصار در اینجا می‌آوریم.

از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می‌شد.

مسیر راه بصره به خوزستان به شرح ذیل است:

۱- از بصره تا «ابله» (Obolla) چهار فرسخ.

ابله معرب کلمه یونانی آپولوگوس (Apologos) است که یکی از شهرهای قدیمی است و هوای گرم و تب‌آلود، داشته است. «۱»

ابله در شمال مصب نهر ابله در جزیره بزرگی واقع شده بود و در کناره جنوبی این نهر شهری بود موسوم به شق عثمان. در سد بالای مصب نهر ابله و روبروی آن، یعنی در ساحل خاوری شط العرب، برای مسافرانی که از دجله می‌گذشتند و به خوزستان می‌رفتند منزلگاهی بود که آن را عسکر ابو جعفر اردوگاه منصور خلیفه

---

(۱) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۱ و ۲۵.

ص: ۴۰

عباسی می‌نامیدند. «۲»

اصطخری در مسالک الممالک می‌گوید: ابله بر، رود ابله است و در این رود هوری است عظیم که کشتی از دریا رهایی یابد. اینجا بیم غرق شدن باشد و آن را «هور ابله» خوانند. «۳»

ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ ه ق از شهر ابله دیدن کرده در سفرنامه خود می‌نویسد: شهر ابله بر کنار نهر است و نهر، بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه (رباطها - کاروانسراها) که آن را حد و وصف نتوان کرد و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز، محلتها (محلها) و مساجد و اربطه‌ها و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنان که از آن نزه‌تر (پاکتر) در عالم نباشد و آن را شق عثمان می‌گفتند و ... «۴»

۲- از ابله تا «بیان» (Bayan) پنج فرسخ.

۳- از بیان تا «حصن مهدی» (Hicn -Mohdy) از راه خشکی سواره شش فرسخ و از راه رودخانه «جدید» (Nahr - Djadyd) هشت فرسخ (دو مرحله) «۵» است. و برابر نقل ابن حوقل بیان تا حصن مهدی یک منزل بر پشت شتر مسافت دارد. «۶»

حصن مهدی یا دژ مهدی قلعه‌ای است که مهدی خلیفه عباسی (پدر هارون الرشید) آن را ساخته بود و امروز (سال ۳۲۰ ه. ق) از آن اثری نیست. «۷»

۴- از حصن مهدی تا «سوق الاربعاء» (SouK -al -Arbaa) (چهار فرسخ.

۵- از سوق الاربعاء تا «محول» (Mohavwal) شش فرسخ.

۶- از محول تا «دولاب» (Doulab) هشت فرسخ.

۷- از دولاب تا «سوق الاهواز» (Souk -aL -Ahwaz) دو فرسخ. بنابراین از بصره تا

---

(۲) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۱.

(۳) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۳. آدم متز، درباره کشتیرانی در رودخانه‌ها و استفاده از زورق در شبکه شهرهای بصره، اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهد. جهت اطلاع، ر. ک. به: آدم متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۲۱۸، ۲۱ - ۲۲۰، ۲۴۴.

(۴) - ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۹.

(۵) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۴.

(۶) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰.

(۷) - ابو القاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۴.

ص: ۴۱

سوق الاهواز سی و شش فرسخ راه است. «۸»

جیهانی، در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک، ابن حوقل در صورة الارض، مسیر راه بصره تا خوزستان (سرحد خوزستان) را با تفاوت‌های اندکی به این شرح بیان می‌کنند: «۹»

۱- ابله

۲- بیان

۳- حصن مهدی

۴- باستیان

۵- خان مزدویه

۶- دورق

۷- قریه دایرا

۸- آسک

۹- ارجان

ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ ه. ق از بصره وارد ابله شده این مسیر را از طریق آب طی کرده است او می‌گوید: از ساحل بصره بر صنوق (زورق کوچک) نشستیم و به ابله رفتیم، ابله تا بصره ده میل فاصله دارد ... از ابله وارد هوری شدیم که از خلیج فارس منشعب می‌شود، ما به وسیله کشتی کوچکی مسافرت می‌کردیم ... پس از غروب به راه افتادیم و سحرگاه به عبّادان (آبادان) رسیدیم ... صبحگاهان به عزم ماجول (معشور یا ماهشهر) سوار کشتی شدیم ... یک روز در آن شهر به سر بردیم ...

چارپایی کرایه کردیم و پس از آن که سه روز از طریق بیابان راه پیمودیم به رامز (رامهرمز) رسیدیم، در این بیابان طوایف کرد در چادرهای معین زندگی می‌کنند.

می‌گویند این طوایف از نژاد عرب می‌باشند. رامز شهر خوبی است و شهرهای زیادی دارد ... در رامز یک شب توقف کردیم. آنگاه از میان جلگه‌ای که آبادیهایی از

---

(۸) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶. در ضمن نگاه کنید به: ابن رسته، العلاقات النفیسة، ص ۲۱ - ۲۱۹.

(۹) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۸ - ۱۰۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۴ - ۹۳.

طوایف کرد در آن بود حرکت کردیم در سر یک از منازل این راه زاویه‌ای است که برای مسافرین نان و گوشت و حلوا آماده دارند. حلواى آنان از شیرۀ انگور است ...

سرانجام به شهر تستر (شوشتر) رسیدیم تستر برای ورود و خروج مسافرین یک در بیشتر ندارد و آن را دروازه دسبول (دزفول) می‌نامند. دروازه در لغت آنان به معنی در است، درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه باز می‌شود ... از تستر (شوشتر) حرکت کردیم سه روز از کوه‌های بلند راه می‌رفتیم تا به ایذه رسیدیم، ایذه را «مال الامیر» نیز می‌نامیدند. «۱۰»

ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ه. ق. نیز مسیر بصره، ابّله، عبّادان (آبادان) را از طریق دریا طی کرده است. وی در سفرنامه خود می‌نویسد:

از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم، از نهر ابّله تا چهار فرسنگ که می‌آمدیم، از هر دو طرف نهر و باغ و بستان و کوشک و منظر بود. چون به شاطی عثمان رسیدیم فرود آمدیم و برابر شهر ابّله و آنجا مقام کردیم «۱۱» و ... بر کشتی بزرگ که آن را «بوصی» می‌گفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند، دعا می‌کردند که «یا بوصی سلکک الله تعالی» و به عبّادان (آبادان) رسیدیم. «۱۲»

ناصر خسرو از عبّادان به مهرابان، و از آنجا به سبب ناامنی راه با کمک حاکم ارغان (ارجان) به سمت ارجان ادامه سفر داده و پس از حرکت به سوی اصفهان به مرو (خراسان) رفته است. بنابراین در مسیر راه خود از اهواز و فارس عبور نکرده

---

(۱۰) - ابن بطوطه، سفرنامه، ص ۲۰۳ - ۱۹۸. ابن بطوطه درباره سفر خود از عراق به ایران می‌نویسد: رسم من در مسافرتها بر این بود که تا ممکن است دو بار از یک راه نروم، من قصد بغداد داشتم لیکن یکی از اهالی بصره پیشنهاد کرد که اول به لرستان و از آنجا به عراق عجم (سرزمینی میان قم و اصفهان) بروم آنگاه به عراق عرب بازگردم من پیشنهاد وی را پذیرفتم.

(همان، ص ۲۰۰). به طوری که ملاحظه شد مسیر سفر ابن بطوطه از طریق بصره به ابّله و از آنجا به عبّادان (آبادان) و سپس به ماجول (ماهشهر) و از آنجا به رامز (رامهرمز) و سپس به تستر (شوشتر) بود. اما برابر گزارشهای به دست آمده حضرت امام رضا علیه السّلام از بصره به سوق الاهواز (اهواز) و از آنجا از طریق ارجان به فارس حرکت کردند.

(۱۱) - ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۱.

(۱۲) - همان.

ص: ۴۳

است.

راه کنونی بصره به اهواز

راه کنونی بصره به اهواز، بر اساس نقشه‌های جدید امروزه از بصره به «العشار» (AL - Ashar) با عبور از شط العرب و از آنجا به سمت «تنومه» (Tanumah) و سپس «یمین» (Yamin) و «جاسم» (Jasim) و سپس از مرز ایران به سمت «شلمچه» (Shalamcheh) و از آنجا به «مندوان» (Mondovan) و «حسینییه» (Hoseyniyeh) و «آهو» (Ahu) و از آنجا به «حمید» (Hamid) و سپس «عبادییه» (Abadiyeh) و اهواز منتهی می‌شود. «۱۳»

همان طور که ملاحظه می‌شود، از نامهای قدیمی این مسیر در نقشه‌های امروزی نشانی نمانده و به سختی می‌توان مکان دقیق منزلگاههای قدیمی را پس از گذشت بیش از دوازده قرن از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با توجه به تحولات و دگرگونیهای جغرافیای طبیعی و سیاسی، اجتماعی مناطق یاد شده، تعیین کرد.

سوق الاهواز

اهواز در اواخر سال ۵۱ ه. ق توسط ابو موسی اشعری در زمان زمامداری عمر بن خطاب فتح شد. «۱۴» ابن حوقل که کتاب خود صورة الارض را در سال ۳۶۷ ه. ق تألیف کرده است، حدود خوزستان را به شرح ذیل وصف می‌کند:

حدود خوزستان و موقع آن در میان سرزمینهای مجاور که بدان می‌پیوند و از مضافات آن به شمار می‌روند، بدین گونه است: حدّ شرقی آن فارس و اصفهان است و میان خوزستان و حدّ فارس از سوی اصفهان، رود طاب «۱۵» جاری است و تا

---

(۱۳) - نگاه کنید به: نقشه راهنمای عراق و اطلس راههای ایران، چاپ دوم، ص ۲۸ و ۳۷، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۰.

(۱۴) - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۴۳.

(۱۵) - اسم طاب امروزه اشتباها بر نه‌های خیرآباد که از شعب رود هندیان یا رود زهره است و به خلیج فارس می‌ریزد اطلاق می‌شود و این غیر از رود طاب است: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱.

ص: ۴۴

نزدیکی مهروبان «۱۶» مرز آن را تشکیل می‌دهد و بر کرانه این رودخانه روستایی بزرگ و ناحیه‌ای پهناور است. این رود عمیق و بزرگ است و پلی چوبین «۱۷» معلق در هوا دارد و فاصله آن تا آب، ده ذراع و گذرگاه کاروانیان و عابران است. آنگاه رود طاب مرز میان دورق و مهروبان می‌گردد تا آن که به دریا می‌ریزد.

غرب خوزستان روستای واسط و توابع آن و نیز دورراسی «۱۸» است، اما شمال آن حدّ صیمره و کرج و لور (لرستان) است تا آن که به حدود «جبال» از سوی اصفهان می‌پیوندند. به گفته برخی لرستان و توابع آن جزء خوزستان و سپس جزء جبال

شده است. مرز خوزستان از سوی فارس و اصفهان و حدود جبال از سوی واسط تربیعی به خط مستقیم است جز این که حدّ جنوبی از عبّادان (آبادان) تا روستای واسط به صورت مخروط در می‌آید و در تربیع از طرف مقابل تنگ می‌شود و همچنین در تربیع از ناحیه جنوب و نیز از ناحیه عبّادان به سوی دریا تا فارس نیم‌دایره‌ای است که در گوشه تشکیل می‌گردد و این حدّ از مغرب آغاز و به سوی دجله کشیده می‌شود تا آن که از «بیان» می‌گذرد، آنگاه از پشت «مفتح» و «مذار» پیچیده به روستای واسط که از همان جا آغاز گشته بود می‌پیوندد. «۱۹»

شهر اهواز را در آغاز سوق الاهواز می‌نامیدند و به اختصار الاهواز و یا اهواز گفتند. «۲۰» اهواز جمع «هوز- خوز» است «۲۱» و کلمه خوزستان یعنی کشور «خوزها». «۲۲» یاقوت حموی در معجم البلدان به نقل از ثوری می‌نویسد: اهواز را به

---

(۱۶) -- ماهی روبان: همان ص ۴۵. و نیز ر. ک. به: نجیب بکران، جهان‌نما، ص ۴۸.

(۱۷) - بر رودخانه طاب پلی ساخته‌اند که آن را «پول ثکان» می‌نامند. حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۵.

(۱۸) - این شهر در قرون وسطی وجود داشته و اکنون اثری از آن دیده نمی‌شود: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۰.

(۱۹) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۳ - ۲۲.

(۲۰) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۱۳۲.

(۲۱) - نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا و برهان قاطع، کلمه هوز و خوزستان.

(۲۲) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱ به نقل از: یاقوت حموی، معجم البلدان؛ صفی الدین بغدادی، مرصد الاطلاع. و همچنین ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل، (ایران در

ص: ۴۵

زبان فارسی «هوز مشیر» گویند و تحقیق این است که اهواز در اصل اخواز بوده و آن را معرّب کرده، اهواز گفته‌اند. «۲۳» در نسخ خطی «هرمز اوشیر» و «هرمز اردشیر» هم آمده است. «۲۴»

قدامة بن جعفر در سال ۲۶۶ نواحی اهواز را به هفت بخش تقسیم می‌کند «۲۵» که نخستین آنها از کنار مرز بصره ناحیه سوق الاهواز است و مجاور «مذار» (Madhar) - ۶۲ ناحیه «نهرتیری» است و پس از آن تستر (Tostar) - ۷۲ و ناحیه

شوش (Sous) - ۸۲ و ناحیه جندی شاپور و ناحیه رام هرمز (رامهرمز) و ناحیه سوق العتیق (Souk -al -atyk) است. «۲۹»

سرزمین خوزستان در محلی مستوی و هموار قرار گرفته و دارای آبهای جاری

صورة الارض؛ ص ۲۵۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۱.

(۲۳) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱.

(۲۴) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۱، ۳۴۱، ۳۴۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱.

(۲۵) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶.

(۲۶) - نگاه کنید به: یعقوبی، البلدان، ص ۱۰۱؛ ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۲۱۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۹ - ۱۰۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۶.

(۲۷) - نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۴۲ - ۱۶۲ - ۱۷۶؛ یعقوبی، البلدان، ص ۱۴۱ - ۵۰؛ قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۲ - ۱۷۰؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۰۹؛ ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/ ۸۴۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۹ - ۴۰۲؛ یعقوبی، البلدان، ۵۰ - ۱۴۱.

(۲۸) - مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۱۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۷ - ۱۴۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسة؛ ص ۱۲۲ - ۲۰ - ۲۱۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۹ - ۹۳ - ۹۶؛ ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۴۲ - ۱۶۲ - ۱۷۶؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۱۸۸؛ ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۳۵ - ۳۵۹؛ ابن فقیه، مختصر کتاب البلدان، ص ۱۴۱؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۳۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۸.

(۲۹) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶.

ص: ۴۶

است، در سراسر خوزستان کوهی و ریگی نیست و تنها در مجاورت نواحی شوشتر، جندی شاپور، ایذج «ایذه» و اصفهان کوه دیده می شود. خوزستان دارای آبهای پاکیزه و شیرین و جاری است و در سراسر این سرزمین شهری نمی شناسیم که آبش از چاه باشد زیرا وجود آبهای جاری فراوان آن را از آب چاه بی نیاز می کند. «۳۰» خاک آن هر چه از دجله به سوی شمال

دور شویم خشکتر و سالم‌تر است و هر چه به دجله نزدیکتر شویم در سستی (یا شوره‌زار بودن) از جنس زمین بصره است ... محصول آن خرما است و همه حبوبات نیز مانند گندم، جو و باقلا در آن به عمل می‌آید. برنج نیز فراوان دارد تا آنجا که آرد می‌کنند و نان می‌پزند و می‌خورند و قوت ایشان است. در همه بخشهای بزرگ شهری نیست که نیشکر نداشته باشد و در منطقه مسرقان «۳۱» فراوان است و از آنجا بیشتر به شوشتر و عسکر مکرم «۳۲» می‌برند، زیرا نیهای عسکر مکرم و شوشتر شکر فراوان ندارد، بر خلاف سوس (شوش) که شکرش بسیار است و در سایر جاها نیشکر به اندازه رفع حاجت و بیشتر از آن وجود دارد. همه قسم میوه در خوزستان هست جز گردو و میوه‌های سردسیری که در آنجا به دست نمی‌آید. مردم خوزستان غالباً مذهب اعتزال دارند و این مذهب در نزد آنان بیش از اقوام دیگر شایع است. «۳۳»

---

(۳۰) - آدام متز به نقل از مقدسی در احسن التقاسیم، ص ۴۱۶ از منزلگاهها و گذرگاههایی در خوزستان نام می‌برد که در آنجا منابع بزرگ آب برای مسافران تهیه شده بود. ر. ک. به: آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲ / ۲۲۷.

(۳۱) - مسرقان، نام نهری است که اکنون به آب «گرگر» موسوم است. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۴.

(۳۲) - مکرم، سردار عرب نزدیک خرابه‌های شهری که به فارسی «رستم‌گود» نام داشت و عربها آن را «رستم قباد» می‌نامیدند مستقر شد و این مکان بعدها به «عسکر مکرم» یعنی اردوگاه مکرم معروف شد. این نام در نقشه‌ها دیده نمی‌شود ولی در جای آن خرابه‌های «بند قیر» است که از آنجا آب گرگر (مسرقان) به کارون می‌ریزد. همان، ص ۲۵۵.

(۳۳) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۶ - ۲۴. نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۳ - ۸۹.

ص: ۴۷

ورود امام رضا علیه السلام به اهواز

امام رضا علیه السلام از بصره به سوی اهواز حرکت کرد «۳۴» ولی از جزئیات مسیر حرکت امام علیه السلام و منزلگاههایی که حضرت در آن توقف فرمود منابع هیچ گزارشی ارائه نکرده‌اند. آنچه مسلم است منازلی را که قدامة بن جعفر شصت و شش سال بعد از عزیمت حضرت رضا علیه السلام در کتاب الخراج نام برده با توجه به مدت زمان کوتاهی که عمدتاً نمی‌تواند تحولات عمده‌ای در منزلگاههای آبی و خاکی بصره به سوق الاهواز بوجود آمده باشد، قریب به یقین همان منازلی است که حضرت علیه السلام در سال ۲۰۰ از آنجا عبور کرده که شرح آن به تفصیل آمده است.

رخدادهای اهواز

شیخ صدوق به سند خود از ابو الحسن صانع و او از عموی خود نقل می‌کند که:

من با حضرت رضا علیه السّلام تا خراسان همراه بودم و با ایشان مشورت کردم درباره قتل رجاء بن ابی ضحاک که آن جناب را به خراسان آورد، پس آن جناب مرا از این فکر نهی کرد و فرمود: آیا می‌خواهی نفس مؤمنی را به عوض کافری به قتل رسانی «۳۵»؟

---

(۳۴) - راوندی در الخرائج و الجرائح می‌نویسد: ما قال ابو هاشم، لما بعث المأمون رجاء بن ابی الضحاک، يحمل الی ابی الحسن علی بن موسی طریق الاهواز و لم یمران علی طرق الکوفة ...

ر. ک. به: راوندی الخرائج و الجرائح، (چاپ بمبئی)، ص ۱۰۴. و همچنین نگاه کنید به:

مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۰۵ و ۱۱۲؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السّلام، ۱ / ۵۵؛ ابو القاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السّلام، ص ۲۴۳.

کتاب معصومین چهارده‌گانه متأسفانه بدون ذکر هیچ گونه مأخذی می‌نویسد: موبک امام بسیار مجلل و شکوهمند و زیبا بود بر قاطری شهبا بسته بودند و ... موبک همایون امام از بصره با کشتی به محمره (خرمشهر) نزول اجلال فرمود و با همان تشریفات مجلل از محمره به اهواز رسید ... امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام از اهواز به اراک و از آنجا به ری تشریف فرما شد و از راه ری به سمت خراسان گذشت. ر. ک. به: جواد فاضل، معصومین چهارده‌گانه، (امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام)، ص ۹ - ۱۰۸. ترسیم این خط سیر اخیر صحیح نمی‌باشد.

(۳۵) - فقال: ترید أن تقتل نفساً مؤمنة بنفس کافرة؟ مترجم عیون اخبار الرضا علیه السّلام (محمد تقی اصفهانی) می‌افزاید: از این کلام حسن حال رجاء بن ابی ضحاک معلوم می‌شود و مقصود این است که کسی دیگر باعث این عمل شده و تو می‌خواهی رجاء را به عوض او به قتل رسانی؟

شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ۲ / ۴۵۴.

ص: ۴۸

چون آن جناب به اهواز رسید فرمود: نیشکری از برای من جستجو کنید. بعضی از اهل اهواز که آنها را عقلی نبود گفتند: این مرد اعرابی است و نمی‌داند که در فصل تابستان نیشکر یافت نمی‌شود، پس به آن جناب عرض کردند: ای سید ما نیشکر در این وقت نیست بلکه در فصل زمستان پیدا می‌شود. آن جناب فرمود: جستجو کنید که بزودی آن را بیابید. اسحاق بن ابراهیم گفت: به خدا قسم که طلب نمی‌کند سید من مگر موجود را پس از آن به جمیع نواحی و اطراف فرستادند تا این که زراعتکاران اسحاق آمدند و گفتند: نزد ما پیدا می‌شود و ما ذخیره کرده‌ایم آن را از برای بذر که بعد از این زراعت کنیم. پس این یکی از دلایل آن بزرگوار شد و علامت امامت او گردید. چون آن بزرگوار به مکانی رسید که آن را قنتریه می‌گفتند (یا نزد مأمون رسید) «۳۶» در حالت سجود از او شنیدم که می‌فرمود: حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، و مرا

حجتی نیست اگر تو را معصیت کنم، و عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو، و مرا عذری نیست اگر بدی کنم، و آنچه خوبی به منت رسد از جانب توست ای کریم! پیامرز هر مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را که در مشرق و مغرب زمین هستند. «۳۷» راوی گوید چند بار پشت سر آن بزرگوار نماز خواندیم و آن بزرگوار در نمازهای واجب غیر از حمد و سوره

تصمیم درباره قتل رجاء بن ابی ضحاک، نمایانگر اهمیت و حساسیت مسیری است که مأمون برای انتقال حضرت رضا علیه السلام تعیین کرده بود. بی‌شک عبور حضرت رضا علیه السلام از کانونهای شیعی و شهرهایی که شیعیان آن حضرت و یا سایر مخالفان سیاسی مأمون در آن نفوذ داشتند با موانع و مشکلات زیادی توأم بود و نوعاً خطرات قابل ملاحظه‌ای برای مأموران حکومتی از جانب شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و نیز از جانب عباسیان متعصب که مخالفان سرسخت انتقال خلافت به علویان بودند در پی داشت. علاوه، باید خوارج را نیز که از مخالفان این طرح بودند اضافه کرد.

(۳۶) - تردید از ما نیست.

(۳۷) - ملا باقر مجلسی می‌گوید: حضرت در اهواز در مسجدی نماز خواند و این دعا را فرمود: لک الحمد ان اطعتک و لا حجة لی ان عصیتک و لا صنع لی و لا لغیری فی احسانک و لا عذر لی ان اسأت، ما اصابتنی من حسنة فمک یا کریم، اغفر لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات. به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۹. همچنین ر. ک. به:

بحار الانوار (ترجمه موسی خسروی)، ۱۲/ ۵ - ۱۰۴.

ص: ۴۹

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ». در رکعت اول و حمد و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ» در رکعت دوم، سوره دیگری نخواند. «۳۸»

مسند الامام الرضا علیه السلام، این روایت را با تغییرات مختصری نقل می‌کند، و در بخش ماجرای قتل رجاء بن ابی ضحاک، با صراحت اشاره می‌کند که این ماجرا در شهر اهواز روی داده است. «۳۹»

عن أبي الحسن الصائغ عن عمه قال: خرجت مع الرضا عليه السلام الى خراسان اوامره في قتل رجاء بن ابی الضحاک، الذي حمله الى خراسان فنهانی عن ذلك و قال:

أ تريد أن تقتل نفساً مؤمنة بنفس كافرة؟ قال: فلما صار الى الأهواز قال لأهل الأهواز:

اطلبوا لي قصب سكر ... «۴۰»

حادثه دیگری که در اهواز روی داد بیماری امام علیه السلام در این شهر بود ولی قبل از بازگو کردن ماجرای بیماری امام علیه السلام لازم است اطلاعاتی درباره وضعیت آب و هوای بیماری‌زای اهواز به نقل از یاقوت حموی و صفی الدین بغدادی از معجم البلدان و مراصد الاطلاع «۴۱» بیان کنیم:

هوای اهواز قتال غربا است و در وقتی که در هیچ شهری ناخوشی و تب وجود ندارد در این شهر موجود است و در هر شهری که شخص مبتلا به تب شد بعد از تنقیه و رفع مرض آن مرض دیگر عود نمی‌کند، مگر باز اخلاط فاسده ردیه در بدن او جمع شود. ولی در اهواز این طور نیست، ناخوشی بدون حدوث اسباب مسطوره عود می‌نماید زیرا سبب کثرت اکل و امتلا و غیره نیست بلکه این ناخوشی از آب و هوای این بلد است. «۴۲»

درباره بیماری امام رضا علیه السلام ابو هاشم جعفری گوید: من در «آبیدج» بودم. «۴۳»

---

(۳۸) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۵ - ۴۵۴.

(۳۹) - عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۲.

(۴۰) - عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/ ۱۷۵.

(۴۱) - مراصد الاطلاع خلاصه کتاب معجم البلدان است که در سال ۷۰۰ تألیف شده است.

(۴۲) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۱۳۳.

(۴۳) - در منابع جغرافیایی مکانی را به نام «آبیدج» نیافتم اما به لحاظ تشابه اسمی ممکن است منظور همان شهر «ایذج» یا «ایذه» باشد که در این صورت از این مکان ابن بطوطه و مقدسی به عنوان «مال امیر» نام می‌برند که پلی سنگی بر روی رودخانه کارون داشته و امروزه نیز

ص: ۵۰

هنگامی که شنیدم حضرت رضا علیه السلام وارد اهواز شده‌اند خود را به این شهر رسانده و به مجلس آن جناب رفتم و خود را به آن حضرت معرفی کردم و این نخستین ملاقاتی بود که با ایشان انجام دادم. ابو هاشم جعفری در ادامه روایت خود می‌افزاید: امام رضا علیه السلام در این هنگام مریض بود و هوا نیز بسیار گرم و فصل تابستان.

حضرت فرمود: برای من طبیبی بیاورید، من طبیبی را به بالین آن جناب بردم، حضرت نام گیاهی را برای طبیب برد و خواص آن را بیان داشت، طبیب گفت: من در روی زمین چنین گیاهی را نمی‌شناسم و کسی غیر از شما نام این گیاه را نمی‌داند، شما از کجا این گیاه را می‌شناسید، و این گیاه در این زمان و در این مکان پیدا نمی‌شود. «۴۴»

از دو حادثه نیشکر و بیماری امام علیه السلام در اهواز، روشن می‌شود که عزیمت حضرت به خراسان در فصل تابستان و هوای گرم بوده است. این موضوع در تعیین مسیر راه و منزلگاههایی که حضرت از آن عبور کرده‌اند حائز اهمیت است، زیرا

---

خرابه‌های آن دیده می‌شود، و در گذشته به «خره‌زاد» مادر اردشیر بابکان معروف بوده است.

نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۱۴؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۲/ ۲۹؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۴؛ برتولد اشیپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۲/ ۲۶۶. آدام متز نیز به نقل از یاقوت در معجم البلدان، از پل ایذج بر بالای رود کارون نام می‌برد و می‌نویسد: یاقوت آن را از عجایب دنیا می‌داند. ر. ک. به: آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲/ ۲۲۸.

(۴۴) - راوندی صاحب الخرائج، ماجرای نیشکر و گیاه دارویی را در یک ماجرا شرح می‌دهد ...

طیب گفت: این گیاه در چنین وقتی یافت نمی‌شود حضرت فرمود: برایم مقداری نیشکر تهیه کن، پزشک گفت: این سخت‌تر از اولی است زیرا حالا وقت نیشکر نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: نیشکر و داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین و هم‌اکنون وجود دارد. از آب شادروان عبور کنید آسیابی خواهید دید در آنجا مردی سیاه چهره است از او پرسید نیشکر و آن گیاه کجا می‌روید؟ (اسم گیاه را، راوی فراموش کرده است) من به آسیاب رفتم و مرد سیاه را دیده و از او پرسیدم او به نیشکرهای پشت سر خود اشاره کرد و هر چه لازم بود برداشتم و برگشتم ... این جریان را که رجاء بن ابی ضحاک شنید به همراهان خود گفت: اگر بیشتر در این محل اقامت کنیم مردم فریفته او می‌شوند و از آنجا کوچ کرد. ر. ک. به: راوندی، الخرائج و الجرائح، (چاپ بمبئی)، ص ۵-۱۰۴. همچنین نگاه کنید به: عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/ ۱۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۶-۱۰۵ و سایر منابع.

ص: ۵۱

به طوری که بازگو خواهیم کرد، در گذشته کاروانهایی که از یک شهر به شهر دیگری می‌رفتند از دو راه زمستانی و تابستانی حرکت می‌کردند این دو مسیر مختلف در مناطقی که زمینهای ناهموار و کوهستانی داشت متداول بوده است.

حادثه دیگری نیز هنگام خارج شدن حضرت رضا علیه السلام از اهواز نزدیک پل اربق «۴۵» روی داده که از مضمون آن درمی‌یابیم عده‌ای بعد از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام گمان بردند که حضرت همچنان در قید حیات است و بر آن جناب توقف کردند. «۴۶»

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از جعفر بن محمد نوفلی روایت می‌کند که: در پل اربق (اربک) نزد حضرت رضا علیه السلام آمدم و بر او سلام کرده عرض کردم فدای وجودت شوم جمعی گمان می‌کنند پدر بزرگوارت زنده است، فرمود: دروغ گفتند خدا ایشان را لعنت کند اگر پدرم زنده بود میراثش قسمت نمی‌شد و زنانش نکاح نمی‌شدند، و

لیکن قسم به خدا پدرم موسی کاظم علیه السلام مرگ را چشید چنان که علی بن ابی طالب علیه السلام چشید. محمد نوفلی می‌گوید: من عرض کردم تکلیف من چیست و مرا به چه چیز امر می‌کنی؟ فرمود: بعد از من بر تو باد پیروی از فرزندم محمد و اما من از دنیا خواهم رفت و قبری در طوس و دو قبر در بغداد مزار خواهد شد، عرض کردم فدای وجودت یکی از دو قبر بغداد را می‌دانم، قبر دوم از کیست؟ فرمود: بزودی بر تو معلوم می‌شود. پس از آن فرمود قبر من و هارون چنین است. و دو انگشت خود را به هم چسبانید. «۴۷»

حديقة الرضوية، این روایت را از شیخ صدوق نقل می‌کند، اما به اشتباه می‌نویسد: جعفر بن محمد بن نوفلی گفت در مدینه، خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدیم نزدیک پل اربق (قریه‌ای است نزدیک زامهران) و «۴۸» ... همان‌طور که

---

(۴۵) - پل اربک هم آمده است.

(۴۶) - درباره «فرقه واقفیه» نگاه کنید به: نوبختی، فرق الشيعة (چاپ نجف)، ص ۶۸ و ۷۰؛ احمد بن علی بن احمد نجاشی، کتاب الرجال، ص ۶۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۸؛ شیخ صدوق، علل الشرايع، ۱/ ۲۳۵؛ عبد العزيز كشي، اختيار معرفة الرجال، ص ۶۰، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۳.

(۴۷) - شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۴۶۳.

(۴۸) - عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۸ به نقل از هروی، حديقة الرضوية، ص ۷۴.

ص: ۵۲

ملاحظه می‌شود شیخ صدوق این روایت را بدون ذکر شهر خاصی نقل کرده ولی ما از قید «پل اربق» درمی‌یابیم که این حادثه در شهر اهواز روی داده نه در مدینه و از پیشگویی حضرت درباره محل دفن خویش و این عبارت که می‌فرماید: من از میان شما می‌روم، درمی‌یابیم که توقف حضرت در اهواز و پل اربق مربوط به همان سفری است که حضرت عازم مرو بودند و این اشاره اخیر حضرت علیه السلام که معمولاً در هر جا موقعیت ایجاد می‌کرد، بیان می‌فرمود حکایت از ماهیت تحمیلی ولایتعهدی و آگاهی امام علیه السلام بر شهادت خویش و دفن شدن در کنار قبر هارون در طوس دارد.

درباره ادامه مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به فارس، منابع توضیحی نمی‌دهند که حضرت از کدام راه به سمت فارس و از آنجا به خراسان عزیمت کرده است و ما تنها از طریق اتصال نقاط جغرافیایی روشن که در منابع معتبر ذکر شده می‌توانیم جزئیات مسیر حرکت حضرت و منازل بین راه را به دست آوریم و یا حدس بزنیم، زیرا مسیر راه خوزستان (سوق الاهواز) به فارس (اصطخر) منحصر به یک راه نیست. خوشبختانه در مورد اخیر ماجرای پل اربق روشن‌کننده مسیر است و معلوم می‌شود حضرت از کدامین دروازه اهواز آن روزگار به سوی فارس تشریف‌فرما شدند. هر چند که متأسفانه

امروزه از بسیاری منزلگاهها و شهرها و دهکده‌ها هیچ نام و نشانی در نقشه‌های جغرافیایی باقی نمانده است. بنابراین با توجه به اهمیت پل اربق در مسیر بعدی حرکت امام علیه السلام، به اختصار اطلاعاتی در این زمینه بیان می‌کنیم.

اطلاعاتی که کتاب سرچشمه‌های نور درباره پل اربک ارائه می‌دهد قابل توجه است، مؤلفین این کتاب در ادامه مسیر کاروان امام رضا علیه السلام می‌نویسد: کاروان علویان همچنان به راه خود ادامه دادند تا از سرزمین بصره عبور کردند و به اهواز رسیدند و از روستای «چهارگانه» که به آن اربک نیز گفته می‌شود گذشتند و راه فارس را در پیش گرفتند. این کتاب در جایی دیگر، به روستای «چهاردانگه» از توابع «رامهرمز» واقع در خوزستان، روستای اربک می‌گوید. ر.ک.

به: سرچشمه‌های نور، امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۳.

ص: ۵۳

نکاتی درباره اربق و اربک

یاقوت حموی معتقد است که اربق و اربک دو منطقه جداگانه در خوزستان است، اربق از نواحی رامهرمز است «۴۹» و اربک شهر و ناحیه‌ای است از اهواز که دارای قراء و مزارع است و نیز پلی دارد که در تاریخ غزوات اوایل اسلام نام آن آمده است. «۵۰» لشکر اسلام اربک را در عهد خلیفه دوم و در سال هفده هجری به سرداری نعمان بن مقرن المزنی فتح کرد. «۵۱» و این فتح پیش از فتح نهاوند بود. «۵۲» در منابع از پل اربق (اربک) نام چندانی به جا نمانده است. در نقشه قدیمی «صورة خوزستان» که ابن حوقل در صورة الارض، آورده است، حدود منطقه اربق مشخص شده است.

آنچه از این نقشه قدیمی به دست می‌آید این است که اربق در حوالی رود مسرقان واقع شده و این رود از شهر عسکر مکرم گذشته به سمت راست می‌پیچد و در نیمه چپ هرمز به رود مسرقان بازمی‌گردد، اربق در میان راه ایذج و رامهرمز قرار دارد که این شهر اخیر در حد فاصل ناحیه فارس و خوزستان واقع شده است و از آنجا راهی به سمت سنبل در مرز فارس دیده می‌شود. «۵۳»

در تاریخهای محلی خوزستان نیز از پل اربک (اربق) نامی به میان آمده است.

در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلام، شاخه شرقی کارون که در آن زمان، مسرقان نامیده می‌شد، در کنار شوشتر از شاخه دیگر جدا شده تا آخر خاک خوزستان جداگانه به دریا می‌ریخت، بدینسان که از کنار شرقی شوشتر و میاناب می‌گذشت و در هفت یا هشت فرسنگی به شهر معروف عسکر مکرم رسیده و از

(۵۰) - در این باره نگاه کنید به: جریر طبری، تاریخ طبری، ۱۵ / ۶۴۰۸، ۶۴۶۲، ۶۴۸۷، ۶۵۱۹؛ ابن اثیر، تاریخ کامل (ترجمه علی هاشمی حائری)، ۱۶ / ۲۸۶؛ ابن مسکویه، تجارب الامم (ترجمه علی نقی منزوی)، ص ۳۰۰.

(۵۱) - فتوح البلدان درباره فتح حوزه‌های اهواز از «اربک» نامی نمی‌برد و تنها به پلهای نعمان اشاره می‌کند که این پلها منسوب به نعمان بن عمرو بن مقرن المزنی است که نزدیک آنها وی لشکرگاه داشته است. نگاه کنید به: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۲۶، ۲۵۴-۲۴۳.

(۵۲) - مرآت البلدان، ۱ / ۳۱ به نقل از یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱ / ۱۸۸.

(۵۳) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۲ و ۲۳. (نقشه پیوست است).

ص: ۵۴

میان آن شهر نیز گذر می‌کرد و به روستایی که «روستای مسرقان» نامیده می‌شد می‌رسید سپس از آنجا نیز عبور کرده از بیرون، کنار شرقی اهواز را پیموده از زیر پل معروف اربک که بر سر راه اهواز به رامهرمز قرار داشت و پل بسیار معروفی بود گذشته و سرانجام در دهنه‌ای جداگانه به دریا می‌ریخته است. «۵۴»

ابن اثیر نیز در گزارشهایی که در حوادث سال ۴۴۳ ه. ق ارائه می‌دهد از وجود این پل در این زمان به ما اطلاعاتی می‌دهد. «۵۵» وی رود مسرقان را که از زیر این پل می‌گذشته به خاطر پرآبی می‌ستاید و از جنگ سال ۴۴۳ میان «بهاء الدوله دیلمی» و «پسر واصل» یاد می‌کند و می‌نویسد: بهاء الدوله پل اربک را شکسته آب را در میانه خود و پسر واصل حائل گردانید. «۵۶»

آخرین اطلاع ما از پل اربک به قرن پنجم هجری بازمی‌گردد. این پل در آن زمان در جنوب اهواز بر سر راهی که از اهواز به رامهرمز می‌رفته قرار داشته و رود مسرقان نیز از زیر آن عبور می‌کرده است ولی به علت زیادی آب این رودخانه، گذشتن از آن جز از روی پل اربک (اربق) ممکن نبوده است. «۵۷»

ملاحظات درباره عبور امام رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول

در منابع از حرکت امام رضا علیه السلام از اهواز به تستر «۵۸» (شوشتر) و همچنین دزفول یادی نشده است، هر چند که این دو شهر از نواحی خوزستان به شمار می‌رفته اما با توجه به صراحت منابع که مسیر حضرت رضا علیه السلام را از اهواز به سمت فارس مکررا ذکر کرده‌اند به نظر می‌رسد توقف و یا گذر حضرت رضا علیه السلام از این دو شهر (شوشتر

---

(۵۴) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۵۷۸؛ علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس (در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن) به تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی، ص ۱۶۶.

(۵۵) - ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و یاران، ترجمه علی هاشمی حائری، ۱۶ / ۲۷۶ - ۲۹۵.

(۵۶) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۵۷۸ و حسینی شوشتری، فردوس، ص ۱۶۹.

(۵۷) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، ۱ / ۵۷۸.

(۵۸) - «تستر» نام قدیم شهر شوشتر است وجه تسمیه آن به «شوش‌تر» از آنجا ناشی می‌شود که شوش معرب سوس و به معنی خوب است بنابراین «سوس‌تر» (تستر) و یا شوشتر به معنی خوبتر است. اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱ / ۴۹۸.

ص: ۵۵

و دزفول)، دور از واقع باشد، زیرا اولین منزلگاه از اهواز به سوی فارس «ازم» «۵۹» و اولین ناحیه آن ارجان است که سرحد فارس و خوزستان محسوب می‌شده است و از آنجا راه فارس به رامهرمز (غرب اهواز) منتهی می‌گردید، این در حالی است که شوشتر و یا دزفول در شمال این شهر امتداد می‌یابد و این تفاوت فاحش یکی از دلایل عدم توقف یا گذر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از این دو شهر است. با این وجود گزارشهایی از عبور حضرت رضا علیه السلام از شهر شوشتر و دزفول وجود دارد که بر اساس آنها حضرت از حوالی پل شوشتر گذشته و مسجدی نیز در آنجا به نام آن حضرت ساخته شده است.

تحفة العالم می‌نویسد: قدیمی‌ترین مساجد شوشتر مسجد جامع است و عوام را اعتقاد بر این است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده، ولی این حرف را اصلی نیست، زیرا بنای این مسجد بعد از وفات آن حضرت بوده است «۶۰» اما ممکن است در سفری که آن بزرگوار متوجه خراسان بود در این محل که در آن وقت صحرا بوده نماز گزارده و بعدها به این شرافت این مسجد را آنجا بنا کرده باشند. «۶۱»

اگر روایت صاحب تحفة العالم را بار دیگر مرور کنیم نظریه او در این باره که مسجد جامع قدیم شوشتر مکانی بوده است که حضرت رضا علیه السلام در آن نماز گزارده و سپس در ایام خلیفه سیزدهم عباسی «۶۲» ساختمان این مسجد آغاز شده و تا زمان

---

(۵۹) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۱. ابن حوقل «سوق سنبل» ذکر می‌کند: صورة الارض، ص ۳۰. قدامة بن جعفر «جویرول» را اولین منزل و «ازم» را دومین منزل می‌شمارد: کتاب الخراج، ص ۲۶. علاوه بر این راه، راههای دیگری از خوزستان به فارس منتهی می‌شود نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲ - ۲۲۱؛ ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۴۳؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۶۲؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ اصطخری، مسالك الممالک، ص ۱۱۲ و ...

(۶۰) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۵۱۳. برابر نقل تحفة العالم بنای این مسجد در ایام خلافت المعتز بالله (سیزدهمین خلیفه عباسی) آغاز و تا زمان خلافت المسترشد بالله (بیست و نهمین خلیفه عباسی) پایان یافته که اسم او را بالای محراب با گچ‌بری نوشته‌اند.

(۶۱) - همان.

(۶۲) - المعتز، او از سال ۲۵۱ تا ۲۵۵ حکومت کرد.

ص: ۵۶

خلافت بیست و نهمین خلیفه عباسی «۶۳» به اتمام رسیده، و همچنین با توجه به عبارت «عوام را اعتقاد بر این است که حضرت رضا علیه السلام در آن مسجد نماز گزارده‌اند»، مبهم و متزلزل به نظر می‌رسد و نقادی اعتماد السلطنه که می‌افزاید: «ولی این حرف را اصلی نیست» این ابهام و تزلزل را بیشتر می‌کند.

اما آنچه یاقوت به نقل از «مسعر بن مهلهل» درباره قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌نویسد: مستدلتر و محکمتر از روایت تحفة العالم است.

قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام

یاقوت حموی در معجم البلدان و بغدادی در مراصد الاطلاع به نقل از مسعر بن مهلهل می‌نویسد:

در اهواز چند رود جاری است، از جمله رود ششتر (شوشتر) است که به وادی عظیمی می‌رود و در وادی پلی بر روی آن بسته‌اند و بر روی پل مسجد وسیعی ساخته‌اند ... در این وادی، شادروان محکمی از سنگ ساخته شده، به اندازه مخصوصی که آب را به قاعده به چند بخش تقسیم می‌کند. و روبروی شادروان، مسجد علی بن موسی الرضا علیه السلام است که وقتی حضرت از مدینه به خراسان تشریف می‌بردند، ساختند. «۶۴»

گزارشی نیز از مقدسی در احسن التقاسیم (تألیف ۳۷۵) وجود دارد و در آن اشاره به یک پل و مسجد و شادروان دارد که در میان رودخانه دجیل (کارون) «۶۵» قرار داشت. این پل توسط امیر عضد الدوله «۶۶» ویران و از نو بنا شد و بنا به گفته مقدسی مسجد، مشرف بر رودخانه است. «۶۷»

---

(۶۳) - المسترشد، او از سال ۵۱۲ تا ۵۲۹ حکومت کرد.

(۶۴) - به نقل از اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۱۳۲.

(۶۵) - شادروان عظیم شوشتر را برای بالا آوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کاروان وارد نهري که حفر کرده بودند شود و ناحیه خاوری آن شهر را مشروب سازد. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۴.

(۶۶) - امیر عضد الدوله دیلمی از سال ۳۳۸ تا ۳۷۳ ه. ق حکومت کرد و در سال ۳۶۷ اهواز را به تصرف خود درآورد.

(۶۷) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۲ و ۲۵۴.

ص: ۵۷

امروزه در شمال غرب شهر شوشتر بقایایی از این پل مانده است. این پل را پل شادروان شوشتر، پل شادروان شاپوری و یا شادروان قیصری هم می‌نامند. بنای شادروان را به دوران قبل از اسلام در زمان شاهپور اول نسبت می‌دهند و در این باره روایت‌های افسانه‌ای نیز نقل شده است که چون شاهپور «والرین» قیصر روم را در جنگ اسیر ساخت او را به ساختن این شادروان برانگیخت. «۶۸»

علاوه بر آنچه یاقوت حموی و مقدسی ارائه داده‌اند، تاریخهای محلی شوشتر، دزفول و خوزستان از وجود چندین بقعه و منزلگاه یا نظرگاه منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در نواحی شوش و دزفول، سخن می‌گویند.

سه بقعه به نام امام رضا دیمی وجود دارد که دوتای آن در شهر شوشتر، کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر. «۶۹» و دیگری در شرق این شهر، مشرف به رودخانه شطیط است. «۷۰» بقعه سوم نیز در شهر دزفول و در ضلع شرقی این شهر در کنار کوره آجرپزی قرار دارد. «۷۱»

نام دیمی که به دنبال نام امام رضا علیه السلام افزوده شده، بنابر گفته مؤلف تذکرة الاخبار از بقعه اخیر که در صحرای «دیم سبیلی» واقع بوده، گرفته شده و در زبان مردم به امام رضا دیمی شهرت یافته است. «۷۲» شرف الدین شوشتری در این باره می‌نویسد:

دیم به لفظ شوشتری، جای بی‌آب را گویند و می‌افزاید که سه بقعه در شوشتر به همین نام است. «۷۳»

علاوه بر بقاع امام رضا دیمی بقعه‌ای به نام «شاخراسون» (شاه خراسان) یکی

---

(۶۸) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۷۸-۵۷۲ و ۸۶-۵۸۲؛ احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، چاپ دوم، ص ۶۳-۵۴؛ علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس، ۱۰-۸، ۱۲، ۱۳، ۸-۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳-۱۷۰؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۶-۲۵۲.

(۶۹) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۷۷۷.

(۷۰) - همان، ص ۵۵۴.

(۷۱) - همان، ص ۳۶۸.

(۷۲) - همان.

(۷۳) - همان، ص ۷۷۷.

ص: ۵۸

در دزفول «۷۴» و دیگری در شوشتر «۷۵» وجود دارد و در این شهر اخیر دو بقعه دیگر به نامهای «امام ضامن» «۷۶» در حوالی کنارستان و بقعه امام رضا علیه السلام در حوالی بلوک عقیقی «۷۷» دیده می‌شود.

وجود این بقاع و یا قدمگاهها در شهر دزفول و شوشتر قابل تأمل است و در نگاه اول می‌رسانند که حضرت رضا علیه السلام در مسیر راهشان به خراسان از اهواز به سمت شوشتر و دزفول عزیمت کرده‌اند. قبل از آن که به اثبات و یا ردّ این نظریه بپردازیم، لازم است اطلاعات بیشتری درباره این بقاع و قدمگاهها در دو شهر شوشتر و دزفول به دست دهیم.

بقعه امام رضا دیمی

در جنوب شهر شوشتر، پس از خرابه‌های حصار شهر، در پشت بقعه امامزاده عبد الله، کمی دورتر از پلهای شاه علی «۷۸» و لشکر «۷۹»، بقعه امام رضا دیمی واقع

---

(۷۴) - همان، ص ۳۲۰؛ و سید عبد الله داعی دزفولی، تذکرة الاخبار و مجمع الابرار، ص ۳۸.

(۷۵) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۸۶۹.

(۷۶) - همان، ص ۷۷۱.

(۷۷) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۷۷۵.

(۷۸) - نام پلی است که فتحعلی خان قاجار بر رود شطیط ساخته است این پل در زمان ایران باستان و در قرون نخستین اسلامی وجود نداشته است و این بطوطه که در سال ۷۴۵ هجری قمری از این مکان عبور کرده توسط «جسر» گذشته است (جسر چند قایق متصل به هم است که یک پل متحرک را تشکیل می‌دهد) در زمان فتحعلی شاه کاروانیان از روی کلک عبور می‌کردند، از جمله گروهی از بزرگان فیلی (نام یکی از قبیله‌های مهم در آن دوران) که به فرمان فتحعلی شاه روانه خوزستان بودند با کمک کلک می‌خواستند از رود بگذرند و به شوشتر روند، ناگهان در نیمه راه کلک وارونه شد و آنها در آب غوطه‌ور

شدند فتحعلی شاه از آن پس دستور داد تا این پل را بسازند. اکنون، قسمتی از این پل ویران شده و کسانی که می‌خواهند از شوشتر روانه بختیاری و یا دزفول و لرستان شوند از این پل عبور می‌کنند. این پل را علاوه بر پل شاه علی، پل نفس‌کش و پل فتحعلی شاه نیز می‌نامند. احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۴-۵۸۳ و ۷۷۷؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/ ۲۰۲.

(۷۹) - پل لشکر به این علت «لشکر» نام گرفته که در ابتدای صحرایی واقع شده بود که آب آن صحرا به عسکر مکرم (لشکر مکرم) می‌ریخته. نگاه کنید به همان مأخذ، ص ۷۰۸.

ص: ۵۹

است، ابعاد بقعه ۸\*۱۰ متر است و بقعه یک اتاق کوچک است که در سمت جنوب آن آثار محراب کوچکی با گچ‌بری سبک صفوی یا اوایل قاجار که جلوه‌ای دارد باقی مانده است. گنبد بقعه میل مضرس است که شش طبقه دارد و بر فراز آن علمک کوچکی از کاشی نصب است.

بنا تاریخ و تزیینی ندارد، شیخ شرف الدین شوشتری این بقعه را در ردیف پنجم یادداشتهای خطی خود ذکر نموده و نوشته است: «دیم» به کسر دال و سکون یا و میم، به لفظ شوشتری جای بی‌آب را گویند. در شوشتر سه بقعه به این نام هست و مردم معتقدند حضرت رضا علیه السلام از شوشتر برای مسافرت عبور کرده و این سه محل مکانهای توقف آن حضرت است، ولی احتمال دارد منشأ آنها «خواب» باشد «۸۰» ...

احمد اقتداری، مؤلف دیار شهریاران می‌افزاید، مسافرت حضرت رضا علیه السلام از طریق اهواز به خراسان، تا اهواز معلوم است ولی از اهواز به شوشتر معلوم نیست، شاید از راه دیگر رفته باشند و مرحوم سید عبد الله شوشتری مؤلف تذکره شوشتر این کلام را به عوام نسبت می‌دهد و خودش اعتنایی به آن نمی‌کند. «۸۱»

بقعه دیگر امام رضا دیمی

در خارج شهر شوشتر، در شرق بقعه سید محمد گیاه‌خوار و غرب بقعه صاحب الزمان و تقریباً مشرف به رودخانه شطیپ بقعه دیگر امام رضا دیمی واقع است. طول ایوان ورودی بنا ۴۵/۶ متر و عرض آن ۴۰/۳ متر و عرض تمامی بنا ۳۰/۱۴ متر است. بنای این بقعه به سمت شمال است و در ورودی بقعه نیز رو به همین سمت است. حیاط آن نسبتاً وسیع و دیوارهای آن سنگی و از سنگ چینی تراش است، گنبد بقعه شلجمی و گچ‌اندود است. داخل بقعه ۳\*۳ متر و چهار ضلعی است که دارای چهار هلال و چهار پنجره نورگیر است. سقف اتاق مدور و یا به شکل گنبد هشت ضلعی است. داخل بقعه از حیث بنا هشت ترک کلاه درویشی

---

(۸۰) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۷۷۷ به نقل از نسخه‌های خطی شیخ محمد مهدی شرف الدین شوشتری، ردیف پنجم، مبحث بقاع و مزارات شوشتر.

ص: ۶۰

است و معلوم است کہ گنبد دوازده ترک «۸۲» و یا ہشت ترک داشتہ کہ پس از تعمیرات بہ صورت گنبد شلجمی درآمدہ است. بدنہ دیوارہا گچ اندود شدہ ولی قبلا دارای نقاشی و خطاطی بودہ و چند خط کہ تقلید از اصل آن کردہ اند از راست بہ چپ آشکار است.

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ. (نور/ ۳۷).

آثار قبری در درون بقعہ نیست احتمالا هدف از ساخت بنا، یادگار حضور حضرت در این مکان بودہ «قدمگاہ». بر سر در ورودی بقعہ، کتیبہای در پنج سطر و ہر سطر چہار مصرع بہ ابعاد ۴۰\*۹۵ سانتی متر نصب شدہ است و سطور این کتیبہ چنین خوانندہ می شود:

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| این بنای رفیع و کوی مراد | وین مکان شریف و فیض رضا    |
| بود در عہد خسرو دوران    | خسرو جم خدیو ملک ندا       |
| شاہ گیتی ستان سلیمان شاہ | آن کہ فرمان اوست حکم و قضا |
| و اندر ایام (...) علی    | خان عادل محیط جود و سخا    |
| داشت حاجی جلال با اویی   | از سر اعتقاد و صدق و صفا   |
| مرحبا بر عقیدہ صافش      | کہ نبود بجز رضا خدا        |
| حبذا فیض و درگہ عالیش    | کہ قرین باد (...) دست دعا  |
| .....                    | ہست چون فیض یشرب و بطحا    |
| ہاتفی گفت یا امام رضا    | سنۃ اربع و تسعین بعد الالف |

متأسفانہ ریختہ گیہای کتیبہ خوانندہ نشدہ ولی تاریخ کتیبہ ۱۰۹۴ و مربوط بہ روزگار شاہ سلیمان صفوی است. بر دو طرف ایوان دو ایوان موازی با ہم وجود

(۸۲) - کلاه دوازده ترک یا دوازده گوشه از ابداعات دوران صفویه است. این کلاه به رنگ سرخ بود و دوازده شکاف به نام دوازده ائمه داشت و سربازان صفوی به همین نام یعنی قزلباش (سرخ سر) خوانده می‌شدند. نگاه کنید به: راجر سیوری، ایران عصر صفویه، ترجمه احمد صبا، ص ۱۷.

ص: ۶۱

دارد و دو اتاق در انتهای آنها است، هر یک به ابعاد ۵ / ۳ \* ۵ متر و با اتاق ضریبی آجری. «۸۳»

بقعه سوم امام رضا علیه السلام

سومین بقعه‌ای که در خوزستان به نام امام رضا دیمی مشهور است در دزفول واقع شده است. این بقعه در ضلع شرقی شهر دزفول، نزدیک میدان بزرگ و نوسازی، در کنار کوره‌های آجرپزی که هنوز هم تعدادی از آنها دایر است واقع شده و این کوی را محله جمشیدآباد می‌خوانند. این بقعه بنای آجری ساده‌ای به طول و عرض تقریبی ۵ / ۶ \* ۱۰ متر با گنبدی مضرس دارد که بقعه امام رضا دیمی خوانده می‌شود. علت نامگذاری این بقعه به «دیمی» از توضیحاتی که تذکره دزفولی می‌دهد به دست می‌آید. مؤلف تذکره الاخبار می‌نویسد: «بقعه متبرکه دیگر امام رضا علیه السلام، پایین ولایت، در صحرای دیم سبیلی واقع شده، در سمت غرب دروازه‌ای مشهور به دروازه بابایوسف، دو سه میدان خارج از ولایت». بنابراین نوشته چون بقعه در صحرای دیم سبیلی واقع بوده، نام دیم از صحرای دیم سبیلی بر آن باقی مانده است و امروز در زبان مردم بقعه امام رضا دیمی نامیده می‌شود. بنای بقعه شامل دو قسمت اصلی است؛ یکی ایوان شمالی بقعه با دهانه‌ای به اندازه ۷۰ / ۲ متر که دو بازو آن را در برگرفته است، بازوی شرقی که بر آن پلکان بام ساخته شده و بازوی غربی که قرینه پلکان شرقی است و دارای طاقچه‌ای است که به داخل گوشواره کوچکی گشوده می‌شود. انتهای ایوان، مدخل بقعه است که دری ساده و چوبین، ایوان را به درون بقعه وصل می‌کند. ضریحی آهنین و نوساز به ابعاد تقریبی ۸۰ / ۱ \* ۸۰ / ۲ متر در داخل بقعه قرار دارد و قبر آجری گچ پوشیده‌ای را در بر می‌گیرد. گنبد این بنا یازده طبقه است که به علامتی فلزی در روی سروک گنبد پایان می‌گیرد. پایه اول طبقات یازده‌گانه مستدیر است و سقف و پشت بام گلی است. «۸۴»

(۸۳) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۶ - ۵۵۴.

(۸۴) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۹ - ۳۶۸.

ص: ۶۲

بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول

سید عبد الله دزفولی در کتاب تذکرة الاخبار و مجمع الابرار در ذکر قدمگاهها یا نظرگاهها یا مکانهای توقف یکی از ائمه معصومین علیهم السلام یا اولاد عظام ایشان و به طور کلی بقاعی که باقی و آباد است ولی کسی از ایشان در آنجا مدفون نیست، می نویسد: از جمله، بقعه شریفی است مشهور به شاه خراسان. بنایی ساده و آجری که آجرها نسبتاً کهنه و مدخل رو به شمال است، ایوانی دارد با طاقی مربع شکل به ابعاد  $۱۰/۳ \times ۲/۷۰$  متر با پایه های آجری به عرض ۱۲۰ سانتی متر و سقفی آجری و مدور که بر روی هشت گوشواره بنا شده و بر بالای سقف گنبد کلاه درویشی هشت ترک ساخته اند. در قسمت چپ بقعه اتاقی با طاق ضربی هلالی قرار دارد.

تزییناتی در داخل و خارج بنا دیده نمی شود، گنبد به سبک کلاه درویشی و نمونه کوچک هشت ترک و ساده مکعب مستطیل شکل است به ابعاد  $۶۵ \times ۷۳ \times ۹۱$  سانتی متر که در زیر سقف مدور قرار دارد. در اتاق مربع شکل مقبره دو پنجره رو به شرق و یک مدخل به اتاق سمت غربی وجود دارد که شکل مدخل و پنجره ها یکسان و یک اندازه می باشد. «۸۵»

بقعه شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر

در کنار رود کارون و در نزدیکی پل متحرک، بقعه شاخراسون واقع است که  $۱۰ \times ۱۷$  متر ابعاد کلی بنا است. اتاق بقعه  $۵ \times ۵$  متر است و سقف آن، آجر کاری جناقی است که بدیع و زیبا و با لچکیها و نیم لچکیهای زیبا ساخته شده است. قبر در ضلع بالایی اتاق قرار دارد و به صورت افقی محراب بنا را قطع می کند و از نظر قرار گرفتن، محل قبر شکل غیر عادی دارد. گوشواره هایی در اطراف محل مقبره ساخته شده که فاقد تزیینات است و در محوطه قبرستان هم سنگ قبری که کهنه باشد دیده نمی شود. «۸۶»

---

(۸۵) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۳۲۰.

(۸۶) - همان، ۱/ ۷۶۹.

ص: ۶۳

قدمگاه امام رضا علیه السلام

در جنوب آبادی کهنک بقعه کوچکی از آجر با گنبدی دو طبقه و گلایی مانند وجود دارد که قدمگاه امام رضا علیه السلام نامیده می شود، گنبد بر یک قاعده مدور و قطور بنا شده است. بنا دارای دو طاق رومی کوچک در جبهه ایوان شمالی است. اضلاع خارجی بقعه  $۱۱ \times ۱۰$  متر است و بقعه در میان قبرستانی واقع است و اراضی زراعتی و درختان کنار اطراف آن را گرفته اند. به نظر می آید اصل بنا یک چهار طاقی قدیمی باشد که بر روی آن گنبد ساخته اند. در قبرستان قدمگاه امام رضای کهنک نیز یک سنگ قبر کهنه با نقش خنجر و کلاه خود در فاصله ۲۰۰ متری دیوار این بقعه دیده می شود. «۸۷»

در آثار تاریخی شوشتر، در منطقه «دش زورک» که آبادی بزرگی است در منتهی الیه بلوک عقیلی و در نزدیکی رودخانه‌ای که به کارون می‌ریزد، چند بقعه دیده می‌شود که هیچ کدام به لحاظ تاریخی قدمتی ندارد، یکی از این بقاع به نام امام رضا علیه السلام و دیگری شاهچراغ «۸۸» نامیده می‌شود. «۸۹» بقعه دیگری در منطقه کنارستان نزدیک بنه حاج سلطان، به نام بقعه امام ضامن نیز دیده می‌شود. «۹۰»

اطلاعات به دست آمده از تذکره‌ها و تواریخ محلی شوشتر و دزفول و آنچه منابع قدیم، از جمله یاقوت و مقدسی (به سال ۶۲۳ و ۳۷۵) در خصوص قدمگاه،

---

(۸۷) - احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۲ - ۳۵۱.

(۸۸) - منظور احمد بن موسی علیه السلام است که آن بزرگوار نیز چند سال بعد از مسافرت برادرش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه عازم خراسان شد و در راه فارس توسط عامل مأمون که قصد کشتن وی و سایر خاندان او را داشت در منطقه خان زنیان ناچار به جنگ شد، و سرانجام پس از چند نبرد در شیراز به شهادت رسید. جهت اطلاع نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار، ۱۱/ ۲۷۶، ۱۲/ ۲۱۶؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ص ۳۱۷؛ باقر شریف قریشی، حیاة الامام موسی بن جعفر (متن عربی)، ۲/ ۴۱۰؛ حاج محمد هاشم، منتخب التواریخ، ص ۵۲۲؛ سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، ص ۱۱۵؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۴۵؛ سید جلال الدین محمد شریفی، آثار الاحمدیه، ۱۰ - ۸؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۹۲؛ باقر خوانساری، روضات الجنات، ۱/ ۶۰؛ روضاتی، جامع الانساب، ص ۶۵.

(۸۹) - دیار شهریاران، بخش اول، ۱/ ۷۷۵.

(۹۰) - همان، ص ۷۷۱.

ص: ۶۴

نظرگاه، بقعه و سایر بناهای یادبود از امام رضا علیه السلام ارائه می‌دهند اگر با منابع معتبری که هیچ‌گاه از مسیر حضرت علیه السلام از دو شهر اخیر نام نبرده‌اند در تناقض نباشد، مؤید یکدیگر نیز نیستند، مضافاً این که اطلاعات ما از قدمگاههای علی بن موسی الرضا علیه السلام در دو شهر شوشتر و دزفول بسیار محدود و بعضاً مبهم است.

به طور کلی درباره خط سیر حضرت رضا علیه السلام آنچه ما امروزه پیش‌رو داریم اطلاعات محدودی است از بعضی نقاط جغرافیایی و این که بیش از هزار و دویست سال پیش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از این مناطق گذشته و یا در آن توقف داشته‌اند، مثلاً در سوق الاهواز تنها گزارش معتبری که به ما رسیده ماجرایی پل اربق است و بعد از آن منابع تنها به عبور حضرت علیه السلام از فارس از طریق خوزستان به سمت خراسان اشاره می‌کنند و این اطلاعات محدود امر تحقیق را دشوار و نمی‌تواند مسیر دقیق عبور حضرت را برای ما ترسیم کند. اگر بپذیریم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از

بصره و اهواز به فارس تشریف فرما می‌شد، از این دو شهر عبور کرده‌اند، ایشان باید از مسیر شوش به ارجان گذشته باشند، زیرا در این صورت حضرت رضا علیه السّلام از تستر (شوشتر) به سمت سوق الاهواز و از آنجا به سمت رامهرمز و سپس از طریق سنبل به سوی ارجان که اولین ناحیه فارس است رهسپار گردیده است و از آنجایی که پل اربک (اربق) نیز در مسیر راه اهواز به رامهرمز قرار داشته، به لحاظ جغرافیایی پذیرش این روایت نیز به تنهایی قرین صحت است، اما در قیاس با منابع معتبری که مسیر حضرت را از بصره به اهواز ذکر کرده‌اند با تناقض روبرو می‌شود، زیرا با شرحی که اشاره خواهیم کرد، راه شوش به ارجان و یا فارس در واقع ادامه راهی است که از واسط به ارجان و به طور دقیقتر از بغداد به فارس منتهی می‌شود و بر این اساس حضرت باید از واسط به اهواز آمده باشند. و اما آنچه به اجمال درباره اعتبار بناهای منسوب به حضرت رضا علیه السّلام در شهر شوشتر و دزفول می‌توان گفت نیز خالی از فایده نیست. این بناها که تعدادشان قریب به ده بنا می‌رسد اگر چه از حیث کثرت، گذر امام رضا علیه السّلام را در این دو شهر قوّت می‌بخشند، اما به لحاظ اعتبار، متزلزل و مبهم هستند. سه بقعه امام رضا دیمی در شوشتر که عوام آن را محل توقف حضرت رضا علیه السّلام می‌دانند برابر گفته شرف الدّین شوشتری سندی ندارد و احتمال آن که منشأ آن خواب و یا رؤیا باشد، می‌رود. بقعه

ص: ۶۵

شاخراسون در دزفول نیز بر اساس نقل صاحب تذکرة الاخبار و مجمع الابرار که می‌گوید: «قدمگاه و یا نظرگاه یا مقام توقف یکی از ائمه معصومین یا اولاد عظام یکی از ایشان می‌باشد» با ابهام روبرو است و درباره بقعه‌ای که به همین نام در شوشتر است منابع محلی اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار نمی‌دهند.

قطع نظر از صحت و میزان اعتبار قدمگاهها و یا نظرگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در شوشتر و دزفول اگر مسیر حضرت علیه السّلام را از این دو شهر اخیر مرور کنیم، حضرت رضا علیه السّلام می‌بایست از راه واسط به سمت اهواز عزیمت کرده باشد، زیرا دزفول و شوشتر در مسیر این راه واقع شده‌اند. متون و نقشه‌های جغرافیدانان مسلمان قرون اولیه اسلام، راه واسط به اهواز را که همان راه بغداد به اهواز است ذکر کرده‌اند.

اصطخری در سال (۳۴۰ ه. ق) راه واسط به ارغان (ارگان - بهبهان) را که راه بغداد به شیراز است چنین توصیف می‌کند: واسط به «عمل» و از آنجا به «طیب» یک مرحله، از آنجا به «قرقوب» یک مرحله، از قرقوب به «سوس» «۹۱» یک مرحله، از سوس به «گندیسایپور» «۹۲» و از آنجا به «شوشتر» یک مرحله، و از شوشتر به لشکر (عسکر مکرّم) یک مرحله، از آنجا به «رامهرمز» سه مرحله، از رامهرمز به «سنبل» دو مرحله، و از آنجا به «ارغان» یک مرحله. اصطخری می‌افزاید از واسط به لشکر راه کوتاهتری نیز وجود دارد که از شوشتر نمی‌گذرد. «۹۳»

ابن حوقل نیز در سال (۳۶۷ ه. ق) می‌نویسد: از خوزستان تا عراق دو راه عمده است، یکی به بصره «۹۴» و از آنجا به بغداد، و دیگری به واسط و از آنجا به بغداد، ...

اما راه واسط به بغداد بدین شرح است: واسط به طیب و از آنجا به قرقوب،

---

(۹۱) - سوس همان شهر قدیمی شوش است.

(۹۲) - گندیساپور، همان شهر قدیمی جندی شاپور است، جندی شاپور در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول، جایی که امروزه «شاه آباد» نام دارد قرار داشته که هم اکنون نیز باقی مانده خرابه های آن وجود دارد. ن. ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۶.

(۹۳) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۴.

(۹۴) - راه «بصره» را در راه بصره به سوق الاهواز شرح دادیم.

ص: ۶۶

شوش، جندی شاپور، شوشتر و عسکر مکرم هر کدام یک منزل، از عسکر مکرم تا رامهرمز سه منزل و از آنجا تا سوق سنبل دو منزل، و از سوق سنبل تا ارجان یک منزل است. «۹۵»

ناصر خسرو در سال (۴۳۸ ه. ق) در بازگشت از سفر حج، از راه بصره «۹۶» و ابّله «۹۷» از طریق آب وارد عبادان «۹۸» و از آنجا به مهربان «۹۹» آمد. بعد از آن به ارغان «۱۰۰» (ارجان) و سپس از راه کوهستان به لوردغان «۱۰۱» و از آنجا راهی اصفهان «۱۰۲» گردید.

ناصر خسرو راه بصره تا اصفهان را به طریقی که شرح آن آمد یک صد و هشتاد فرسنگ ذکر کرده است. «۱۰۳» این راه را نیز ابن بطوطه قریب به سیصد سال بعد با تفاوتهایی در مسیر طی می کند که در واقع راه قدیمی خوزستان به اصفهان است.

چنانچه ابن بطوطه و ناصر خسرو قسمتهایی از آن راه را پیموده باشند، در این صورت «شوش»، «ایذه» (مال الامیر)، کارون (حدود پل شالو) و ده کرد (شهرکرد امروز) و از آنجا تا اصفهان در این مسیر قرار می گرفته است. علاوه بر این، راه متداول دیگری وجود داشته که از بندر مهربان به ارجان و از آنجا از طریق

---

(۹۵) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰.

(۹۶) - ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۳ و ۱۵۹.

(۹۷) - همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱.

(۹۸) - همان، ص ۱۶۱.

(۹۹) - همان، ص ۱۶۳. مهربان نام بندری بوده است در ساحل خلیج فارس در ده تا پانزده هزار گزی شمال غربی بندر دیلم در دامنه جنوبی ارتفاعات بین سردشت زیدون و رودخانه زهره و جلگه ساحلی بندر دیلم. و به فاصله هفتصد گز در جنوب قریه شاه عبد الله قرار داشته است. و در زمان ناصر خسرو شهری بوده با بازاری بزرگ و جامعی نیکو سه کاروانسرای بزرگ هر یک چون حصاری محکم و عالی و آب شهر نیز از باران تأمین می‌شده است اما یاقوت حموی در معجم البلدان آن را شهری خرد وصف می‌کند که خود آن را دیده بوده است.

خرابه‌های شهر چنان که گفته شد نزدیک شاه عبد الله فعلی واقع است. همان، بخش تعلیقات، ص ۲۹۱.

(۱۰۰) - همان، ص ۱۶۴.

(۱۰۱) - همان، ص ۱۶۵. لوردغان، در مسیر راه ارجان به اصفهان در چهل فرسنگی ارجان است.

(۱۰۲) - همان.

(۱۰۳) - همان.

ص: ۶۷

گردنه‌های کوه‌کیلویه به لورکان و سپس به لنجان و اصفهان می‌رسیده است. «۱۰۴»

همچنان که اشاره شد، ابن بطوطه در سال ۷۲۵ در مسیر راه خود، از واسط «۱۰۵» به بصره «۱۰۶» و از آنجا از طریق آب توسط «صنوبق» (زورق کوچک) به ابله «۱۰۷» آمد و سپس از ابله توسط کشتی به عبادان «۱۰۸» (آبادان) و از آبادان به ماجول «۱۰۹» (معشور یا ماهشهر) و از ماهشهر به رامز «۱۱۰» (رامهرمز) و از آنجا به تستر «۱۱۱» (شوشتر) و از شوشتر به ایزه «۱۱۲» (مال الامیر) و از ایزه به اصفهان «۱۱۳» رفت.

با توجه به مسیر سفر ناصر خسرو در قرن پنجم و بخصوص ابن بطوطه در قرن هشتم ه. ق، مسیر راه رامهرمز به شوشتر و ایزه مسیر متداول راه اصفهان بوده است و چنانچه بپذیریم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اهواز به شوشتر عزیمت کرده باشد نوعاً این مسیر، همچنان که منابع جغرافیایی قرون اول اسلامی نیز بدان اشاره کرده‌اند، مسیر راه بغداد به اصفهان است نه مسیر راه بصره به فارس.

لسترنج نیز در همین رابطه می‌نویسد: از اهواز راهی بود که در جهت مغرب به نهر «تیرا» و از آنجا به واسط در عراق می‌رفت این راه شمالی از کرسی ایالت خوزستان و از عسکر مکرم عبور می‌کرد و به شوشتر می‌رسید و از آنجا از جندی‌شاپور و شوش به سمت باختر متوجه می‌شد و به طیب می‌رفت و از آنجا راه دیگری بود که به واسط می‌پیوست.

از جندی‌شاپور، به قول مقدسی راهی بود که از «کوههای لر» می‌گذشت و به گلیپایگان در ایالت جبال و شمال باختری اصفهان می‌رسید و از عسکر مکرم راه

---

(۱۰۴) - ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۴۶۳ / ۲.

(۱۰۵) - ابن بطوطه، سفرنامه، ۱ / ۱۹۲.

(۱۰۶) - همان، ص ۱۹۵.

(۱۰۷) - همان، ص ۱۹۹.

(۱۰۸) - همان.

(۱۰۹) - همان، ص ۲۰۰.

(۱۱۰) - همان، ص ۲۰۱.

(۱۱۱) - همان.

(۱۱۲) - همان، ص ۲۰۴.

(۱۱۳) - همان، ص ۲۱۰.

ص: ۶۸

دیگری بود (و این راه را قدامه بن جعفر و دیگران ذکر کرده‌اند) که در جهت خاور به ایدج می‌رفت و سپس از ایالت جبال عبور کرده به اصفهان منتهی می‌شد. «۱۱۴» پس در نتیجه، عبور حضرت رضا علیه السلام از شوشتر و دزفول در واقع ادامه راهی است که به سوی اصفهان منتهی می‌شده است.

---

(۱۱۴) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۵. نگاه کنید به: قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۹۴؛ الاعلاق النفیسة، ص ۱۸۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۵؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۰۱ و ۴۲۰؛ ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۴۶۳ / ۲.

ص: ۶۹

از فارس تا یزد

به سوی فارس

ایالت فارس «۱» دارای سابقه دیرینه تاریخی است و در ازمنه مختلف به عنوان پایتخت و یا یکی از ایالتهای مهم ایران به حساب می‌آمده، «۲» حدود فارس بنابر گفته زرکوب شیرازی در شیرازنامه دارای چند رکن است، رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا حدود ابرقوه، رکن جنوبی آن از کنار دریا تا حدود کرمان، رکن شرقی از اعمال کرمان تا صوب سیرجان، رکن غربی از اعمال خوزستان تا صوب دریای عمان و ارجان است. «۳»

مسلمانان بعد از فتح فارس آن را به پنج ولایت تقسیم کردند و این تقسیم‌بندی تا زمان هجوم مغول باقی بود، اول کوره اردشیر خره که شیراز کرسی آن بود و مرکز ایالت فارس نیز به شمار می‌رفت. دوم کوره شاپورخره که کرسی آن شهر شاپور بود.

---

(۱) - فارس در منابع تاریخ قدیم یونانیان، پارسه، پرس، پرسر، پرسین و پارای تاسن، خوانده شده و آن را به سرزمین ایران اطلاق کرده‌اند. ر.ک. به: اعتماد السلطنه، تطبیق جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ص ۹-۸۸.

(۲) - جهت اطلاع نگاه کنید به: زرکوب شیرازی، شیرازنامه؛ فرصت الدوله، آثار العجم؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری؛ آتور جان آربری، شیراز مهد شعر و عرفان؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس.

(۳) - زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۳-۲۲.

ص: ۷۰

سوّم ارجان که کرسی آن شهری به همین نام بود و چهارم کوره اصطخر که کرسی آن شهر قدیمی «پرس پلیس» پایتخت فارس در عهد ساسانیان بود و بالاخره کوره داربجرد که شهری به همین نام، کرسی آن بود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در دوره خلفا، شهر یزد و ولایت آن و همچنین ایالت روزان (بین «آثار» جدید و بهرام‌آباد) قسمتی از کوره اصطخر و جزء ایالت فارس محسوب می‌شد، ولی بعد از هجوم مغول یزد جزء ایالت جبال شد. در قرن چهارم، شیراز قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پرجمعیت بود و هشت دروازه داشت، به این شرح: دروازه اصطخر، دروازه شوشتر، دروازه بند آستانه، دروازه غسان، دروازه سلم، دروازه کوار، دروازه مندروود و دروازه مهنذر. «۴»

راه اهواز به فارس

از اهواز به فارس و اصطخر چند راه وجود داشته و امروزه نیز کسانی که از اهواز به فارس و شیراز می‌روند می‌توانند از چندین راه وارد این شهر شوند. در منابع اطلاعاتی از این که حضرت رضا علیه السلام از کدامین مسیر عبور کرده‌اند وجود ندارد ولی احتمال دارد حضرت در سفر تاریخی خود به مرو از راه ارجان، رامهرمز گذشته باشند زیرا نسبت به ابتدا و میانه این راه گزارشهایی از عبور آن حضرت در دست داریم که به آنها اشاره خواهیم کرد. ابتدا می‌پردازیم به شرح و بررسی راهها.

راه اهواز به شیراز برابر نقل قدامة بن جعفر در کتاب الخراج به شرح زیر است:

۱- از «سوق الاهواز» (Souk -Al -Ahwaz) تا «جویرول» (Djowyraul) دو فرسخ.

۲- از جویرول تا «ازم» (Azam) چهار فرسخ، (ازم ناحیه‌ای است از شیراز که آبهای گوارا دارد و هوایش سازگار است).  
«۵»

۳- از ازم تا «سابل» «۶» چهار فرسخ.

۴- از سابل تا «قرية الحباري» (Karyat -al -Hobora) سه فرسخ.

---

(۴)- نقل اختصار از، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۹-۲۶۷.

(۵)- اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۴۹.

(۶)- Sabel یا (Sanabik).

ص: ۷۱

۵- از قرية الحباري تا «عين» (Ain) سه فرسخ.

۶- از عين تا «رامهرمز» (Rama Hormoz) چهار فرسخ.

۷- از رامهرمز تا «وادی الملع» «۷» (Wadi -al -Milh) یا صحرای نمک چهار فرسخ.

۸- از وادی الملع تا «زط» (Zott) دو فرسخ.

۹- از زط تا «خابران» (Khabaran) سه فرسخ.

۱۰- از خابران تا «مستراح» (Mostrah) یا استراحتگاه، دو فرسخ.

۱۱- از مستراح تا «دهلیزان» (Dihlyzan) دو فرسخ.

۱۲- از دهلیزان تا «کنارستان» (Kanaristan) سه فرسخ.

۱۳- از کنارستان تا «نسایل» «۸» سه فرسخ.

۱۴- از نسایل تا «ارجان» «۹» پنج فرسخ.

۱۵- از ارجان تا «داسین» (Dasyn) هفت فرسخ.

۱۶- از داسین تا «بندق» (Bandak) شش فرسخ.

۱۷- از بندق تا «خان حماد» (Khan-hammad) شش فرسخ.

۱۸- از خان حماد تا «امران» (Amran) نه فرسخ.

۱۹- از امران تا «نوبندگان» «۱۰» شش فرسخ.

۲۰- از نوبندگان تا «کرگان» «۱۱» پنج فرسخ.

۲۱- از کرگان تا «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

۲۲- از خواره تا «خلان» «۱۲» پنج فرسخ.

---

(۷)- درّه نمک هم گفته‌اند.

(۸)- Nasail یا (Nasaiek).

(۹)- Arrjan (یا ارغان) (Arrkan).

(۱۰)- Noubandijan یا نوبنجان.

(۱۱)- KarGun. ابن بلخی مابین این دو منزل از «کوسجان» یا کونجان به مسافت سه فرسخ نام می‌برد. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.

(۱۲)- Khollan. نام صحیح این محل خلار (Khollar) است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/ ۳۸۰؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۵۲۳.

ص: ۷۲

۲۳- از خلان تا «جویم» «۱۳» پنج فرسخ.

۲۴- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

بنابراین از اهواز تا شیراز صد و دو فرسخ است. «۱۴»

ابن بلخی، صاحب فارسنامه که در حقیقت کتاب او قدیمی‌ترین کتاب تاریخی و جغرافیایی فارس به شمار می‌آید در شرح راههای فارس به خوزستان (اهواز) چهارده منزل را برمی‌شمارد بدون آن‌که به شرح جزئیات هر یک بپردازد، بر خلاف قدامه بن جعفر در الخراج که منازل اهواز تا شیراز را بیست و پنج منزل شمرده و به جزئیات نیز اشاره کرده است. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که کتاب الخراج در سال ۲۲۶ ه. ق و فارسنامه در سال ۵۴۰ ه. ق نوشته شده و فاصله زمانی ممکن است باعث ایجاد تغییرات احتمالی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی و تأثیرات آن در جغرافیای راهها و همچنین تحولات جوئی و جغرافیایی شده باشد.

از سویی دیگر ریزیینی قدامه بن جعفر با هدف او از تألیف این کتاب که با دقت زیاد برای کارگزاران حکومتی و ممیزان مالیاتی تهیه شده مربوط می‌شود.

ابن بلخی راه شیراز به اهواز را تا سرحد خوزستان یعنی «بوستانک» و «ارجان» بیشتر ذکر نکرده است و مسیر مشترک آنها در واقع چیزی حدود شصت و دو فرسنگ است که اولین منزل آن از بوستانک آغاز و به جویم ختم می‌شود.

---

(۱۳)- Djowaim. «جوین» هم آمده است که در واقع «گویم» کنونی است که به این نام خوانده می‌شود. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۴۴؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۷۰، ۷۷، ۸۰؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/ ۴۵۷؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۴. حمد الله مستوفی می‌افزاید: جویم و خلار دو قریه مهم‌اند که اولی در پنج فرسخی و دومی در نه فرسخی در فاصله شرق شیراز قرار دارند، سنگ آسیاب در اکثر ولایت فارس از خلار برده می‌شود و ایشان را غیر از آن حاصلی نیست، عجب اینکه ایشان از کم‌آبی آسیا ندارند و به جهت آرد کردن به دیگر مواضع روند. حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۲۶. نگاه کنید به لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۷۳. این دو شهر برابر نقشه‌های کنونی تقریباً ۲۹ و ۶۴ کیلومتری شرق شیراز واقع شده‌اند. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، چاپ دوم، ص ۳۵.

(۱۴)- قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۸-۲۶.

ص: ۷۳

سرحدات خوزستان تا شیراز

۱- «بوستانک» (Bostank) چهار فرسخ.

۲- «ارجان» (Arrjan) چهار فرسخ.

۳- «فرزک» «۱۵» شش فرسخ.

۴- «حبس» (Habs) چهار فرسخ.

۵- «صاهه» «۱۶» چهار فرسخ.

۶- «گنبد ملغان» (Gonbad - Molghan) پنج فرسخ.

۷- «کشن» «۱۷» شش فرسخ.

۸- «خوابدان» (Khabdan) چهار فرسخ.

۹- «کوسجان» «۱۸» سه فرسخ.

۱۰- «دیه گوزاز تیر مردان» (Deh - Gozaz - termardan) چهار فرسخ.

۱۱- «خراره» (Khararh) پنج فرسخ.

۱۲- «خلار» (Khollar) پنج فرسخ.

۱۳- «جویم» (Djowaim) پنج فرسخ.

ابن رسته در الاعلاق النفیسة، ۹۰ سال بعد از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در کتاب خود مسافات و منازل راه اهواز به فارس و اهواز به شیراز را در دو بخش جداگانه به شرح ذیل ذکر می‌کند:

راه اهواز به فارس

اولین خوره فارس بعد از اهواز ارجان است. «۱۹»

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» (Azam) شش فرسخ.

---

(۱۵)- Fazrak یا بزرک.

(۱۶)- Sahha یا صامه.

(۱۷)- Koshan ، در مسیر راه دیگری که از اهواز به سمت شیراز از راه دشت ارژن و دوراهی کازرون می‌باشد واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۳۵.

(۱۸)- Kosdjan یا کونجان.

(۱۹)- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.

ص: ۷۴

۲- از ازم تا «آبقرین» (Abgharin) پنج فرسخ.

۳- از آبقرین تا «خابران» (Khabaran) هشت فرسخ.

۴- از خابران تا «بلانجرد» (Balandjird) شش فرسخ.

۵- از بلانجرد تا «ارجان» شش فرسخ. «۲۰»

راه دیگر

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.

۲- از ازم تا «عین» شش فرسخ.

۳- از عین تا «وادی الملع» شش فرسخ.

۴- از وادی الملع تا «خابران» پنج فرسخ.

۵- از خابران تا «دهلیزان» (Dihlizan) چهار فرسخ.

۶- از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ. «۲۱»

راه دیگر

از سوق الاهواز تا «رامهرمز» هیجده فرسخ.

از رامهرمز تا «زط» هفت فرسخ.

از زط تا «سنبیل» هشت فرسخ.

از سنبیل تا «ارجان» چهار فرسخ. «۲۲»

راه اهواز به شیراز

۱- از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ.

۲- از ازم تا «عبدین» (Abdin) پنج فرسخ.

۳- از عبدین تا «رامهرمز» شش فرسخ.

۴- از رامهرمز تا «زط» شش فرسخ.

---

(۲۰) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۱.

(۲۱) - همان، ص ۲۲۱.

(۲۲) - همان.

ص: ۷۵

در آنجا مرداب صعب العبوری است و پل طویل و درازی بر روی وادی الملح بسته‌اند.

۵- از زط تا «دهلیزان» شش فرسخ.

۶- از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ.

در آنجا پلی است، منسوب به خسروان که طول آن بیش از ۳۰۰ ذراع است و از سنگ ساخته شده است این پل بر روی درّه ارجان قرار دارد.

۷- از ارجان تا «دره» پنج فرسخ.

۸- از دره تا «هیر» (Hir) شش فرسخ.

۹- از هیر تا «بندک» (Bandak) چهار فرسخ.

۱۰- از بندک تا «خان حماد» (Khanhammad) هشت فرسخ. «۲۳»

راه ارجان به شیراز

ابن رسته از راه دیگری نام می‌برد که از ارجان (بهبهان) شروع می‌شود یعنی جایی که امروزه آثاری از قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجا است.

این راه در ده منزل و به مسافت شصت فرسخ به شرح ذیل است:

۱- ارجان تا «سیربور» (Sirabur) ده فرسخ.

۲- سیربور تا «سیبویه» (Sibvyeh) چهار فرسخ.

۳- سیبویه تا «موردستان» (Muridistan) و از آنجا تا «درچند» (Darchand) چهار فرسخ.

۴- از درچند تا «خورآبادان» (Khurabadan) شش فرسخ.

۵- از خورآبادان تا «نوبندگان» «۲۴» چهار فرسخ.

۶- از نوبندگان تا «شاه دزدان» یا شاه اللصوص چهار فرسخ.

۷- از شاه دزدان تا «نای مرغان» (Nay - Murgahn) شش فرسخ.

۸- از نای مرغان تا «کورابناهیان» (Kurabanahiyah) پنج فرسخ.

۹- از کورابناهیان تا «دستجرد» هشت فرسخ.

---

(۲۳) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ۲ - ۲۲۱.

(۲۴) - Noubandadjan یا نوبنجان.

۱۰- از دستجرد (دستگرد) تا «شیراز» ده فرسخ. «۲۵»

جیهانی نیز در اشکال العالم که در سال ۳۲۰ ه. ق آن را تألیف کرده به اختصار مسیر راه خوزستان تا شیراز را ذکر می‌کند. جیهانی اولین منزل خوزستان را «بازار سبیل» و تعداد منازل تا شیراز را یازده منزل به مسافت ۵۷ فرسخ به شرح زیر بر می‌شمارد: «۲۶»

راه خوزستان به شیراز

۱- از «بازار سبیل» (سوق سبیل) تا «ارجان» شش فرسخ.

۲- از ارجان تا «کردمان» هفت فرسخ.

۳- از کردمان تا «بندک» چهار فرسخ.

۴- از بندک تا «خان حماد» هشت فرسخ.

۵- از خان حماد تا «خواندن» چهار فرسخ.

۶- از خواندن تا «نولنجان» چهار فرسخ.

۷- از نولنجان تا «کرکان» شش فرسخ.

۸- از کرکان تا «جرجان» پنج فرسخ.

۹- از جرجان تا «خلار» چهار فرسخ.

۱۰- از خلار تا «جویم» چهار فرسخ.

۱۱- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ.

علاوه بر راههایی که برشمردیم، منابع تاریخ ایران باستان از راهی که از تخت جمشید به سمت غرب تا شوش متداول بوده، یاد کرده‌اند که در بررسی و تطبیق آن با آنچه جغرافیدانان مسلمان نگاشته‌اند می‌توان به نتایج ارزنده‌ای برای کشف دقیق مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دست یافت.

---

(۲۵) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۲.

(۲۶) - در نسخه کابل میان «کردمان» تا ارجان از منزلی به نام «راسین» نیز نام می‌برد (از کردمان تا راسین چهار فرسنگ) در نتیجه مسافت منازل در مجموع شصت و یک فرسخ می‌شود. نگاه کنید به یادداشتهای بخش «دریای فارس و توابع آن» جیهانی، اشکال العالم، (به تصحیح و تعلیق فیروز منصوری)، ص ۱۲۶.

ص: ۷۷

راه باستانی شوش به تخت جمشید، (راه شاهی)

۱- شوش

۲- رامهرمز

۳- ارجان (ارگان)

۴- فہلیان

۵- گویم

۶- بیضاء

۷- تخت جمشید

راه شاهی که در دامنه جنوبی رشته کوه تاروس به اربل و از آنجا از راه رود زاب (زهاب) به تنگ ملاوی می‌رسیده، پس از گذشتن از پل دختر به شوش منتهی می‌شده و از آنجا به رامهرمز می‌رفته و از رامهرمز در دنباله رود مارون به ارگان (ارجان) ادامه می‌یافته و به فہلیان امروزی می‌رسیده و از آنجا در دنباله رود زهره پس از گذشتن از «پل مورد» (و عبور از کوهستانهای صعب العبور کوه‌کیلویه) به گویم و از آنجا به طرف جلگه‌های مرودشت و سپس به تخت جمشید (پاسارگاد) منتهی می‌شده است. «۲۷»

راه شوش به ارجان (بہبہان) که اولین ناحیه فارس است برابر نقل ابن رسته به شرح زیر است. همان طور که ملاحظه می‌شود این راه قدیمی با راه باستانی، منزلگاههای مشترکی دارد و تا سال ۲۹۰ ه. ق که ابن رسته کتاب خود را تألیف کرده مورد استفاده واقع می‌شده است. ادامه این راه را ابن رسته در مسیر راه ارجان به شیراز، در شرح راه اهواز به شیراز می‌آورد و ما از پیوند این دو راه می‌توانیم مسیر راه را از شوش به شیراز مورد بررسی قرار دهیم. ناگفته نماند که راه شوش به ارجان از

منطقه‌ای در خاک عراق، نزدیک به «واسط» (Wacet) به نام «باذبین» (Badhibin) آغاز می‌شده که در واقع شاهراه ارجان به واسط بوده است. «۲۸»

(۲۷) - مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۲-۳۶۱؛ ایرانشهر، نشریه ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۲/ ۱۴۵۶؛ اطلس تاریخی ایران، مؤسسه جغرافیایی دانشگاه تهران، نقشه شماره ۶ و ۷.

(۲۸) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، بخش خوزستان؛ قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۲۵.

ص: ۷۸

راه شوش به ارجان (بهبهان) اولین ناحیه فارس

۱- از سوس (شوش) تا «جندی شاپور» هشت فرسخ.

۲- از جندی شاپور تا «تستر» (شوشتر) هشت فرسخ.

۳- از تستر تا «سوق الاهواز» «۲۹».

۴- از سوق الاهواز تا «کندل» (Kandal) یازده فرسخ.

۵- از کندل تا «رامهرمز» نه فرسخ.

۶- از رامهرمز تا «زط» نه فرسخ.

۷- از زط تا «سنیبل» هشت فرسخ.

۸- از سنیبل تا «ارجان» چهار فرسخ.

ورود حضرت رضا علیه السلام به ارجان (بهبهان)

منابع قدیم از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه السلام در ارجان ذکری نکرده‌اند و تنها از مسیر حرکت آن حضرت از اهواز به فارس سخن گفته‌اند. «۳۰» ولی منابع جغرافیایی و برخی منابع جدید «۳۱» از توقف حضرت علیه السلام سخن گفته‌اند. اعتماد السلطنة، در مرآت البلدان، از مسجدی در بقایای شهر قدیمی ارجان، معروف به مسجد حضرت امام رضا علیه السلام نام می‌برد که هنگام عبور از این شهر، حضرت در آن مسجد نماز گزارده است.

بهبهان، شهر نوآبادی است که تقریباً بیش از سیصد سال از عمر آن نمی‌گذرد.

شهر قدیم این ناحیه که مسافت آن تا بهبهان، زیاده از یک فرسخ نیست، ارجان نام داشت. یونانیها، ارجان را اکران می‌گفتند. اسکندر وقتی از خوزستان به سمت فارس می‌رفت از اکران عبور کرد. مسجدی در خرابه‌های ارجان وجود دارد و معروف است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده

---

(۲۹) - مسافت در متن کتاب نیامده است. ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۰.

(۳۰) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۱۴۹ و ۱۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۶ - ۲۵۵؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۰۴؛ کلینی، اصول کافی، ۲/ ۴۰۲ و ۴۰۷.

(۳۱) - ابو القاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس؛ سیّد حجّت بلاغی، تاریخ ناین، ۲/ ۶ - ۲۳۵.

ص: ۷۹

است. «۳۲»

صاحب مطلع الشمس نیز ضمن برشمردن مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به وجود این مسجد در زمان خود اشاره می‌کند و می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به بصره و از آنجا به اهواز و عربستان «۳۳» عبور دادند. آن وقت شهر ارگان (ارجان) آباد بود و حاکم‌نشین اهواز شمرده می‌شد و آثار مسجدی که به حضرت رضا منسوب است هم اکنون در ارجان وجود دارد. «۳۴»

درباره ارجان (بهبهان)

ارجان (ارگان) شهری است با سابقه تاریخی که بنابر گفته اصطخری در مسالک الممالک و یاقوت حموی در معجم البلدان در زمان سلطنت جاماسب هنگامی که او در جنگ با روم پیروز شد و شهر «میافارقین» و «آمد» را تسخیر کرد، این شهر را برای فرزند قباد که ارجان نام داشت بنا کرد و سپس مناطق وسیعی را به آن منضم ساخت. «۳۵»

ارجان در سال ۱۶ ه. ق توسط ابی العاص و ابو موسی اشعری فتح شد. «۳۶»

از این شهر در قرن چهارم به عنوان شهری بزرگ یاد شده که شش دروازه داشته و مشهور به دروازه‌های اهواز، ری‌شهر، شیراز، رصافه، میدان و کیالین (کیل کنندگان) بوده است. «۳۷»

حمد الله مستوفی در قرن هشتم این شهر را ویران توصیف کرده، زیرا در این سالها ملاحده (اسماعیلیان) بر این شهر استیلا داشتند و مکررا آن را مورد غارت

---

(۳۲) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱ / ۳۶۸.

(۳۳) - سابقا خوزستان را عربستان و یا عربستان ایران می‌نامیدند.

(۳۴) - ابو القاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس.

(۳۵) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۵؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱ / ۳۲. زرکوب شیرازی معتقد است قباد بن فیروز پدر انوشیروان این شهر را بنا کرده است. زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۳۱.

(۳۶) - شیرازنامه، ص ۲۴.

(۳۷) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۰.

ص: ۸۰

قرار می‌دادند. «۳۸»

جغرافی‌نویسان قدیم، از این شهر به نام «ارجان» یاد کرده‌اند. ولی اولین بار، شرف الدین علی یزدی در سال ۷۹۵ ه. ق این شهر را بهبهان نام نهاد و از آن تاریخ به همین نام مشهور شد. «۳۹»

اعتماد السلطنه، در مرآت البلدان علت تغییر نام ارجان به بهبهان را چنین شرح می‌دهد: در موضع حالیه بهبهان، سابق چند چادر نشین بودند که از ارجان به جهت زراعت می‌آمده‌اند، بعد از آن که بعضی از اعراب کوفه که معروف به رئیس فلان و رئیس بهمان بودند به حکم امیر تیمور «۴۰» از کوفه کوچ کرده به ارجان آمدند و املاک زیادی خریدند، در موضع حالیه بهبهان بنای آبادی گذاشتند و از آن جایی که سیاه چادر را «بهان» «۴۱» می‌نامیده‌اند این طایفه گفتند ما در این محل «خانه» به از «بهان» می‌سازیم (بهتر از سیاه چادر می‌سازیم) لهذا آبادی موسوم به «به از بهان» گردید و از کثرت استعمال، بهبهان شد. «۴۲»

یاقوت می‌نویسد: ارجان را فارسیان «ارقان» (ارغان) تلفظ می‌کنند. «۴۳» صاحب فارسنامه ناصری می‌نویسد: کوره قباد که پایتخت آن ارگاه بوده، اعراب آن را ارجان گفتند. «۴۴» ابن بلخی در فارسنامه خود، از ناحیه‌ای به نام ارجان و «ارجمان» نام می‌برد که آن ناحیه در نزدیکی سرمق است و این منطقه را نباید با ارجان اشتباه

(۳۸) - حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۷۷.

(۳۹) - شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، ۱ / ۴۱۷ به بعد، و همچنین نگاه کنید به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱.

(۴۰) - امیر تیمور از پادشاهان سلسله تیموریان است که از سال ۷۸۳ تا ۸۰۷ حکومت کرد.

(۴۱) - معنی لغوی بهان را در لغتنامه‌های رایج نیافتم. نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا، فرهنگ عمید، برهان قاطع.

(۴۲) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱ / ۳۶۸. فارسنامه ناصری می‌نویسد: بعد از خرابی شهر ارجان، اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی منزل کردند و اهل کوه‌کیلویه چادر سیاه را «بهان» گویند. نگاه کنید به: میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، ۲ / ۱۴۷۴.

(۴۳) - به نقل از اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱ / ۳۱؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۳۱.

(۴۴) - میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، ۲ / ۹۰۰؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۳۲؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۲.

ص: ۸۱

گرفت. «۴۵»

ناصر خسرو که در مسیر سفرش به ارجان آمده از این شهر دیدن کرده و چند روزی در این شهر مانده است. «۴۶»

شهر ارجان قدیم در حوالی بهبهان کنونی واقع بوده است. فرصت الدّوله در آثار العجم، فاصله بهبهان تا ارجان را در سمت شرقی (بهبهان) یک فرسنگ «۴۷» و فارسنامه ناصری، به مسافت نیم فرسنگ در سمت جنوبی آن ذکر می‌کند. «۴۸»

لسترنج از بهبهان در فاصله چند میلی پایین‌تر از ارجان در کنار رودخانه طاب نام می‌برد. «۴۹» وی می‌نویسد: در قرن چهارم ارجان شهری بزرگ بود. مسجدی خوب (احتمالاً مسجد امام رضا علیه السّلام) و بازارهای معمور داشت، نزدیک شهر دو پل سنگی معروف، بر روی رودخانه طاب، ساخته شده بود که از روی آن پلها به خوزستان می‌رفتند و هنوز آثار آنها باقی است. بنای یکی از آن دو پل را منسوب به دیلمی پزشک حجاج بن یوسف حاکم عراق در زمان امویان دانسته‌اند و اصطخری درباره آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض آن هشتاد گام و بلندی آن چنان است که مردی شترسوار با بیرقی در دست می‌تواند آزادانه از زیر آن عبور کند، این پل که «پول ثکان» نامیده می‌شد به فاصله یک تیر پرتاب از شهر ارجان در

سر راه سنبل واقع بود. پل دوم بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی «قنطرة الکسروية» نامیده می‌شد و سر راه قریه دهلیزان قرار داشت. «۵۰»

بهبهان در زمان قدیم شاهراه ارتباط خوزستان و فارس بوده و از نواحی فارس به شمار می‌آمده است «۵۱» ولی اکنون جزء خوزستان است. «۵۲»

---

(۴۵) - ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۲۴.

(۴۶) - ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۵.

(۴۷) - فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۱۰.

(۴۸) - فسائی، فارسنامه ناصری، ۲ / ۹۰۰.

(۴۹) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱.

(۵۰) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۴۴، ۵ - ۵۴، ۶۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

(۵۱) - زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۳.

(۵۲) - مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۱۴۰.

ص: ۸۲

از ارجان راهی موسوم به «راه شاهی»، از تخت جمشید به سمت شوش می‌رفته است. «۵۳» ابن حوقل نیز به راه خوزستان تا بصره اشاره می‌کند و می‌گوید اولین منزل آن از ارجان «آسک» بوده است. «۵۴» اعتماد السلطنه و فرصت الدوله آسک را از نواحی اهواز و میانه راه ارجان و رامهرمز برمی‌شمرند و فاصله آن را تا ارجان دو منزل (دو روز) ذکر می‌کنند. «۵۵»

مسیر کنونی اهواز به شیراز

از اهواز به «کریت» نوزده کیلومتر و از آنجا به کوپال، سی و دو کیلومتر است. از کوپال دو راه وجود دارد که هر دو راه از طریق جاده اسفالته به رامهرمز می‌رسند. در حدود بیست و هفت کیلومتری کوپال به سمت هفتگل یک راه شنی است که از «یعار» به «مربچه» و از آنجا به رامهرمز منتهی می‌شود، ولی راه مستقیم کوپال به رامهرمز طولانی‌تر است و قریب هفتاد کیلومتر است. از رامهرمز به بهبهان، چند راه خاکی و اسفالته وجود دارد که راه متداول آن از «دو کوهک» به فاصله هشت

کیلومتر، «رستم آباد» پنج کیلومتر، «سلطان آباد» شانزده کیلومتر، «کله» چهارده کیلومتر، «ارمش» شش کیلومتر و از آنجا به «جایزان» نه کیلومتر است. در مسیر راه سلطان آباد که مسیری قدیمی است و جاده‌ای شنی دارد، راه جاده شنی و اسفالت به هم می‌پیوندد و تا حوالی بهبهان ادامه می‌یابد. در جایزان به سمت «جولکی» راه اسفالت به دو راه منتهی می‌شود و از آنجا راهی است به سمت «آغا جاری» و ادامه راه به «بهبهان» ختم می‌شود. از جولکی راه ادامه می‌یابد و به حوالی «بید بلند» می‌رسد که مسیر راه حدود دوازده کیلومتر است. سپس از آنجا به منطقه‌ای در انشعاب رود مارون منتهی می‌شود که به «کره سیاه» مشهور است. رود مارون از حوالی رامهرمز و از سلطان آباد تقریباً به موازات جاده در فاصله چند کیلومتری امتداد می‌یابد و به کره سیاه منشعب می‌شود و شعبه‌ای از آن از کنار رود خیرآباد که

---

(۵۳) - ایرانشهر، ۶/۲ - ۱۴۵۵؛ اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۷.

(۵۴) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰.

(۵۵) - فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۰۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۱۵.

ص: ۸۳

در قدیم به رود طاب مشهور بوده به سوی بهبهان راه می‌پیماید. در ادامه راه از کره سیاه به سمت بهبهان از یک دوراهی گذشته و به فاصله ده کیلومتر به جاده بهبهان - آغاجاری می‌پیوندد که تا بهبهان، شش کیلومتر فاصله دارد. در فاصله نوزده کیلومتری بهبهان خیرآباد قرار دارد و رودی نیز به همین نام از آنجا می‌گذرد، این رود از سمت جنوب به سوی سردشت می‌رود و در حوالی سردشت رود دیگری به نام آب رزک به آن می‌پیوندد و هر دو رود به رود بزرگتری که زهره نام دارد می‌ریزند و این رود، به هندیجان می‌پیوندد و از طریق هندیجان به خلیج فارس می‌رسد.

از خیرآباد به سمت «لبیشر» بیست و دو کیلومتر راه است و از آنجا به «خان عوضی» می‌رویم با مسافت پانزده کیلومتر و از آنجا تا «دوگنبدان» (گچساران) هیجده کیلومتر است. از دوگنبدان تا «امامزاده جعفر» هیجده کیلومتر و سپس تا «الله اکبر» نه کیلومتر و از آنجا تا «خان احمد» نه کیلومتر و سپس تا «کنه» ده کیلومتر فاصله دارد (باشت در پنج کیلومتری کته است). مسیر ادامه می‌یابد به مسافت چهارده کیلومتر تا «کوپا» و از آنجا نه کیلومتر تا «ده نو» و از آنجا دوازده کیلومتر که بیماییم به یک دوراهی می‌رسیم که یک راه به سمت جنوب و دیگری به سمت شمال امتداد می‌یابد، راه اول به «فهلان» و از آنجا به «نورآباد» و راه دیگر از «آبشار» و «مورگا» به «یاسوج» می‌رود که انتهای این دو راه در نهایت به شیراز منتهی می‌گردد. امروزه اگر کسی بخواهد از اهواز در مسیر یاسوج به شیراز برود این راه را انتخاب می‌کند، اما امروزه راه دیگری متداولتر است و آن راه «نورآباد» (ممسنی) از «چنار شاه‌یجان» به «دشت ارژن» و از آنجا به شیراز می‌روند. «۵۶»

---

(۵۶) - مسیر اخیر خط سیر برادر گرامی حضرت رضا علیه السلام احمد بن موسی (شاهچراغ) می‌باشد که آن حضرت بین

سالهای ۲۰۱ تا ۲۰۳ ه. ق برای دیدار برادرش عازم خراسان بود که توسط عامل مأمون در خان‌زنیان، راه بر وی مسدود شد ... نگاه کنید به: فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۴۵؛ سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، ص ۱۱۵؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری، ص ۱۵۴؛ سید جلال الدین محمد شریفی، آثار الاحمدیه، ص ۱۰-۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱/ ۲۷۶؛ محمد علی روضاتی، جامع الانساب، ص ۷۷؛ محمد کشی، الرجال الکشی، ص ۲۹۴؛ سید حسین حسینی بروجردی، منظومه نخبه المقال، ص ۱۴؛ باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ۲/ ۵-۴۷۲؛ محمد باقر خوانساری، روضات الجنات فی

ص: ۸۴

از دوراهی اخیر، یک جاده خاکی قدیمی وجود دارد که نسبت به راه یاسوج به شیراز، راه میان‌بر محسوب می‌شود. این راه از مسیری به فاصله ۵ کیلومتر، تا فهلیان به مسافت هفت کیلومتر از دوراهی فاصله دارد، و از ابتدای «فهلیان» مسیر جاده فوق در امتداد «رود شور» آغاز می‌شود و از آنجا به سمت «زیررود» و «سرنجلیک» که یک چهار راهی است و منتهی به «راشک»، «۵۷» «ده گپ» و «سورن‌آباد» می‌شود مسیر راه از سورن‌آباد ادامه می‌یابد. از آنجا دو راه یکی به سمت شمال و به «اردکان» و دیگری مستقیم به «مالکیدی» و از آنجا به جاده اسفالتی می‌پیوندد، از اینجا راه در جاده اسفالتی تا اردکان (به سمت شمال) بیست و شش کیلومتر فاصله دارد و ادامه راه از «دالین» به شیراز تا حوالی «خلار» بیست کیلومتر و تا «گلستان» که در مسیر جاده اسفالتی واقع شده سی و سه کیلومتر است و از گلستان تا ابتدای «جاده قلات» هشت و تا «گویم» دوازده کیلومتر است. از گویم راه به مسافت شش کیلومتر ادامه می‌یابد و به «بزین» می‌رسد و از آنجا تا شیراز حدود پنج کیلومتر فاصله است. اما اگر خواسته باشیم از مسیر دیگری (جاده بوشهر) که راه متداول امروز اهواز به شیراز است بگذریم، باید از فهلیان بعد از سپری کردن ده کیلومتر به نورآباد (ممسنی) آمده و از آنجا به مسافت چهارده کیلومتر به سمت «سراب بهرام» و سپس به مسافت دوازده کیلومتر به «گلگون» و از آنجا به مسافت یازده کیلومتر به «چنار شاه‌یجان» بیاییم. این منطقه در مسیر یک سه راهی قرار دارد که در امتداد راهی که آمدیم به سمت جنوب به کازرون می‌رود و راه دیگر به شیراز منتهی می‌شود که از چنار شاه‌یجان به مسافت دوازده کیلومتر تا «تره‌دان» و هیجده کیلومتر تا «دوان» فاصله دارد. میان این دو راه جاده شنی است که به «کوهمره» می‌رسد.

دوان با فاصله تقریبی ۵ کیلومتر از تنگ معروف «ابو الحیات» فاصله دارد و از آنجا به مسافت سی و شش کیلومتر به دشت «ارژن» و از آنجا به مسافت هشت کیلومتر به «چهل چشمه» می‌رسیم و از آنجا به فاصله دوازده کیلومتر به «خانه زنیان» و سپس با طی کردن چهار کیلومتر به سمت «حسین‌آباد» و از آنجا به فاصله

---

احوال العلماء و السادات، ۱/ ۶۰ و ۶۹۲؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ۲/ ۳۲۲؛ جنید شیرازی، شدّ الازار فی حطّ الازار عن زوّار المزار، ص ۲۸۹ به بعد.

(۵۷) - راشک در مسیر راههای باستانی و قدیمی جاده شوش به پاسارگاد واقع بوده است.

چهارده کیلومتر به «ده شیخ» می‌رسیم، از ده شیخ تا «کشن» پنج کیلومتر و از آنجا تا شیراز حدود دو کیلومتر راه است. «۵۸»

بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام علیه السلام

در ابتدای راه اهواز به شیراز یعنی پل اربق (اربک) که برابر نقل ابن حوقل در صورة الارض از آنجا راهی به سمت سوق سنبل «۵۹» است راه را ادامه می‌دهیم.

جیهانی این مکان را اولین منزلگاه نام می‌برد و بعد از آن به مسافت شش فرسخ به سمت ارجان از منزلگاه بعدی که همان ارجان است یاد می‌کند. «۶۰» اما سایر منابع، از جمله ابن رسته، «ازم» را به عنوان اولین منزل آورده‌اند. «۶۱» و ابن بلخی «بوستانک» «۶۲» و قدامة بن جعفر، «جویرول» را ذکر می‌کنند. «۶۳» منازل موجود در مسیر راه اهواز تا ارجان در نوشته‌های جغرافیدانان با تفاوتی ذکر شده است. قدامة بن جعفر بیش از دیگران این منازل را برشمرده به طوری که از اهواز تا ارجان برابر شرح او چهارده منزل فاصله است. «۶۴» ابن رسته «۶۵» در شرح راههای مختلفی که ذکر می‌کند منازل اهواز تا ارجان را بین چهار تا شش منزل نام می‌برد. و ابن بلخی، تنها یک منزل ذکر می‌کند. «۶۶»

منابعی که به ذکر راههای باستانی پرداخته‌اند نیز بیش از یک مرحله ذکر نکرده‌اند. در مجموع منازل مشترکی که جغرافیدانان از اهواز تا ارجان نام برده‌اند:

ازم، رامهرمز، زط، وادی الملح و دهلیزان است. از ارجان به شیراز، منازل با شرح

---

(۵۸) - آنگاه کنید به: اطلس راههای ایران، مؤسسه گیتاشناسی، ص ۶-۳۴ و همچنین نقشه استان فارس، مؤسسه گیتاشناسی.

(۵۹) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰.

(۶۰) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۷.

(۶۱) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۱.

(۶۲) - ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.

(۶۳) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶.

(۶۴) - همان.

(۶۵) - ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.

(۶۶) - ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱.

ص: ۸۶

بیشتری آمده است و به نظر می‌آید این راه بیش از سایر راههای فارس مورد توجه جغرافیدانان بوده به طوری که لسترنج می‌گوید: راهی که از شیراز به سمت شمال باختری به ارجان و خوزستان می‌رفت، بیش از همه راههای دیگر در کتابهای جغرافیایی شرح داده شده و درباره آن حد اقل هشت شرح جداگانه به ما رسیده، هر چند که در ذکر پاره‌ای از منزلگاههای آن راه بین کتابهای مراجع اختلاف نظر است. آخرین وصفی که از این راه شده در کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی است که مسیر امیر تیمور را در سال ۷۵۹ از اهواز به شیراز از راه بهبهان نقل می‌کند. «۶۷»

در شهر ارجان قدیم آن چنان که یاقوت حموی و دیگران ذکر کرده‌اند قدمگاهی است موسوم به قدمگاه امام رضا علیه السلام «۶۸». وجود این قدمگاه در این مکان مسیر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را از پل اربق (اربک) به ارجان روشن می‌کند.

قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقوه و یا ابرکوه است که در منتهی الیه جاده شمالی شیراز به شهرهای یزد و خراسان است.

اگر مسیر متداولی که در منابع جغرافیایی آمده، همان مسیری باشد که حضرت رضا علیه السلام پیموده در این صورت حضرت از ارجان به سمت شیراز و از آنجا به سمت دروازه اصطخر که راهی است به سوی خراسان که در پاره‌ای منابع از جمله الاعلاق النفیسه، «۶۹» اشکال العالم «۷۰» و مسالک الممالک «۷۱» نیز به همین نام (راه خراسان) مشهور است، عبور فرموده و به ابرقوه رسیده‌اند.

در راه ارجان تا شیراز چند منزلگاه معروف است که غالب منابع از آن یاد کرده‌اند، بندق «۷۲» (بندک)، «۷۳» خان حماد، «۷۴» نوبندگان، «۷۵» (نوبنجان)، «۷۶» کرکان «۷۷»

---

(۶۷) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ شرف الدین یزدی، ظفرنامه، ۱/ ۱۱۴ به بعد.

(۶۸) - اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۳۶۸.

(۶۹) - ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱.

(۷۰) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۱۸.

(۷۱) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵.

(۷۲) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷.

(۷۳) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۲۷.

(۷۴) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۲۸.

(۷۵) - ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۲۲.

(۷۶) - قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷.

(۷۷) - همان.

ص: ۸۷

(ارجان) «۷۸»، خارره، «۷۹»، خلان، «۸۰» خلار «۸۱» و جویم «۸۲» (گویم). «۸۳»

ابن بلخی، مسیر راه را از دوراهی که ارجان را به شیراز متصل می‌کند توأماً نام برده، این دو راه که از ارجان (بهپهان) به موازات هم تا حوالی شیراز امتداد دارد، دو جاده قدیمی است که در منابع اولیه به طور جداگانه ذکر آنها آمده است، این دو راه امروزه به راه شیراز، اردکان (یاسوج) و شیراز، بهپهان معروفند «فرزک»، «حبس»، «صاهه»، «کشن» در مسیر راه اخیر و «خلار»، «جویم» و ... در مسیر راه دوم قرار دارند. همچنان که گفته شد در میانه این راه، راهی قدیمی معروف به جاده شاهی وجود داشته که بدون رفتن به شیراز مستقیماً به سمت اصطخر منتهی می‌شده است. باید در نظر داشت که این راه در زمان ایران باستان و قبل از پیدایش شهر شیراز مورد استفاده بوده است، «۸۴» بنابراین با توجه به احداث این شهر در سده ۷۴ ه. ق و از رونق افتادن شهر اصطخر احتمالاً این راه در سال ۲۰۰ هجری چندان رونق سابق خود را نداشته، با این همه در منابع و تواریخ محلی شیراز و همچنین سایر منابع هیچ گونه گزارشی از ورود و یا توقف حضرت رضا علیه السلام ثبت نشده است.

منابع تاریخی تنها اطلاع می‌دهند که حضرت رضا علیه السلام از اهواز و از طریق فارس (نه شیراز) به سمت خراسان رفتند و در این باره به طور مفصل در جای خود سخن

---

(۷۸) - همان.

(۷۹) - همان، ص ۲۸.

(۸۰) - همان.

(۸۱) - همان.

(۸۲) - همان، ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲.

(۸۳) - ایرانشهر، ۲ / ۴۵۶.

(۸۴) - شیراز در سال ۷۴ هجری توسط محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف ثقفی در نه فرسخی جنوب شهر باستانی اصطخر بنا شد. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲.

ص: ۸۸

خواهیم گفت.

شیراز

از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به شیراز در منابع گزارش موثقی ثبت نشده است و در منابع محلی تاریخ این شهر هیچ قدمگاه و یا بنای یادبودی به آن حضرت منسوب نیست. «۸۵»

این موضوع احتمال عبور حضرت رضا علیه السلام را از راه باستانی اهواز به پاسارگاد که بعد از ارجان (بهبهان) از طریق راههای کوهستانی منطقه کهکیلویه به جلگه مرودشت اصطخر می پیوست قوت می دهد. در ادامه این مسیر راهی وجود داشت، مشهور به راه خراسان که در مسیر آن، شهر ایرکوه یا ابرقوه قرار دارد. در این شهر قدمگاهی از حضرت رضا علیه السلام دیده می شود. شهر ابرقوه بخشی از شهر باستانی اصطخر به شمار می رود. قبل از بررسی قدمگاه منسوب به حضرت علیه السلام در این شهر به شرح اطلاعاتی درباره اصطخر می پردازیم.

اصطخر

اصطخر در طول هفتاد و نه درجه و عرض سی و دو درجه جغرافیایی در فارس قرار گرفته است. یاقوت حموی می نویسد: اول کسی که بنای شهر اصطخر را نهاد، اصطخر بن طهمورث پیشدادی بود و این شخص نزد مردم ایران منزلت بسیار داشت. «۸۶»

فتح اصطخر در عهد خلیفه دوم و در سال ۱۶ هجرت توسط عثمان ابی العاص و ابو موسی اشعری صورت گرفت. «۸۷» و در سال ۷۴ هجری توسط محمد بن یوسف

---

(۸۵) - نگاه کنید به: ابن بلخی، فارسنامه؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه؛ میرزا حسین فسائی، فارسنامه ناصری؛ فرصت الدوله، آثار العجم؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس؛ بامداد، شیراز در گذشته و حال، و سایر منابع.

(۸۶) - به نقل از: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۹۰ - ۱؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۳؛ جیهانی، حدود العالم، ص ۱۳۰ - ۱.

(۸۷) - زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۴.

ص: ۸۹

برادر حجاج بن یوسف ثقفی، در نه فرسخی جنوب اصطخر، در وقت طلوع برج سنبله بنای شهر شیراز گذاشته شد و این شهر روز بروز از رونق اصطخر کاست. «۸۸»

آنچه از نوشته جغرافیدانان قرون اول اسلامی درباره اصطخر به دست می‌آید، این است که اصطخر در آن زمان بسیار وسیع بوده، اصطخری در مسالک الممالک می‌نویسد: اصطخر شهری است بزرگ، چند اردشیر خوره باشد به بزرگی، و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف، ... تا حیث یزد بزرگتر نواحی اصطخر باشد سه جایگاه مسجد آدینه دارد. کته میبد و نایین و بهره، مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنگ باشد، ابرقو شهری است اقلید و سرمق دو پاره شهرند و به پارسی کلید و سرمه خوانند ... «۸۹»

مسافت بین شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و وسعت این شهر یک میل بوده است. «۹۰» ابن حوقل در قرن چهارم از خراب شدن با روی شهر اصطخر سخن می‌گوید و از دروازه‌ای به نام دروازه خراسان نام می‌برد «۹۱» که احتمالا علت نامگذاری آن به دروازه خراسان، به این دلیل بوده که در مسیر راه خراسان قرار داشته است. ابن حوقل نیز از وسعت اصطخر یاد می‌کند و یزد که بزرگترین ناحیه آن کته و میبد، نایین و فهرج (بهره) و همچنین رودان که جزء کرمان بوده است و سپس جزء فارس شده و ابرقوه و چند شهر دیگر را از نواحی اصطخر می‌شمارد. «۹۲»

ابرکوه (ابرقوه)

همچنان که گفته شد، ابرکوه یا ابرقوه یکی از توابع و نواحی شهر قدیمی اصطخر

---

(۸۸) - ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱؛ آربری می‌نویسد: نام شیراز را در کشفیات باستان‌شناسی، به صورت (Shira -its -ish)، آمده است. ر.ک. به: آربری، شیراز، ص ۴۰.

(۸۹) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸ - ۹۷. ن.ک. به: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۸، ۹، ۱۰.

(۹۰) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱/ ۱۰۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۹۴.

(۹۱) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۹۴.

(۹۲) - همان، ص ۳۶.

ص: ۹۰

بوده است. ابن حوقل ابرقوه و یا ابرقویه را شهری مستحکم به اندازه یک سوم شهر اصطخر با بازارهای معمور و آباد در قرن چهارم توصیف می‌کند. «۹۳» ابرقوه در شمال قریه ییز (ده بید) در نیمه راه اصطخر و یزد واقع شده. «۹۴» مقدسی از مسجدی نیکو در این شهر سخن گفته است «۹۵» و حمد الله مستوفی در خصوص این شهر می‌نویسد:

ابرقوه را در ابتدا بر دامنه کوهی ساخته بودند و به آن «برکوه» می‌گفتند و بعد از آن بر صحرایی که هم اکنون است شهر را ساختند. وی می‌نویسد: در ابرقوه «جهودی» چهل روز اگر بماند، نماند، و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر به مهمی به آن موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند. در آنجا سروی است که در جهان شهرتی داشته و درخت سروی در ایران زمین مثل آن نیست. «۹۶»

آثار تاریخی ابرقوه

در شهر ابرقوه و حومه آن آثار تاریخی دوران مختلف مشاهده می‌شود، از جمله، مسجد جامع ابرقوه، «۹۷» مقبره حسن بن کبخسرو (مزار طاووس الحرمین) قطیبه، مناره سر در، مسجد حاجی کامل امامزاده احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام، مسجد امامزاده احمد، گنبد علی، و مسجدی موسوم به مسجد بیرون، بنای مزاری مشهور به پیرسک یا پیر صدق و سرو پشت آسیاب، بناهای تاریخی در کوه صفه و «۹۸» ...

---

(۹۳) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۵۰.

(۹۴) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵.

(۹۵) - مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۷.

(۹۶) - حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۰۰، همچنین نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۲۹؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۸۱ و ۸۴.

(۹۷) - قدمت مسجد جامع ابرقوه به سال ۷۳۸ ه. ق می‌رسد.

(۹۸) - جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۳۳۵ و ۳۶۰؛ آن دره گذار (و دیگران)، آثار ایران، ۳/ ۲۲۶؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۵۳، ۹۵، ۱۲۴، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۴؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۵۶-۴۹؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۲۲، ۸۵، ۹-۱۱۷؛ ابن بلخی، فارسنامه، ۱/ ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۶۴؛ فسائی، فارسنامه، ۵۹-۵۴، ۳۱۰-۲۹۵، ۳۶۷، ۳۷۱؛ یادگارهای یزد، ۲/ ۸۶۷، ۸۹۹، ۱۲۳۸، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶.

ص: ۹۱

قدمگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابرقوه

در آثار تاریخی یزد مسجدی معروف به مسجد بیرون در حومه این شهر قرار دارد که بر کتیبه آن گزارشی مندرج است ولی متأسفانه به دلیل ریختگی اطلاعات مبهمی از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه السلام از آن به دست می‌آید. این مسجد در کنار شهر قرار دارد و دارای حیاط و ایوان و گرمخانه است کتیبه‌ای از کاشی معرق در سه رشته خط به عرض تقریبی شصت و پنج سانتی‌متر و درازی پنج متر و به رنگهای آبی و سفید بر پیشانی سر در ورودی مسجد نصب شده و از آن اطلاعاتی تاریخی به دست می‌آید. متن آن به این شرح است:

اللّٰهُ هُوَ الْمُؤَفَّقُ وَ الْمَعِينُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. چون حضرت صمدیت عزّ شأنه و عظم سلطانه در عهد خلافت پناه پادشاه اسلام اعظم و اعلم سلاطین ایام لازال جلال سلطا (ن) ... (ریختگی به اندازه شصت سانتی‌متر) لله (س) عیه که توفیق عمارات خیر به هر وقت و به هر جای به تجدید رفیق فرمود در زمان عبور از ابرقوه عادت، ... (نیم متر ریختگی) بر در مسجد تبرک نمود که منزل امام معصوم علی بن موسی الرضا علیه السلام منار که از اشعار اسلام است ساخت و به مقابل مزار طاووسیه مسجدی فوقانی و خانه رئیس الدّینی را بعد در سر سنگ نما که ابعاضا (?) مسجد و دار القرار و دار الحدیث و دار السیاده و الش (ریختگی به اندازه شصت سانتی‌متر) ... م این ... دو دکان متصل به مسجد مذکور. و (...) «۹۹»

راه شیراز به کته (یزد)

اصطخری راه شیراز به کته «۱۰۰» (یزد) را که به راه خراسان «۱۰۱» معروف است

۱۲۶۶؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ۶-۲ و ۳۲۷-۳۳۱.

(۹۹) - ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۸-۳۵۷.

(۱۰۰) - کته را برخی از جغرافیدانان به عنوان نام قدیم یزد و برخی ایالتی از یزد و یا اصطخر ذکر کرده‌اند.

(۱۰۱) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۵ و سایر منابع.

چنین بیان می‌کند:

۱- از شیراز تا «زرقان» شش فرسنگ، زرقان قصبه‌ای است میان مشرق و شمال شیراز که در دامنه کوه بسیار مرتفعی واقع شده است. «۱۰۲»

۲- از زرقان تا «اصطخر» «۱۰۳» شش فرسنگ.

۳- از اصطخر تا «بئر قریه» چهار فرسنگ.

۴- از بئر قریه تا «کهمند» «۱۰۴» هشت فرسنگ.

۵- از کهمند تا «دیه بید» (ده بید) هشت فرسنگ.

۶- از دیه بید تا «ابرقوه» دوازده فرسنگ.

۷- از ابرقوه تا «دیه شیر» (ده شیر) سیزده فرسنگ.

۸- از دیه شیر تا «جوز» «۱۰۵» (حور) شش فرسنگ.

۹- از جوز تا «قلعه مجوس» شش فرسنگ.

۱۰- از قلعه مجوس تا «شهر کته» پنج فرسنگ.

۱۱- از کته تا «آبخیزه» هفت فرسنگ.

۱۲- از آبخیزه تا «یزد» شش فرسنگ.

این آخر اعمال پارس است و جمله هشتاد و هفت فرسنگ است. «۱۰۶»

ابن حوقل نیز در قرن چهارم وصفی از منازل و مسافتات شیراز به کته که همان راه خراسان است به شرح ذیل ذکر می‌کند:

۱- شیراز تا زرقان شش فرسنگ، زرقان دارای منازلی بر وادی عذب است.

۲- از زرقان به اصطخر شش فرسنگ.

۳- از اصطخر به قریه «تیر» «۱۰۷» چهار فرسخ.

---

(۱۰۲)- فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۱۳۰.

(۱۰۳)- ابن بلخی منزلی را به نام «پادوست» در حدّ فاصل زرقان تا اصطخر به مسافت چهار فرسخ ذکر می‌کند. ر. ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲.

(۱۰۴)- کهنک، ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲.

(۱۰۵)- ابن بلخی از دیه شیر تا «تومره بست» را چهار فرسخ و از آنجا تا یزد را نه فرسخ ذکر می‌کند.

همان مأخذ، ص ۲۳۲.

(۱۰۶)- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۵.

(۱۰۷)- بیر، نیز آمده است.

ص: ۹۳

۴- از قریه تیر تا کهنک «۱۰۸» هشت فرسخ.

۵- از کهنک تا قریه «بیز» «۱۰۹» هشت فرسخ.

۶- از قریه بیز تا «ابرقویه» دوازده فرسخ.

۷- از ابرقویه تا «دیه شیر» «۱۱۰» سیزده فرسخ.

۸- از دیه شیر تا «جور» شش فرسخ.

۹- از جور تا «قلعه مجوس» شش فرسخ.

۱۰- از قلعه مجوس تا «شهر کته» در حومه یزد پنج فرسخ.

۱۱- و از یزد تا «انجیره» «۱۱۱» شش فرسخ، انجیره قبه‌ها و چشمه‌ای دارد که بر کناره‌های آن درختان انجیر است و اینجا آخرین نقطه فارس است و جز این ناحیه‌ای ندارد و همه راه مجموعاً هشتاد فرسخ است. «۱۱۲»

ابن بلخی، منازل شیراز به یزد را در نه منزل ذکر می‌کند و مسافت شیراز به یزد را پنجاه و چهار فرسنگ بر می‌شمارد. «۱۱۳» لسترنج در دو نقل جداگانه از جغرافیدانان قرون اولیه اسلامی به راه زمستانی و راه تابستانی اشاره می‌کند و می‌نویسد: راه زمستانی یا راه کاروانی که از دشتها و جلگه‌ها می‌گذشت، راه شیراز به سمت شمال خاوری بود که به اصطخر می‌رفت و از آنجا به ده بید می‌رسید و در اینجا از دست راست راهی جدا می‌شد که به ابرقوه و یزد می‌رفت، اما راه اصلی به طرف چپ پیچیده و از سرمق و قریه آباده می‌گذشت و سپس در یزد خواست به راه تابستانی می‌پیوست و از آنجا از قومشه گذشته به اصفهان می‌رسید. «۱۱۴» در منابع

---

(۱۰۸) - کهمند، کهمید، کهمیک هم آمده است.

(۱۰۹) - قریه «بید» همان «ده بید» است. ر. ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵.

(۱۱۰) - «دیه شیر» همان است که امروزه «ده شیر» می‌گویند.

(۱۱۱) - ابخیزه هم آمده است.

(۱۱۲) - ابن حوقل، سفرنامه، ص ۳-۵۲.

(۱۱۳) - ر. ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲.

(۱۱۴) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹ و نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۵۱؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۷؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۰۱؛ قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۷-۱۹۶؛ اصطخری، مسالک

ص: ۹۴

ایران باستان از راه باستانی موسوم به راه شاهی که از پاسارگاد به ابرقوه (ابرکوه) و از آنجا به یزد و از طریق راه کویر به خراسان می‌رفت، سخن به میان آمده است. این راه دو مسیر تابستانی و زمستانی داشت، راه تابستانی از نایین به یزد خواست می‌رفت و مسیری کوتاهتر از راه زمستانی را به سمت شمال فارس طی می‌کرد و راه زمستانی از گردنه کولی‌کش و یزد خواست گذشته و از آنجا به قمشه (قومشه یا شهر رضا) و از طریق آن به لنجان و اصفهان منتهی می‌شد. «۱۱۵»

راه کنونی شیراز به یزد

از شیراز به یزد یک جاده اصلی وجود دارد. این جاده به شمال استان فارس امتداد می‌یابد و در حوالی اقلید از سمت راست به جانب شمال شرقی می‌پیچد و از آنجا به سمت ابرقوه و سپس به استان یزد منتهی می‌شود. ادامه مسیر جاده اصلی به استان اصفهان و از آنجا به سایر شهرهای مرکزی و شمالی ایران می‌رود.

از شیراز سی کیلومتر تا شهر زرقان راه است سپس شانزده کیلومتر تا مرو دشت، در اینجا راهی به سمت چپ (شمال غربی) می‌رود، از آنجا هفده کیلومتر تا تخت جمشید فاصله دارد و چند کیلومتر آن طرفتر نقش رستم است که در خارج از جاده اصلی واقع شده، از تخت جمشید تا سیدان پانزده کیلومتر و از آنجا تا سیوند یازده کیلومتر فاصله است، از آنجا تا سعادت شهر بیست و چهار کیلومتر و از آنجا تا کردشول هیجده کیلومتر است. پاسارگاد در هشت کیلومتری این منطقه خارج از جاده اصلی واقع شده است. از آنجا به قادرآباد پانزده کیلومتر راه است و تا دیدگان یازده کیلومتر و از آنجا تا ده بید چهل و پنج کیلومتر مسافت دارد. از ده بید تا گردنه کولی‌کش پانزده کیلومتر و از آنجا تا خانه خوره پانزده کیلومتر راه است. در اینجا یک جاده خاکی قدیمی است که به حوالی ابرکوه می‌رسد، اما مسیر اسفالت‌ه آن سی و پنج کیلومتر تا فیض‌آباد راه است و کمی بالاتر از آن راهی به سمت اقلید در سمت چپ جاده منحرف می‌شود و ادامه راه به سمت یزد خواست می‌رود، برای

---

الممالک، ص ۳-۱۳۲.

(۱۱۵)- ر. ک. به: ایرانشهر، ۲/ ۱۴۶۳؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۲-۳۶۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۲ و ۳۰۴.

ص: ۹۵

رفتن به سمت یزد راه از فیض‌آباد با پیمودن هفده کیلومتر به فراغه و دو کیلومتر به ابرکوه می‌گذرد. (قدمگاهی موسوم به علی بن موسی الرضا علیه السلام در اینجا است.) راه از این شهر در حاشیه کویری ... موسوم به کویر ابرکوه امتداد می‌یابد و با پیمودن مناطق شمش‌آباد، رئیس‌آباد و آب انبارکان سرخ به ده شیر می‌رسد که مجموعاً پنجاه و نه کیلومتر تا ابرکوه فاصله دارد. از ده شیر دو جاده فرعی خاکی وجود دارد که به سمت چپ و راست منتهی می‌شوند، ادامه راه تا تفت با پیمودن مناطق حسین‌آباد، درّه زرشک، فیض‌آباد و فراشاه (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام در اینجا است). به مسافت شصت و یک کیلومتر است. از تفت تا یزد حدود بیست و پنج کیلومتر فاصله دارد که دو روستای معروف به زین‌آباد و خیرآباد در مسیر آن قرار گرفته است. «۱۱۶»

---

(۱۱۶)- نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، مؤسسه گیتاشناسی.

ص: ۹۷

در شهر قدیمی یزد که خود روزگاری از نواحی و توابع شهر اصطخر به شمار می‌رفته چند قدمگاه و یادبود از محل توقف و عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وجود دارد که با توجه به تأکید منابع بر عبور آن حضرت از سمت کویر (یزد) به سوی مرو، بر اعتبار این قدمگاهها افزوده می‌شود. اما قبل از بررسی این آثار بجا مانده در یزد برای اطلاع بیشتر ابتدا به سابقه تاریخی این شهر اشاره خواهیم کرد و سپس به شرح راهها و منازل و قدمگاهها می‌پردازیم.

یزد را در زمان قدیم «کنه» می‌خواندند و چون نام یزد را بر این شهر گذاشتند، کنه را بر ولایت یزد اطلاق کردند و به آن حومه یا جومه یزد گفتند. «۱»

منابع تاریخی در شرح چگونگی پیدایش و ایجاد شهر یزد، بنای این شهر را به زمان اسکندر نسبت می‌دهند. محمد بن حسن جعفری در تاریخ یزد و حسین بن علی کاتب در تاریخ جدید یزد که از مورخان قرن نهم هجری می‌باشند در این باره می‌نویسند: هنگامی که جنگ میان اسکندر و داراب آغاز شد عده‌ای از سرهنگان داراب در خفا به او نامه نوشتند که اگر به هر کدام از ما مملکتی ببخشی ما داراب را به قتل می‌رسانیم و اسکندر به آنها عهدنامه داد و سرانجام در روز حرب سرهنگان قصد داراب کردند و بر او زخم زدند، در آن حال اسکندر به بالین داراب رسید و

---

(۱) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶؛ ن. ک. به: اطلس تاریخ ایران، نقشه شماره ۸.

عذر خواست که قوم تو با تو جفا کردند و من قصد تو را نکردم و اکنون وصیت کن تا من وصیت تو را به جای آورم، داراب به او گفت: کشندگان مرا به قصاص رسان تا دیگر بندگان به خون خداوندان خود اقدام نمایند.

دیگر آن که دخترم را به عقد خود آور که تا چون فرزندی از او ظاهر شود، سلطنت در خانه ما باقی بماند و دیگر آن که با قوم من نیکویی کن تا بعد از تو با قوم تو هم نیکویی کنند. اسکندر به وصیت داراب عمل کرد و بعد از آن اسکندر بعضی از سرهنگان داراب را که به آنها اعتماد نداشت با خود به سوی خراسان برد و از عراق (عراق عجم) متوجه خراسان شد. چون به سر بیابان خراسان که اکنون شهر یزد است رسید، به لشکرگاه بفرمود تا قلعه‌ای بساختند و نه‌ری جاری کردند و کسی از آن خود را آنجا بنشانند و آن جماعت را در آنجا ساکن گردانید و آن مقام را «کنه» نام نهاد و این اول عمارت یزد است که آن را زندان ذو القرنین می‌خوانند.

در کتب متقدمان ذکر یزد نیست و ذکر کنه در صریح البلدان و مسالک الممالک که طول و عرض بلاد (را) گویند هست و این کنه اول عمارت یزد است و بعد از اسکندر این کنه معمور شد و جماعتی در آنجا جمع شدند و عمارت و زراعت کردند،

هنگامی که سلطنت به یزدجرد پسر بهرام رسید، چون به کته رسید آب و هوای کته وی را موافق آمد، گفت نذر کردم که در این مقام شهری بسازم به نام یزدان، و بنّایان (معماران) ممالک را جمع کرد و منجمان به طالع سنبله یزد را بساختند ... یزدجرد سه سرهنگ خود را (به نامهای) «بیده»، «میبد» و «عقدا» امر کرد که سه مقام بسازند بیده، «بیده» را بساخت و میبد، «میبد» را بساخت و عقدا «ده گبران» را بساخت این هر سه ده کنار دریا بود و این دریا به دریای ساوه مشهور بود. در آن شب که پیامبر ما صلی الله علیه و آله از مادر متولد شد آن دریا به زمین فرو رفت و خشک شد ... «۲» ابن حوقل در قرن چهارم هجری یزد را مکانی خوش ساخت و مستحکم با دو دروازه آهنین توصیف می‌کند، و می‌نویسد: چون یکی از این دروازه‌ها نزدیک مسجدی است که در «ربض» پهناوری قرار دارد آن را دروازه مسجد گویند. «۳»

---

(۲) - محمد بن حسن جعفری، تاریخ یزد، ص ۳۰-۲۵؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۲۷-۱۹.

(۳) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۹۶، ۵-۲۹۴؛ ر.ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی

ص: ۹۹

حمد الله مستوفی، در نزهة القلوب می‌نویسد: اکثر عمارات ظاهری آن (شهر یزد) از خشت خام بود جهت آن که در آنجا بارندگی کم باشد و گلش به قوت است و شهری نیک و پاک است و آبش از کاریزها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوضها ساخته‌اند. «۴»

عبور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از یزد

از عبور حضرت رضا علیه السلام از یزد در منابع اولیه به صراحت نامی به میان نیامده است و تنها به ذکر عبور آن حضرت علیه السلام از یک کویر و یا بیابان اشاره کرده‌اند. شیخ صدوق به نقل از محمد بن حفص می‌نویسد:

غلامی یا دوستداری از عبد صالح حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفت:

من و جماعتی در بیابانی با حضرت رضا علیه السلام بودیم، تشنگی سختی به ما و حیوانهای ما رسید تا این که بر خود ترسیدیم. حضرت موضعی را برای ما وصف کرد و فرمود بروید در آن موضع که آب بیابید، ما به آن موضع رفتیم و به آب رسیدیم و آشامیدیم و حیوانهای خود را سیراب کردیم و عموم اهل قافله که همراه ما بودند سیراب شدند، از آنجا کوچ کردیم و حضرت ما را به جستجوی همان چشمه امر کرد، ولی از جستجوی خود نتیجه نگرفتیم و اثری از چشمه نیافتیم و بجز پشک شتر چیزی ندیدیم. آن مرد این حدیث را برای مردی از فرزندان قنبر که حدود یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود ذکر می‌کرد و آن مرد «قنبری» مرا به مثل این حدیث بدون کم و زیاد خبر داد و گفت من نیز با آن مرد در خدمت آن بزرگوار بودم، و آن مرد قنبری مرا خبر داد که آن بزرگوار در آن سفر به سوی خراسان می‌رفت. «۵»

(۴) - حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶.

(۵) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۴۶۴. مقایسه شود با مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۲۹ و قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۵.

ص: ۱۰۰

منابع جدید، از ورود حضرت به شهر یزد مطالبی بیان کرده‌اند. «۶» و به نظر می‌رسد که این کویر و بیابان، در منطقه‌ای که در منابع به «اقلیم هفدهم» معروف است واقع شده باشد، زیرا در منابع جغرافیایی مسیر راه فارس به خراسان را از این بیابان که امروزه شهر یزد در میان آن واقع شده است ذکر کرده‌اند.

بیابان میان فارس و خراسان

جغرافیدانان قدیم از منطقه‌ای به نام «اقلیم هفدهم» که منطقه‌ای میان فارس و خراسان است نام می‌برند که زمانی متعلق به هیچ کدام از ولایتها نبوده و در توصیف این منطقه و راههای ناامن و خطرناک آن اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهند. حدود این منطقه از جانب مشرق، مکران و بخشی از سیستان و مغرب آن منتهی به قومس، ری، قم و کاشان بوده و از جانب شمال به بخشی از سرزمین خراسان، قسمتی از سیستان و از جانب جنوب، به کرمان و فارس و قسمتی از اصفهان منتهی می‌شده است. «۷»

اصطخری و جیهانی از جغرافیدانان قرن چهارم هجری می‌نویسند: این بیابان از بیابانهای سرزمینهای اسلامی جدا است و بر خلاف بیابانها و بادیه‌های نجد، تهامه، حجاز و یمن که اعراب در آنجا خانه و کاشانه دارند و مردمان در آنجا زندگی می‌کنند، کسی در این بیابان زندگی نمی‌کند و مردمان آنها کم و دزدان و راهزنان آن بسیار است. «۸»

جیهانی سبب این وضعیت را چنین می‌داند که این بیابان به یک مملکت تعلق ندارد به همین دلیل راه‌دارانی که امنیت را در این منطقه برقرار کنند وجود ندارند.

وی می‌افزاید اگر دزدی از یک مملکت بیاید و دزدی کند و به مملکت دیگری برود

---

(۶) - سید حبّٰت بلاغی، تاریخ نائین، ۲ / ۶ - ۲۳۵؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۱۸۴؛ ابو القاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۵ به نقل از مطلع الشمس.

(۷) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۵.

(۸) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۴؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵.

ص: ۱۰۱

در امان است. این بیابان «مفازه» «۹» سخت بی علف و هیزم توصیف شده به طوری که کسی نمی تواند به آنجا برود و آن را ببیند، مگر با شتر و چهارپایان باری، آن هم در راهی مشخص و تعیین شده، زیرا در آنجا آب یافت نمی شود، مگر در راهی که متداول است و اگر کسی از آن راهها عبور نکند و یا گم شود هلاک می شود. «۱۰»

دزدان در این بیابان دارای پناهگاهی هستند که آن را کرکس کوه نامند. این کوه چندان بزرگ نیست، اما دارای صخره های برنده ای است که وسعت آن حدود دو فرسنگ است. در آنجا آبی است که آن را «آب یده» «۱۱» می خوانند ولی در دره های آن آنها اندک است. رفتن بالای این کوه دشوار است و اگر کسی در آن پنهان شود او را نمی توان یافت. در این بیابان دهکده هایی وجود دارد و در حوالی کرمان بر راه سیستان شهری به نام سنیج قرار دارد. به گفته جیهانی، از جاهایی که بر کنار این بیابان است و نزدیک آبادانی است و یا بعضی به آبادانی پیوسته، در سمت فارس و اصفهان، نایین، یزد، «ونده» «۱۲» و اردستان می باشد و از جانب کرمان خبیص و راور و نرماشیر و از جانب فارس و اصفهان و قم و کاشان، خوار و سمنان و دامغان و بسطام و از جانب خراسان قهستان و تون و طبس و کریت و قاین. «۱۳»

اشپولر به نقل از ابن خردادبه و ابن حوقل از جاده بزرگ فرعی که به جاده شاهی منتهی می شده در قرن اول هجری نام می برد و می نویسد: این جاده بزرگ فرعی از شیراز و از طریق یزد به نیشابور منتهی می شد، اما بزودی به واسطه افزایش دسته های غارتگران در کویر بزرگ بین یزد و طبس غیر قابل استفاده شد، زیرا راهزنان نه فقط گروگان گیری می کردند، بلکه مردان مسافر را نیز به نحو فجیعی به

---

(۹) - جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی این صحرا را «مفازه» به معنی بیابان نامیده اند.

(۱۰) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۶-۱۵۵؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۲.

(۱۱) - «آب یده» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۵.

(۱۲) - «عقده» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۸.

(۱۳) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۶؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۸۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ۴/ ۱۴۷؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۷.

قتل می‌رساندند. «۱۴»

راه کویر (از یزد به سوی خراسان)

راههایی که از بیابان و کویر ما بین فارس و خراسان به خراسان و نائین و اصفهان و ری و کرمان و سیستان منتهی می‌شد در منابع جغرافیایی قدیم ذکر شده «۱۵» و ما تنها به شرح مسیر راه یزد به خراسان که در بررسی مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام مورد توجه است می‌پردازیم. بنابر نقل جیهانی مسیر این راه عبارت است:

۱- از یزد تا «انجیره» «۱۶» یک منزل و بدان جا چشمه‌ای است و حوضی از آب باران.

۲- از انجیره تا «خرانق». «۱۷» خرانق دهی است که در آنجا زراعت و دامداری کنند و حدود دویست خانه در آن است. «۱۸»

۳- از خرانق تا «تل سیاه و سفید» یک منزل است «۱۹» و آنجا هیچ کس نباشد و دو حوض است از آب باران.

۴- از تل سیاه و سفید تا «ساغند» یک منزل است، آنجا دهی است آبادان و چشمه آب که چهارصد مرد در آن سکنی دارند.

۵- از ساغند تا «رباط پشت بادام» یک منزل است، آب آنجا از چاه است و در آنجا کاروانسرا و منزلی است. «۲۰»

(۱۴) - برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲/ ۴-۲۶۳. ن. ک. به: اطلس تاریخی ایران، نقشه ۸، ۹.

(۱۵) - جهت اطلاع بیشتر ر. ک. به: جیهانی، اشکال العالم، ص ۹-۱۵۶؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۲-۳۴۹؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۹-۱۴۳؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۱-۱۸۶.

(۱۶) - «آبخیزه» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.

(۱۷) - «خزانة» مسالک الممالک، ص ۱۸۹؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۷.

(۱۸) - از آبخیزه تا خزانة یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.

(۱۹) - یک مرحله بیابان باشد. همان.

(۲۰) - از ساغند تا رباط پشت بادام، تا رباط محمد یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹.

- ۶- از رباط پشت بادام تا «رباط محمد» یک منزل است و آنجا سی مرد باشد و ایشان را چشمه آب و کشت هست.
- ۷- از رباط محمد تا «ریگ» یک منزل است و در آنجا کسی نیست، چشمه آبی است و مقدار دو فرسنگ ریگ است. «۲۱»
- ۸- از ریگ تا «مهلَب» یک منزل و در آنجا کسی نیست، چشمه آب و کوهی است.
- ۹- از مهلب تا «رباط حوران» «۲۲» یک منزل و رباط از خشت پخته است و گچ کرده‌اند «۲۳» و سه چهار کس نگاهبان آن.
- ۱۰- از رباط حوران تا «چشمه رادخره» «۲۴» یک منزل و بدان جا چشمه آب گرم است و هیچ کس نیست.
- ۱۱- از چشمه رادخره تا «بشتاداران» «۲۵» یک مرحله و آنجا دهی است بزرگ، بر یک سوی آن طبس است و در آنجا سید مرد و آب و کشت و عمارت و چهارپایان است. «۲۶»
- ۱۲- از بشتاداران تا «بن» یک منزل است و آنجا دهی است آبادان که قریب پانصد کس ساکن و عمارت و زراعت و مواشی دارد.
- ۱۳- از بن تا «زادویه» یک منزل، در آنجا کسی ساکن نیست و چاه آب است.
- ۱۴- از زادویه تا «رباط زنگر» «۲۷» یک منزل و در آنجا آب روان است و اندک زراعت و سه چهار کس ساکن است.
- 
- (۲۱)- در این منزل حوض آبی هست و کاروانسرای لیکن مردم نیست و ریگری است به مقدار دو فرسنگ. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰.
- (۲۲)- رباط خوران، ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۷.
- (۲۳)- اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰.
- (۲۴)- زاد آخرت، مسالک الممالک، ص ۱۹۰.
- (۲۵)- بشتاداران و بشتاداران هم آمده است. ر. ک. به: همان مأخذ؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۷.

(۲۶) - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸.

(۲۷) - «رباط زیگن» و «ریگن» هم آمده است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸.

ص: ۱۰۴

۱۵- از رباط زنگر تا «اشبست» «۲۸» یک منزل است و در آنجا حوض آب باران است.

۱۶- از اشبست تا «ترشیز» که شهری است معتبر و معروف یک منزل است، ترشیز حومه «پشت» (بشت) نیشابور است و شهری زیبا و پربرکت و پرجمعیت و در هر دو یا سه فرسخ، کاروانسرا و حوض آب دارد. «۲۹»

راههای بیابان بدین ترتیب است: از اصفهان تا ری، از نائین تا خراسان، از یزد تا خراسان، راه شور، راه راور، راه خبیص، راه نو، راه سیستان تا کرمان و راه یزد و میبد و نائین که در «کرت» به هم می‌رسند و آن شهری است به سه فرسنگی طبس و در آنجا قریب هزار مرد باشد و در اعمال طبس است. «۳۰»

بنابر آنچه گفته شد، حضرت رضا علیه السلام از منطقه کویری و راه خشک بیابانی عبور کرده‌اند و در منابع جدید این منطقه کویری را شهر یزد ذکر کرده‌اند. علاوه بر این موضوع این شهر در مسیر راه قدیمی فارس به شیراز قرار داشته و وجود قدمگاهها و آثار یادبود بر جای مانده از عبور حضرت رضا علیه السلام در حوالی شهر یزد و برخی مناطق آن که از قدمت و اعتبار در خور توجهی برخوردارند، عبور حضرت علیه السلام را از این شهر قوت می‌بخشد.

بررسی قدمگاههای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یزد

در یزد چندین قدمگاه منسوب به حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به چشم می‌خورد. اهمیت و اعتبار تاریخی این قدمگاهها یکسان نیست و هر کدام نیازمند بررسی جداگانه‌ای است بنابراین ابتدا از محل و ناحیه‌ای که قدمگاهها در آن واقع شده‌اند سخن خواهیم گفت و سپس موقعیت آنها را با توجه به خط سیر

---

(۲۸) - «استلشتز» و «اسنیش» هم آمده است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸.

(۲۹) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸.

(۳۰) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۸-۱۵۷؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۲-۳۴۹؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۹-۱۴۵؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۱-۱۸۸.

ص: ۱۰۵

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام بررسی خواهیم کرد.

قدمگاه خرائق (مشهدک)

خرائق در شصت کیلومتری یزد واقع شده است. آثار تاریخی خرائق علاوه بر مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علیه السّلام می‌باشد، مزاری است مشهور به بابا خادم که یک بقعه گنبددار برای آن ساخته شده، ولی نوع سنگ و کاشیهای آن قدمتی ندارد. «۳۱» دیگر، کاروانسرای است مشهور به رباط شاهزاده که به فرمان شاهزاده محمد ولی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است. «۳۲» علاوه بر آن، مسجد نسبتاً کوچکی است که به آن مسجد جامع گویند. در پشت منبر این مسجد، سنگ قبری از نوع سنگهای رسوبی سفید از قرن پنجم هجری به اندازه ۳۰\*۵۰ سانتی‌متر دیده می‌شود که به طور آزاد افتاده و بر روی آن عبارت «هذا قبر علی بن محمد بن اسحاق المولی توفی فی شهر ربیع الاول، سنه تسع و تسعین و اربع مائه» به چشم می‌خورد «۳۳» و دو سنگ قبر دیگر نیز در کنار در مسجد دیده می‌شود که مربوط به قرن هشتم و متعلق به یک پدر و دختر است. «۳۴»

مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السّلام است در کنار قبرستان خرائق قرار دارد و تنها از آن بقعه گلی کوچک و ویرانه‌ای که یک طاق گنبدی شکل دارد بر جای مانده است. مردم و اهالی این منطقه مشهدک را محل عبادت و نماز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام می‌دانند، و به همین دلیل آن مکان را محترم و مقدّس می‌شمارند و گاهی قاریان در آن به قرائت قرآن می‌پردازند.

در این بقعه سنگ خاکستری رنگی به اندازه ۲۹\*۲۷ سانتیمتر بر دیوار سمت قبله (به جای محراب) نصب شده که به خط نسخ عباراتی به تاریخ ۵۹۵ هجری بر آن حک شده است و اطلاعات مهمّی از عبور حضرت ثامن الائمه علیه السّلام در اختیار محققان و مورّخان می‌گذارد و بر اساس آن شیوع روایت عزیمت آن حضرت از

---

(۳۱) - ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۳.

(۳۲) - همان.

(۳۳) - همان، ص ۱۷۴.

(۳۴) - همان، ص ۱۷۵.

ص: ۱۰۶

طریق یزد به طوس در قرن ششم تأیید می‌شود و چون از سندهایی نیست که ساخته و پرداخته عصر صفوی باشد حائز اهمیّت فراوانی است. نکته دیگری که جالب توجّه و دقّت است این است که کتیبه این سنگ به زبان فارسی است و در این

خطّه از لحاظ قدمت نظایر زیادی ندارد و به علاوه در رسم الخطّ آن شیوه کتابت آن عصر (قرن ششم) به کار رفته است که طبعا فوایدی از دیدگاه زبان‌شناسان و محققان خطّ بر آن مترتب خواهد بود.

متن کتیبّه به این شرح است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، امیر المؤمنین. «۳۵» به تاریخ ست و تسعین مائه. «۳۶» علی «۳۷» بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرو آمد (آمد) و مقام کرد، و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسمائة «۳۸» مشهد خراب بود (بود) و از جهد بو بکر بن علی ابی نصر رحمة الله «۳۹» فرمودند (فرمودند) و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد (بنا کرده شد).

خدایا (خدایا) بر آن کس رحمت کن کی (که) یک بار قل هو الله به اخلاص در کار آنک (آن که) فرمود (فرمود) و آنک کرد و آنک خواند کند (کند). کتبه یوسف بن علی بن محمد، فی شهر ربیع الاول سنه خمس و تسعین و خمس مائه. «۴۰»

قدمگاه دهشیر، فراشاه «۴۱» (مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام)

دهشیر، آبادی مشهور، اما کم مایه‌ای است که بر سر راه ابرقوه واقع شده است.

نام دهشیر در کتب، به صورت قریه شیر نیز آمده است. علی الظاهر نامش مأخوذ از نام شیرکوه است. «۴۲»

---

(۳۵) - این کلمه به صورت منفرد در لبه سمت چپ کنده شده است و احتمال الحاقی بودن می‌رود.

(۳۶) - سال ۹۰۶ ه. ق.

(۳۷) - در تمام موارد بالا بر روی (ی) در آخر کلمات دو نقطه گذاشته شده است.

(۳۸) - سال ۵۹۲ ه. ق.

(۳۹) - «رحمة الله» بالای سطر کنده شده است.

(۴۰) - سال ۵۹۵ هجری. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۱۷۷-۱۷۳.

(۴۱) - فراشاه در تلفظ محلی، فراشه می‌گویند.

(۴۲) - ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۲۸۰.

نام دهشیر برای اولین بار در تاریخ جدید یزد (تألیف قرن هشتم) دیده می‌شود و بنابر ضبط آن خواجه شمس الدین محمد تازیکو مسجد چهل محراب را در شهر یزد بساخت و چهار دانگ از قریه دهشیر قهستان یزد را بر آن وقف کرد. «۴۳»

آثار تاریخی و قدیمی در دهشیر، شامل یک رباط و مسجد و یک قدمگاه است. «۴۴»

قدمگاه فراشاه، از مجموعه بنایی تشکیل شده که بر کنار جاده تفت «۴۵» به دهشیر و در مرکز فراشاه «۴۶» قرار دارد. مردم، آن را قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌دانند. این عمارت بنا بر سنگ نوشته‌ای که در محراب آن نصب شده است، توسط گرشاسب بن علی (۵۱۳-۴۸۸) از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ هجری عمارت شده است که در آن زمان به مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام شهرت داشته است. «۴۷»

اصل بنای مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در فراشاه، چهار ضلعی است و هر ضلع آن از داخل، هشت متر است. در ارتفاع قریب به سه متر، بنا به هشت ضلعی بدل شده و بر سر آن گنبد آجری قرار گرفته است. بنا دارای سنگ تاریخ و کتیبه و تزیینات داخلی و یادگارهایی است که به شرح ذیل معرفی می‌شوند.

۱- دور تا دور زیر گنبد سوره الفتح به خط کوفی گلداز تزیینی به عرض شصت سانتیمتر در گچ کنده و کتیبه کرده‌اند، بر روی حروف، رنگ سیاه و قهوه‌ای زده‌اند و بالای بسم الله الرحمن الرحيم عبارتی بوده که فعلا «امر به عماره هذا ...» از آن باقی مانده و ما بقی شکسته شده است.

۲- بالای سر محراب در قسمتی که گچهای مرمتی بیرون آمده است آثار کتیبه‌ای به خط کوفی دیده می‌شود که به علت ساییدگی و محوشدگی قابل قرائت نیست.

---

(۴۳)- احمد بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۳۳؛ مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ص ۷-۵۳۶ و ۶۲۱.

(۴۴)- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۲- ۲۸۱.

(۴۵)- تفت در ۲۱ کیلومتری یزد به سمت ابرقوه واقع شده است.

(۴۶)- فراشاه در ۶ کیلومتری تفت واقع شده است.

(۴۷)- ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۸۴- ۳۸۱.

ص: ۱۰۸

۳- در داخل محراب یک قطعه سنگ مرمر به اندازه ۶۰\*۱۱۶ سانتیمتر نصب است که آن را بسیار ظریف و هنرمندانه تراشیده‌اند و قابی از چوب دارد که کتیبه‌ای به خط کوفی داشته ولی به علت موربانه‌خوردگی تقریباً همه کلمات محو شده

است و عبارات آن خوانده نمی‌شود. این قاب دارای چوبی محکم و به رنگ قهوه‌ای تند است. سنگ آن دو ردیف حاشیه دارد در حاشیه اول آمده: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، \* ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. «۴۸» و در حاشیه دوم بعد از بسم الله الرحمن الرحيم نام دوازده امام علیهم السلام ذکر شده است.

خط اول متن آیه ۳۳ سوره احزاب است. خط دوم: لا اله الا الله، محمد رسول الله، على ولي الله. «۴۹» خط سوم: (در هلالی زاویه‌دار) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ... خط چهارم به بعد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ ... امر بعمارة هذا المسجد المعروف بمشهد على بن موسى الرضا عليهما السلام العبد المذنب الفقير الى رحمة الله تعالى گرشاسپ بن علی بن فرامز «۵۰» ابن علاء الدولة تقبل الله منه فی شهر سنة اثني عشرة و خمس مائة ... (دو یا سه کلمه شکسته است). «۵۱»

احمد بن علی کاتب، مؤلف تاریخ جدید یزد (۸۶۲ ه. ق) از قدمگاهی در یزد نام می‌برد که سلطان قطب الدین آن را عمارت کرده است و بر این قدمگاه که آن را قدمگاه امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء می‌خوانند مدرسه و دو مناره افزوده است. «۵۲»

علاوه بر قدمگاههایی که در مناطق مختلف و نواحی یزد برشمردیم چند بقعه منسوب به برادران امام رضا علیه السلام در منطقه قدیمی رباط پشت بادام وجود دارد که بنابر گفته نائینی در تحفة الفقراء و برخی از منابع تاریخ محلی یزد، به هنگام توقف امام رضا علیه السلام در خراسان عده‌ای از برادران آن بزرگوار به قصد پیوستن به ایشان در این منطقه به دست عمال مأمون به شهادت رسیدند.

---

(۴۸) - سوره شوری، آیه ۲۳.

(۴۹) - عبارت «على ولي الله» به خط دیگری اضافه شده است.

(۵۰) - «فرامرز» اشتباه سنگ تراش است.

(۵۱) - ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۱/ ۴ - ۳۸۲.

(۵۲) - احمد بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۷۰.

بافران «۵۳» در پنج کیلومتری شهر نائین (در مسیر جاده یزد به نائین) واقع شده است. از ورود حضرت علیه السلام به بافران و نائین در منابع اولیه ذکر نیست، اما منابع محلی و برخی از تذکره‌های جدید از ورود ایشان به این دو شهر و قدمگاههایی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است مطالبی آورده‌اند.

بلاغی در تاریخ نائین می‌نویسد: بین بافران و نائین که یک فرسنگ مسافت است، درختی وجود دارد که مورد توجه اهالی است. این درخت را به زبان محلی درخت «سیس» و نیز درخت «موم روضا» رضا می‌نامند و در بیست و یکم ماه رمضان و در روز عاشورا در آنجا جمع می‌شوند و آتش می‌پزند و پارچه به آن درخت می‌بندند و برگ درخت را برای تبرک به خانه‌های خود می‌برند. «۵۴» آنها معتقدند که حضرت رضا علیه السلام در زیر آن درخت غذا تناول فرموده و وضو ساخته است. مؤلف تاریخ نائین می‌افزاید: شاه عباس کبیر در سال ۱۰۰۹ ه. ق نذر کرد که اگر بر عثمانیان پیروز شود پای پیاده به زیارت مشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام رهسپار شود و صاحب وقایع السنین در وقایع سال یک هزار و ده می‌نویسد: شاه عباس تا آنجا که توانسته از مسیر حرکت امام رضا علیه السلام اطلاع حاصل کند از همان مسیر راه پیموده است و چون به منطقه بافران و آن درخت رسیده، عمارتی بنا کرده که در دیوار آن بنا به یاد غذا خوردن حضرت علیه السلام، به جای کاشی معمولی از کاشیهای زینتی که طرح کاسه و بشقاب بر آن بوده استفاده کرده‌اند. وی به نقل از یک شاهد عینی می‌نویسد: سابقاً این کاشیها به جای خود باقی بود ولی هم اکنون آثاری از آنها باقی نمانده است. «۵۵»

#### قدمگاههای شهر نائین

در شهر نائین نیز چند قدمگاه وجود دارد که منسوب به امام رضا علیه السلام است.

قدمگاه مسجد قدیمان یا مسجد جامع قدیم که بنابر گفته بلاغی، مسجد قدمگاه

---

(۵۳) - «بافران» در اصل بادران بوده است.

(۵۴) - بلاغی، تاریخ نائین، ۲/ ۷ - ۲۳۶.

(۵۵) - همان، ص ۲۴ - ۲۳.

ص: ۱۱۰

بوده و بر اثر کثرت استعمال «مسجد قدیمان» نام گرفته «۵۶»، از کهن‌ترین مساجد جامع معروف نائین است و قبل از ظهور اسلام در ایران، این مسجد آتشکده بوده است. «۵۷» قدمگاه، در ضلع جنوب شرقی مسجد به شکل مثلث است که یک متر از زمین ارتفاع دارد و اطراف آن را نرده چوبی نصب کرده‌اند. نقش پایی بر روی سنگ به چشم می‌خورد که قدر مسلم به عنوان یادگار از ورود و توقف آن حضرت در این مکان ساخته شده است. صاحب کتاب تاریخ نائین معتقد است که حضرت رضا علیه السلام در این مسجد نماز گزارده است «۵۸» و علاوه بر آن از مسجد و حمام امام رضا علیه السلام در محله

گودالو یا محله سنگ نائین نام می‌برد که حضرت علیه السلام در آنجا نماز گزارده و استحمام فرموده‌اند. «۵۹» بلاغی در تاریخ نائین می‌افزاید: از مجموع این آثار و جهات تاریخی دیگر معلوم است در همان سفری که حضرت رضا علیه السلام از مدینه به مرو تشریف فرما شده‌اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است، ولی به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: حضرت رضا علیه السلام در نیشابور وارد شده به محله قزوینها و در آنجا حمامی بود و چشمه‌ای که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله در گودی بود، حضرت تشریف برد در میان آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و فعلاً هم مردم میان آن چشمه می‌روند و به قصد تبرک غسل می‌کنند و از آن می‌آشامند و در پشت آن چشمه نماز می‌خوانند و حوائج خود را از خداوند می‌خواهند و مستجاب می‌شود و آن چشمه معروف است به «عین کهلان». صاحب منتخب التواریخ در ص ۵۵۲ می‌نویسد: محتمل است که چشمه همان قدمگاه باشد و آن چشمه معروف به حمام الرضا علیه السلام است. سحاب، در زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌نویسد: اگر چه امروز، از نیشابور تا قدمگاه فاصله زیاد است ولی بعید نیست نیشابور آن روز در نهایت آبادی و پرجمعیتی بوده و دامنه آن تا قدمگاه گسترش داشته است و آنجا یکی از محلات شهر به شمار می‌آمده است. «۶۰» بلاغی

---

(۵۶) - همان، ص ۵۹.

(۵۷) - همان، ص ۱۱.

(۵۸) - تاریخ نائین، ۱/ ۷۹ و ۲/ ۹ - ۵۸.

(۵۹) - همان، ۱/ ۲۳۰ و ۲/ ۶ - ۱۵.

(۶۰) - بلاغی، تاریخ نائین، ۲/ ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳.

ص: ۱۱۱

در تاریخ نائین در ذکر اولیاء الله و کسانی که در خاک نائین مدفون هستند می‌نویسد:

سلطان موصیله زنی است که اهل موصل و از خدمه حضرت رضا علیه السلام «۶۱» بوده و در سفری که حضرت به نائین تشریف فرما شده‌اند وفات یافته و در این سرزمین دفن شده است. مردی به نام احمد که او هم از خدمه حضرت بوده و پس از رحلت حضرت رضا علیه السلام چون حسن استقبال اهالی را نسبت به حضرت دیده و نائین از دسترس حکام بنی عباس دور بوده لذا در آنجا مسکن گزیده و زمانی که روحش به شاخسار جنان پرواز کرده در آن سرزمین دفن شده است. «۶۲»

ملاحظات دربارۀ ورود حضرت رضا علیه السلام به نائین و قدمگاههای این شهر

نائین در مسیر یکی از راههایی است که از فارس به خراسان می‌رود ولی راههای دیگری همچون راه خرائق که در آن نیز قدمگاهی منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد به نیشابور و مرو منتهی می‌شود، بنابراین به طور قطع، آنچنان که صاحب تاریخ نائین ادعا می‌کند، نمی‌توان یقین حاصل کرد که حضرت از این شهر عبور کرده باشد.

از آنجا که منابع اولیه و معتبر هیچ گونه اطلاعی از جزئیات مسیر راه حضرت از فارس به خراسان ارائه نمی‌دهند، تعیین خط سیر دقیق و قطعی در این بخش از راه دشوار است. تنها نقطه روشنی که در این مسیر از منابع اولیه به دست می‌آید، اشاره‌ای است که شیخ صدوق و سایر منابع معتبر به مسیر راه کویر و ورود آن حضرت به نیشابور کرده‌اند. این منابع مسیر حضرت را از اهواز به فارس و از آنجا به سمت خراسان از طریق نیشابور یاد کرده‌اند ولی در این میان راه کویر (بیابان میان فارس و خراسان) مبهم و فاقد منطقه جغرافیایی معینی است. اطلاعات افزوده منابع محلی نه تنها جغرافیای حرکت امام علیه السلام را روشن نمی‌سازند، بلکه ایجاد تناقض نیز می‌کنند. همچنان که ذکر شد منابع محلی در منطقه کویری یزد از قدمگاه خرائق و چند یادبود در شهر نائین، نقل جداگانه‌ای آورده‌اند این دو شهر تقریباً در

---

(۶۱) - بلاغی در جای دیگر از کتاب خود «سلطان موصیله» را خادمه حضرت معصومه علیها السلام برمی‌شمارد، ن. ک. به: تاریخ نائین، ۱/ ۶۶.

(۶۲) - ن. ک. به: سحاب، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۲۷۶.

ص: ۱۱۲

دو مسیر مخالف نسبت به شهر یزد قرار دارند، یکی در شرق و دیگری در شمال غربی این شهر واقع شده است و پر واضح است که عبور از یک راه، راه دیگر را بی‌اعتبار می‌سازد و این در حالی است که در مسیر هر دو راه، قدمگاه و منزلگاه منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد و بدیهی است که عبور توأم از این دو مسیر ناقض منطق جغرافیایی است.

از اعتبار قدمگاه خرائق و این که این قدمگاه در مسیر راه کویری یزد به خراسان واقع شده پیشتر سخن گفتیم، اما در خصوص بافران و نائین در تاریخ محلی نائین که مأخذ بررسی ما در این تحقیق است، نکات مبهم و گاه متناقضی به چشم می‌خورد.

بلاغی درباره خط سیر عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از مطلع الشمس می‌نویسد: حضرت از مدینه (وطن خود) به بصره، ارجان (حاکم‌نشین اهواز که در آن وقت آباد بوده و آثار مسجدی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است فعلاً در بلد ارجان معروف است)، فارس، خاک اصفهان، نیشابور، (که در محله بلاش آباد منزل فرمودند)، ده سرخ (نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس که همان قریه الحمراء است که در عیون نقل کرده)، سناباد، سرخس و مرو عبور فرموده‌اند. «۶۳» سپس می‌افزاید: چنین به نظر می‌رسد که خط سیر حضرت از اهواز، تا سناباد (مشهد) به این طریق بوده است: اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه‌کیلویه، «۶۴» شلمزار، «۶۵» (جزء چهار محال از بلوک اصفهان است) نائین،

انارک، بیابانک، الحق، عباس آباد، سبزوار، نیشابور، (قدمگاه اینجاست) ده سرخ، (شریف آباد اینجاست)، طرق، مشهد. «۶۶» و در ذیل این سطور می نویسد: با امعان نظر در خط سیر سلطان سریر ارتضاء امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام و انحرافات راه بخوبی می توان دریافت، اولاً کسانی که در مسموم شدن آن حضرت تردید دارند از جهات باطنی و علل احضار حضرت به مرو و صدمات و تألماتی که به حضرت

---

(۶۳) - بلاغی، تاریخ نائین، ۲/ ۶ - ۲۳۵. به نقل از مطلع الشمس.

(۶۴) - کهکیلویه و بویراحمد.

(۶۵) - شلمزار (کیار) شهری است میان لردگان و شهر کرد و از آنجا راهی است که به اصفهان می رود. ن. ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۹.

(۶۶) - بلاغی، تاریخ نائین، ۲/ ۶ - ۲۳۵.

ص: ۱۱۳

رسیده است، آگاه نیستند، باید به آنها گفت (حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء) و ثانیاً تا همین اندازه ای که عمر مبارک حضرت کفاف داده بر اثر اقدامات آن حضرت کاخ استقلال تشییع و استقلال ایران استوار شده است. «۶۷» مؤلف تاریخ نائین در جای دیگر می نویسد: قسمتی از مسیر آن حضرت در نقشه نائین و قسمتی هم در نقشه مستخرج از شماره اول سلسله راهنمای تاریخی از انتشارات اداره کل عتیقات چاپ شهریور ۱۳۱۳ در مطبع مجلس منعکس است. «۶۸»

سحاب نیز در کتاب زندگانی امام رضا علیه السّلام به نقل از تاریخ نائین این خط سیر را با تفاوت هایی بیان کرده است. «۶۹» وی مسیر راه را از مدینه به بصره و از آنجا به اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه و شلمزار مطابق نقل تاریخ نائین که مأخذ نقل او است برمی شمارد و سپس سایر شهرهایی را که در مسیر حضرت رضا علیه السّلام واقع شده است با تفاوت هایی به شرح ذیل بیان می کند.

کروند، «۷۰»، قهپانه، «۷۱» (اصفهان)، نائین، انارک، «۷۲» بیابانک، «۷۳»

---

(۶۷) - بلاغی، تاریخ نائین، ۲/ ۲۳۶.

(۶۸) - نقشه مذکور، مسیر حرکت امام رضا علیه السّلام را از طریق غرب ایران به ری، قم، سمنان، نیشابور، سرخس و مرو ترسیم کرده است.

(۶۹) - تفاوتی که در خط سیر دیده می‌شود اضافاتی است که سحاب در کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام اضافه کرده است و این اختلاف در کتاب تاریخ نائین وجود ندارد. تطبیق کنید زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۱۷۵ را با تاریخ نائین، ۲/ ۶- ۲۳۵.

(۷۰) - در نقشه اطلس ایران نامی از «کروند» دیده نمی‌شود. از «کروند» نام برده شده که نزدیک مرز شوروی و در ۵۱ کیلومتری مرو تپه واقع شده و دو منطقه دیگر به همین نام وجود دارد که یکی میان اسلام‌آباد و سرپل ذهاب و دیگری بین طبرس و بشرویه واقع است. همچنین از کروندان که ناحیه‌ای است در حوالی سنندج در ۵ کیلومتری دهکلان نام برده شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۶، ۱۴، ۹- ۱۸.

(۷۱) - از قهپانه در نقشه اطلس ایران نامی نیامده است، از تأکید صاحب تاریخ نائین به نظر می‌رسد که این شهر ناحیه‌ای در اصفهان باشد.

(۷۲) - انارک در بیست و هفت کیلومتری نائین واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۲۵.

(۷۳) - در سی و پنج کیلومتری جنوب غربی سمنان نزدیک صوفی‌آباد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۱۶.

ص: ۱۱۴

خور، «۷۴» راه کویر، سمنان، آهوان، «۷۵» دامغان، شاهرود، «۷۶» میامی، «۷۷» میاندشت، «۷۸» الحاک، «۷۹» عباس‌آباد، «۸۰» سبزوار، نیشابور، قدمگاه، «۸۱» دهرسرخ، «۸۲» و طرق. «۸۳»

مؤلف تاریخ نائین نیز خود درباره ورود حضرت در جایی با تزلزل و در جایی دیگر با اطمینان سخن گفته است او در جایی می‌گوید: مدارکی متقن موجود است که نه تنها حضرت به نائین تشریف آورده‌اند، بلکه به یزد هم تشریف برده‌اند. چه آن که در تاریخ یزد در هنگام ذکر مسجد فرط می‌نویسد: در زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر حسب تقاضای مأمون خلیفه عباسی متوجه طوس بودند به یزد آمدند و چند روزی توقف فرموده و در هنگام توقف در مسجد فرط به عبادت قیام کردند و موضع عبادت آن حضرت را یک نفر یزدی عمارت نموده و گنبدی کوچک

(۷۴) - در دویست و سه کیلومتری نائین به سمت استان خراسان واقع شده است. انارک بین این منطقه و نائین است. در سی و هفت کیلومتری جنوب خور روستایی است به نام نیشابور که نباید آن را با شهر نیشابور اشتباه کرد. همان، ص ۲۴.

(۷۵) - در چهل کیلومتری سمنان به طرف امیرآباد و دامغان واقع شده است. ر. ک. به: همان مأخذ، ص ۱۵.

(۷۶) - شاهرود در چهل و پنج کیلومتری دامغان و در نزدیکی بسطام واقع شده است. ن. ک. به:

همان مأخذ، ص ۶ و ۷.

(۷۷) - میامی در مسیر راه شاهرود به سبزوار و در شصت و سه کیلومتری این شهر واقع شده است.

همان، ص ۶.

(۷۸) - میاندشت در سی و هفت کیلومتری شاهرود به سمت سبزوار واقع شده است. همان، ص ۶.

(۷۹) - الحاک و یا (الحق) که در تاریخ نائین آمده است در نقشه کنونی ایران دیده نمی‌شود احتمالا نام سابق شهری در حدّ فاصل میامی کنونی و عباس‌آباد بوده و نیز ممکن است نام دیگر میاندشت باشد.

(۸۰) - عباس‌آباد در سی و سه کیلومتری میاندشت واقع شده است. همان، ص ۶.

(۸۱) - در بیست و شش کیلومتری نیشابور واقع شده است. همان، ص ۵.

(۸۲) - در جاده فرعی نیشابور، قدمگاه به سمت مشهد، حوالی شریف‌آباد واقع شده است. همان، ص ۴.

(۸۳) - در چهار کیلومتری جنوب مشهد واقع شده است. همان.

ص: ۱۱۵

بر آن ساخته است. «۸۴»

در پشت مسجد کلوان نائین محلی است که آنجا را قدمگاه حضرت رضا علیه السّلام گویند، مسجد و حمام امام رضا علیه السّلام هم در محله گودالو موجود است، درخت راه بافران هم به درخت (موم رضا) یعنی امام رضا علیه السّلام، موسوم است. از مجموع این آثار بسیاری از اهالی جدا معتقدند در همان سفری که حضرت رضا علیه السّلام از مدینه به مرو تشریف‌فرما شده‌اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است. «۸۵» ولی در جای دیگر با ابهام می‌نویسد: مسجد محله کلوان نیز اهمیّت دارد و در جنب آن محلی است به نام قدمگاه که معتقدند، قدمگاه یکی از امامان بخصوص امام هشتم بوده زیرا می‌گویند حضرت از این راه به خراسان تشریف‌فرما شده و مسجدی هم در محله گودالو به نام مسجد (امام رضا) موجود است. دو حمام یکی مردانه و یکی زنانه در جوار مسجد مزبور است که به حمام امام رضا معروف است، ولی مدرکی به نظر نرسید و در نزدیکی مسجد اخیر (مسجد امام رضا علیه السّلام) مسجد کوچکی است به نام مسجد فاطمه که جدید البناء است. «۸۶»

علاوه بر آنچه گفته شد، صاحب تاریخ نائین به نقل از منتخب التواریخ، «۸۷» از توقف حضرت در کروند نام می‌برد و می‌نویسد: در سفری که امام به خراسان می‌رفتند یکی از مردم کروند، (که) جمّال (و) ساریان آن حضرت بود، چون می‌خواست مراجعت نماید درخواست کرد که حضرت رضا علیه السّلام او را به دستخط مبارک خود شرافت دهد. حضرت

خواسته او را برآورد و نوشته‌ای به او مرحمت فرمود، در آن مرقوم داشته: کن محباً لآل محمد و إن كنت فاسقاً و محباً لمحبيهم و إن كانوا فاسقين «۸۸» و در آخر آن مکتوب فرمود: قال ابو ذر، رضى الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه و آله، يا ابا ذر، اوصيك فاحفظ لعل الله ان ينفعك به، جاور القبور و تذكر بها

---

(۸۴) - احمد طاهری، تاریخ یزد، ص ۴۰.

(۸۵) - بلاغی، تاریخ نائین، ۱ / ۲۳۰.

(۸۶) - همان، ص ۷۹.

(۸۷) - محمد هاشم، منتخب التواریخ، ص ۵۵۳.

(۸۸) - دوستدار آل محمد باش اگر چه فاسق باشی و دوستان آنان را دوست بدار اگر چه فاسق باشند.

ص: ۱۱۶

الآخرة و زرها احيانا بالنهار و لا ترزها بالليل. «۸۹»

صاحب تاریخ نائین می‌افزاید: هم اکنون (در سال ۱۳۶۹ قمری) آن دستخط نزد برخی اهالی کروند موجود است. «۹۰» محدث قمی نیز در فوائد الرضویة این مطلب را از شخصی از مردم «کرمند» که دهی از دهات اصفهان است نقل می‌کند. سحاب نیز در زندگانی امام رضا علیه السلام این منطقه را در مسیر عبور حضرت رضا علیه السلام قلمداد کرده در حالی که متن روایت فاقد تأکید مکانی است، زیرا تنها به فردی از مردم کروند اشاره دارد و نمی‌توان از این عبارت نتیجه گرفت که این حادثه در کروند روی داده، به علاوه که، در اطلس جغرافیای ایران نامی از این شهر نیافتیم.

ورود حضرت به آهوان

آهوان نام آبادی است در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیرآباد، «۹۱» و در فرهنگ جغرافیایی ایران «آهوانو» (Ahevana) ضبط شده است و آن را دهی از دهستان رودبار بخش حومه شهرستان دامغان در هیجده کیلومتری شمال باختری دامغان ذکر کرده است. «۹۲»

صاحب تحفة الرضویة، می‌نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به نواحی دامغان که در حال حاضر به آهوان مشهور است رسید، آهوپی چند به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند یا بن رسول الله مخالفان قصد کشتن شما را دارند خوب است معاودت فرمایید. آن حضرت فرمود از اجل نتوان گریخت و برای آنها دعای خیر فرمود و بدین جهت آن محل را آهوان می‌گویند. «۹۳» خبر ورود حضرت رضا علیه السلام

(۸۹) - ابو ذر، که خداوند از او راضی باد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود: ای ابو ذر وصیت مرا بپذیر و آن را نگهداری کن امید است خداوند متعال تو را بهره‌مند کند، وصیت من این است که نزد قبرها به سر بر و از دیدن آنها یاد آخرت کن و آنها را گاهگاهی در روز زیارت کن و شب به زیارتشان مرو.

(۹۰) - بلاغی، تاریخ نائین، ۲/ ۲۳۵؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۷.

(۹۱) - اطلس راههای ایران، ص ۱۵.

(۹۲) - فرهنگ جغرافیای ایران، ۳/ ۳۲.

(۹۳) - به نقل از سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۵. صاحب بحر الانساب، بدون اشاره به دامغان تنها با ذکر ولایت خراسان در این باره می‌نویسد: چون (حضرت) بر سر چشمه

ص: ۱۱۷

را به دامغان و یا آهوان و آنچه در علّت نامگذاری آن ذکر شده در منابع قدیم نیافتم ولی از آنجا که دامغان به لحاظ جغرافیایی در خط سیر حرکت حضرت رضا علیه السلام واقع شده گذر آن حضرت از این منطقه محتمل به نظر می‌رسد.

راه قدیم نائین تا خراسان

بنابر گفته جیهانی در اشکال العالم، راه نائین به خراسان در زمان خودش از طریق طبس بوده، منازل و مناطقی که جیهانی در سال ۳۲۰ هجری از آنها نام می‌برد، امروز بجز چند مورد ناشناخته‌اند. شرح منازل برابر نقل جیهانی بدین شرح است:

از نائین تا «بونه» مزرعه‌ای است و در آنجا دو کس ساکن و در آن چشمه آبی است و یک منزل «۹۴». از بونه (مزرعه‌ای در کنار بیابان) تا «خرمق» «۹۵» را راه سه ده خوانند، یکی را «بیاق» گویند و دیگری را «خرمق» و سیم را «ارایه» و آن را از حساب خراسان دادند و در آنجا درخت خرما و کشت و چشمه‌های آب و چهارپایان باشد و در هر سه دیه هزار مرد بود و به یکدیگر چنان نزدیک‌اند که یکدیگر را توانند دید.

از خرمق تا «نوخانی» چهار منزل و در هر سه فرسنگ یا چهار فرسنگ گنبدی است و حوضی از آب باران، «۹۶» از نوخانی تا «رباط حوران» یک منزل، از رباط حوران تا دهی که آن را «آتش کوهان» «۹۷» گویند یک منزل «۹۸» از آتش کوهان تا «طبس» «۹۹» یک

رسیدند، آهوان بسیار دیدند که سر آن چشمه ایستادند (ایستاده‌اند) همه آب می‌خورند و خون از دیده می‌بارند. چون جمع آهوان را نظر به جمال جهان‌آرای حضرت امام افتاد گفتند:

که یا امام معصوم صلاح چنان است که از این راه برگردی که مخالفان قصد کشتن تو را دارند، چون حضرت امام از آهوان این سخن بشنید، گفت ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هر کسی از اجل روی بگرداند ... چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل را تمام کرد آهوان گفتند:

صدقته یا ولی الله، آنگاه امام روانه شد تا به نیشابور رسید. ابن یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۳-۱۰۱.

(۹۴)- از نائین تا مزرعه‌ای که بر کنار بیابان است یک مرحله است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۷.

(۹۵)- جرمه، همان.

(۹۶)- هر سه یا چهار فرسنگ گنبدی و برکه‌ای آب باشد. همان.

(۹۷)- آتشگهان، همان.

(۹۸)- یک مرحله سبک، همان.

(۹۹)- و اگر خواهند از نوخانی به «دسکروان» روند یک مرحله، و از آنجا تا «بن»

ص: ۱۱۸

منزل و این طبس شهری است خرد و در او بازارها و مسجد جامع (است) و آن را روستاها و رعایا و زراعت و خرماستان بسیار. «۱۰۰»

ناصر خسرو نیز که بخشی از راه قدیمی نائین را پیموده در سفرنامه خود می‌نویسد: از نائین چهل و سه فرسنگ برفتیم به دیه گرمه (کرمه) از ناحیه بیابان (بیابانک) که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد، رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه کوفجان (کومخان) «۱۰۱» داشته بودند در قدیم ... و در این راه بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته‌اند و مصانع که آب باران در آنجا جمع شود. به موضعی که (زمین) شورستان نباشد ساخته‌اند و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه‌ای در آنجا آسایشی کنند. «۱۰۲»

بررسی راههای کنونی یزد به خراسان

از یزد چند راه بیراهه به خراسان منتهی می‌شود، راه قدیمی یزد به خراسان که در منابع جغرافی‌نویسان قدیم نیز آمده، با تغییرات اندکی، پس از گذشت بیش از هزار و یک‌صد سال هم اکنون نیز مرسوم و متداول است. این مسیر که مسیر راه فارس به خراسان است، پیش از این به نقل از جیهانی در اشکال العالم و اصطخری در مسالک الممالک و ابن حوقل در صورة الارض که به ترتیب در سالهای ۳۲۰،

---

یک مرحله و از آنجا تا «ترشیز» دو مرحله و از آنجا تا نیشابور پنج مرحله، و راههایی به «دیه کردی» (ده کردی) جمع شود بر سه فرسنگی طبس که دهی بزرگ است، مردی هزار در این ده باشند.

همان.

(۱۰۰) - جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۷.

(۱۰۱) - جمع کوفج است و کوفج یا کوچ و قفص طایفه‌ای بوده‌اند مقیم حاشیه غرب و جنوب و جنوب غربی کویر مرکزی ایران در مجاورت اقوام بلوچ و نام این دو طایفه «کوچ و بلوچ» که در طغیانگری، سرکشی و راهداری شهرت دارند در منابع تاریخ ایران آمده است. ر.ک. به:

ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۲۷۵.

(۱۰۲) - ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۸ - ۱۶۷.

ص: ۱۱۹

۳۴۰، ۳۶۷ نگارش یافته ذکر شد.

بر اساس راه قدیمی که امروزه نیز متداول است، از یزد راهی است خاکی به مسافت تقریبی سی کیلومتر تا «انجیره» و از آنجا به مسافت سی و دو کیلومتر راه امتداد دارد تا خرائق (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام) و سپس با پیمودن «دوگالی»، «شهر نو» و «رباط زیرآب» به «ساغند» می‌رسیم که مجموعاً هفتاد و پنج کیلومتر راه است. از ساغند بیست و پنج کیلومتر راه است تا «الله‌آباد» یا کاروانسرای شاه عباسی، و سپس با طی مسافت چهل و شش کیلومتر به «رباط پشت بادام» می‌رسیم و از آنجا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود یکی به سمت «خور» می‌رود و دیگری به مسافت نود و دو کیلومتر به «رباط خان» می‌رسد و از آنجا تا «کلمرد» بیست و هفت کیلومتر راه است و سپس با پیمودن سی و هشت کیلومتر به «رباط گور» می‌رسیم در آنجا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود، یکی به سمت «گلستان» و «خیرآباد» در سمت چپ و دیگری به سمت «جوخواه» می‌رود که حدود سی کیلومتر مسافت دارد، در آنجا راهی است که به طبس می‌رود، ادامه مسیر راهی خاکی است به مسافت تقریبی چهل و پنج کیلومتر که به بشرویه می‌رسد و از آنجا راه به مسافت پنجاه کیلومتر به یک سه راهی امتداد می‌یابد که سمت شمال آن به فردوس می‌رود با مسافت تقریبی شصت کیلومتر و از فردوس چند شاخه راه

است که راه مستقیم آن با پیمودن پنجاه و نه کیلومتر به «بجستان» می‌رود و از آنجا به مسافت تقریبی صد و بیست کیلومتر به «فیض‌آباد» و سپس با مسافت هفت کیلومتر به «مهنه» می‌رود و از آنجا تا «شادمهر» حدود بیست کیلومتر راه است، کمی بالاتر از این شهر در سمت شمالی تربت حیدریه است. از اینجا راه مستقیم و متداولتری است که با پشت سر گذاشتن «رباط سنگ» و «سنگ بست» به مشهد می‌رود، اما اگر از آنجا بخواهیم به نیشابور و سپس مشهد برویم، باید با پیمودن شصت و یک کیلومتر از جاده سمت چپ به کاشمر و سپس به «ریوش» و «عطائیه» و سپس به نیشابور راه طی کنیم که مجموع مسافت آن صد و پانزده کیلومتر است. از نیشابور به راست با پیمودن بیست و پنج کیلومتر به قدمگاه می‌رسیم قدمگاه مشهور امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام و سپس با پیمودن چهل و چهار کیلومتر به «امام تقی» و سپس از آنجا با پیمودن تقریبی پنجاه کیلومتر به مشهد مقدس

ص: ۱۲۰

می‌رسیم. «۱۰۳»

راه کویر

علاوه بر راهی که ذکر شد چند راه دیگر نیز وجود دارد که مهمترین آنها راهی است که از کویر لوت می‌گذرد. با توجه به ذکر راه کویر در مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در منابع، آشنایی با راه امروزی این مسیر لازم به نظر می‌رسد.

آغاز این راه از یزد است و با پیمودن هفده کیلومتر راه به دو شاخه یکی به راست و به طرف شمال شرقی و دیگری به چپ و به جانب شمال غربی متمایل می‌شود، این دو راه سرانجام در منطقه «جوبانان» به هم متصل می‌شوند.

راه اول به خرائق و سپس ساغند و از آنجا به رباط پشت بادام می‌رسد سپس به سمت چپ متمایل شده و با مسافت تقریبی صد و ده کیلومتر به «خور» می‌رود و از آنجا با پیمودن هفده کیلومتر به «فرخی» و سپس با پیمودن پنجاه و دو کیلومتر به حوالی جوبانان می‌رسد. «۱۰۴» راه دوم نیز از یزد به مسافت چهل و هفت کیلومتر به حوالی میبد و از آنجا با طیّ نه کیلومتر به اردکان می‌رود سپس از آنجا به مسافت چهل و یک کیلومتر به «عقدا» و با پیمودن هفتاد و یک کیلومتر به نائین می‌رود از نائین راه به چند شاخه تقسیم می‌شود که از جاده متمایل به چپ با پیمودن نود و چهار کیلومتر دیگر به جوبانان منتهی می‌شود.

از جوبانان جاده‌ای است نسبتاً صاف و مستقیم که از میان دشت کویر عبور می‌کند، مسافت این راه خاکی حدود صد و هشتاد و پنج کیلومتر است و در مسیر آن جاده‌ای مال‌رو و قدیمی وجود دارد که در امتداد جاده خاکی ادامه می‌یابد. جاده مال‌رو به «معلمان» و جاده خاکی به «طرود» منتهی می‌شود. از معلمان، راهی است به سمت دامغان و از طرود راهی به شاهرود. مسیری که به دامغان می‌رود مستقیم است و حدود صد و بیست کیلومتر مسافت دارد. راه دیگری نیز وجود دارد که به سمنان می‌رود و از آنجا به دامغان بازمی‌گردد. اگر بخواهیم از معلمان به سمنان

---

(۱۰۳) - ر. ک. به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۵-۲۳ و همچنین نقشه «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

(۱۰۴) - راه دیگری نیز قبل از عبور از خور، به عروسان و آب گرم و جوبانان می‌رود.

ص: ۱۲۱

برویم باید از جاده سمت چپ مسافت طولانی و یکنواختی را به مسافت تقریبی صد و پنجاه کیلومتر در حاشیه دشت کویر بپیماییم.

از سمنان به مسافت بیست و هفت کیلومتر به «چاشتخوران» می‌رسیم و از آنجا بعد از دو کیلومتر به «عطاری» و سپس با طیّ یازده کیلومتر به «آهوان» می‌رویم، (درباره عبور حضرت رضا علیه السلام از آهوان گزارشهایی در منابع ذکر شده است). از آهوان با پیمودن شانزده کیلومتر به «فیض‌آباد» می‌رویم و از آنجا تا «محمدآباد» ده کیلومتر و تا «قوشه» نیز ده کیلومتر راه است. سپس با پیمودن شانزده کیلومتر به حوالی «امیرآباد» می‌رسیم و از آنجا تا دامغان بیست کیلومتر راه است.

از دامغان با گذشتن از جزن، بق، مهماندوست، قادرآباد و ده ملا به مسافت شصت و پنج کیلومتر به شاهرود می‌رسیم و از شاهرود راه در مسیر نسبتاً مستقیم به سمت شرق امتداد می‌یابد و با گذشتن از میامی، میاندشت، عباس‌آباد، صدرآباد، کاهک، داورزن، مهر، ریوند، و استبر به مسافت دویست و شصت و چهار کیلومتر به سبزوار می‌رسیم. از سبزوار راه به سمت شمال شرقی ادامه می‌یابد و با گذر از مناطق ایزی، باعجر، به سلطان‌آباد می‌رسیم که مجموع مسافت این راه چهل و هفت کیلومتر است. از سلطان‌آباد جاده‌ای به سمت شرق وجود دارد که با پیمودن آن و عبور از مناطق شورآب، صمان، همت‌آباد و بزغان به مسافت چهل و هشت کیلومتر به نیشابور می‌رسیم (از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نیشابور گزارشهای متعدد و معتبری در دست است). به مسافت هفده کیلومتر بعد از نیشابور قدمگاه قرار دارد و از آنجا تا مشهد مقدس نیز شرح آن گذشت. «۱۰۵»

---

(۱۰۵) - ر. ک. به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۵-۲۳ و همچنین نقشه «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

ص: ۱۲۳

خراسان

خراسان در فارسی قدیم به معنی خاور زمین است. این اسم در قرون اول اسلام بر تمام ایالات اسلامی که در خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند اطلاق می‌شد و به این ترتیب تمام بلاد ما وراء النهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌شود.

خراسان در زمان خلیفه دوم و به قولی در سال ۲۹ هجری، هنگامی که عثمان به خلافت رسید توسط سپاه اسلام فتح شد. «۱» در سال ۲۹ هجری، عبد الله بن عامر مسیر راهی را که در فتح خراسان پیمود، از بصره تا مرو بود. این خط سیر (از بصره تا مرو) با مسیری که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ۱۷۱ سال بعد می‌پیماید تشابه زیادی دارد، اعثم کوفی در الفتوح می‌نویسد:

هنگامی که ماهک بن شاهک در فارس سر به شورش برداشت، عثمان، عبد الله بن عامر را با سپاهیانش روانه فارس کرد و دستور داد از آنجا عازم خراسان شوند. عبد الله بن عامر از بصره به جانب فارس روان شد و ... در صحرای اصطخر، ماهک تسلیم شد ... و سپس عبد الله از اصطخر به طرف خراسان رفت و با عبور از ...

نیشابور ... و طوس و سرخس سرانجام به جانب مرو رفت. «۲»

حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند

---

(۱) - اعثم کوفی، تاریخ اعثم کوفی (الفتوح)، ص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶؛ بلاذری، فتوح البلدان، (بخش ایران)، ص ۱۵۸.

(۲) - اعثم کوفی، الفتوح، (چاپ بمبئی)، ص ۵ - ۸۴.

ص: ۱۲۴

جبال هندوکش بود، ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر شد تا آنجا که می‌توان گفت خراسان که یکی از ایالت‌های ایران در قرون اول اسلامی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی‌شد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است در برداشت، مع الوصف شهرهایی که در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد مسلمانان جزء خراسان یعنی در داخل و حدود آن ایالت محسوب می‌شدند. «۳»

ایالت خراسان در دوران اولیه اسلامی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم می‌شد و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت به شمار می‌رفت، خوانده می‌شد و آنها عبارت بودند از:

نیشابور، مرو، هرات و بلخ.

پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود، ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه باختر بردند و نیشابور را که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمت‌های چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند. «۴»

دو شهر نیشابور و مرو از مهمترین شهرهای خراسان به شمار می‌رفت. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای رفتن به مرو که در آن زمان مرکز حکومت مأمون بود، از ناحیه خراسان و از شهرهای مهم نیشابور و طوس - که بعدها «مشهد» آن حضرت شد - و سرخس عبور کرد تا به مرو رسید. نیشابور اولین شهری بود که در منطقه خراسان در مسیر راه امام قرار داشت.

#### نیشابور

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی به صورت نیشابور و در عربی نیشابور تلفظ می‌کنند و از کلمه فارسی قدیم «نیوشاه‌پور» که به معنی «چیز یا کار خوب یا جای

---

(۳) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۹-۴۰۸.

(۴) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹. ر. ک. فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۴/ ۲- ۸۰؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۳، ۲۵۶؛ ابن حوقل، صورة الارض، ۱۰-۳۰۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۵۹؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۸۵.

ص: ۱۲۵

خوب شاه» است گرفته شده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شهر همت گماشت. بانی اول نیشابور، شاپور اول، پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است.

جغرافی‌نویسان مسلمان در قرن سوم، فهرست مفصلی از شهرهای مهم ولایت نیشابور ترتیب داده‌اند که قسمت عمده ایالت قهستان را شامل می‌شود. فایده مهمی که از این فهرست به دست می‌آید تلفظ قدیم بعضی اسامی است، ولی بسیاری از آن اسامی را امروزه نمی‌توان معین کرد که با کدام محل تطبیق می‌شود. «۵»

در اوایل دولت اسلامی به شهر نیشابور، ابرشهر می‌گفتند، و همین نام بر سکه‌های آن شهر در دوران خلفای اموی و عباسی ضرب شده است. مقدسی و برخی از مورخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ضبط کرده‌اند، ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است. «۶»

در قرن چهارم هجری، نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت، از آثار عمرو لیث صفاری «۷» که مقابل میدانی معروف

به لشکرگاه واقع بود، دار الاماره‌ای نزدیک این مسجد بود و به میدان دیگر معروف به میدان حسینین اتصال داشت. زندان نیز تا دار الاماره فاصله زیاد نداشت و میان هر یک از این عمارتها بیش از یک چهارم فرسخ فاصله نبود. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. دروازه‌های شهر موسوم بودند به: اوّل دروازه پل، دوم دروازه کوچه معقل، سوم دروازه قهندز و چهارم دروازه پل تگین. در بیرون شهر و خارج قهندز و گرداگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر در حومه قرار داشت. این حومه دروازه‌های متعدد داشت و از آن جمله بود دروازه قباب (گنبدان) که به

---

(۵) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹.

(۶) - مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۳؛ ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۲۴؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۱۷۱.

(۷) - عمرو لیث صفاری از امرای سلسله صفاریان بود که در سال ۲۶۶ هجری امیر خراسان و سیستان شد.

ص: ۱۲۶

سمت غرب باز می‌شد و در مقابل آن دروازه جنگ روبروی ولایت «بشتفرش» واقع بود و در سمت جنوب دروازه احوص آباد قرار داشت. «۸»

یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد: در زمان او (قرن هفتم) این شهر را «نشاوور» می‌گفتند، و همچنین گوید: با وجود ویرانهایی که از زمین‌لرزه سال ۵۴۰ در نیشابور حادث شد و نیز پس از آن در سال ۵۴۸ که تاخت‌وتاز و غارت عشایر «غز» به وقوع پیوست، باز در تمام خراسان نقطه‌ای از نیشابور آبادتر نیست.

ابن بطوطه که پس از فتنه مغول شهر نیشابور را دیده می‌نویسد: این شهر آباد و معمور است و مسجدی زیبا دارد. مقدسی نیز از چهار روستای مهم نیشابور در عصر خود یاد می‌کند که عبارتند از: شامات، ریوند، مازول و پشته‌فروش (پشت‌فروش). «۹» حافظ ابرو، شهر نیشابور را در اکثر اوقات از دیگر شهرهای خراسان بزرگتر توصیف می‌کند و از معادن و محصولات آن نام می‌برد. «۱۰»

ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور گزارشهای متعددی در منابع و تذکرها به چشم می‌خورد. از این رو مسیر حرکت و منزلی را که حضرت از نیشابور به سرخس و از آنجا به مرو طی کرده‌اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام، بنابر نقل ابو واسع محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری که او نیز از جدّه خود خدیجه بنت عمران روایت کرده چنین می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد شهر نیشابور شد در محله «غز» در ناحیه

---

(۸) - ر. ک. به: فرای، تاریخ کمبریج ایران، ۴ / ۱۰۱ - ۹۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۰ - ۴۰۹.

(۹) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹، ۱۳ - ۴۱۱؛ همچنین یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳ / ۲۲۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۳ / ۸۱ - ۸۰.

(۱۰) - حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ص ۳ - ۶۲.

ص: ۱۲۷

معروف به «بلاشاباد» «۱۱» در خانه جدّم پسنده «۱۲» وارد شد. هنگامی که حضرت وارد خانه شد، دانه بادامی در گوشه‌ای از خانه کاشت، دانه روئید و تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم از آن درخت باخبر شدند و هر کس را که علتی می‌رسید برای تبرک جستن از آن بادام می‌خورد و شفا می‌خواست و به برکت حضرت شفا می‌یافت و هر که را چشم دردی بود از آن بادام بر چشم خود می‌مالید و سلامت حاصل می‌شد. زن حامله‌ای که زاییدن بر او سخت شده بود، چون از آن بادام خورد، همان ساعت وضع حمل کرد و یا اگر چهارپایی را قولنج عارض می‌شد از شاخه‌های آن بر شکمش می‌مالیدند، معالجه می‌شد.

ابو واسع محمد نیشابوری در ادامه روایت خود می‌گوید: مدتها بر آن درخت گذشت تا آنکه خشک شد، جدّ من عمران «۱۳» شاخه‌های آن را برید، (و بر اثر این اقدام) کور شد. عمران فرزندی داشت به نام ابو عمرو. او درخت را به تمام برید. (و بر اثر این اقدام) ثروت و مال او که هفتاد تا هشتاد هزار درهم بود، از دست رفت و سرانجام چیزی برایش نماند. عمرو دارای دو فرزند بود که هر دو دبیر ابو الحسن محمد بن ابراهیم سمحور (سیمجور) «۱۴» بودند، یکی به نام ابو القاسم و دیگری به نام ابو صادق و آن دو خواستند که این خانه را تعمیر کنند، بیست هزار درهم برای آن خرج کردند در این بین ریشه درخت را که (بر جای) مانده بود کردند و نمی‌دانستند که از آن چه پیش می‌آید. یکی از آن دو، متولّی زمین و باغ و املاک امیر خراسان بود، پس از زمانی به نیشابور مراجعت کرد، «۱۵» در حالی که پای راست او سیاه و گوشت پای او ریخته بود و پس از یک ماه بر (اثر) آن درد مرد. دیگری که بزرگتر بود در دیوان سلطان نیشابور دبیری می‌کرد و بر دسته‌ای از نویسندگان ریاست داشت یکی از آنها گفت: خدا این دبیر را از چشم بد نگاه دارد. در آن ساعت دست او لرزیده،

---

(۱۱) - «بلاش»، «بلاشاباد» هم آمده است، در متن عیون «لاشاباد» ذکر شده است.

(۱۲) - او را از این جهت «پسند» نامیده‌اند که حضرت رضا علیه السلام او را از بین سایر مردم پسندیده بودند.

(۱۳) - در برخی از کتابها «حمدان» هم آمده است.

(۱۴) - ابو الحسن سیمجور از امیران سلسله سامانی است.

(۱۵) - برخی از کتب می‌نویسند: «او را در کجاوه نشانده و به نیشابور بازگردانیدند.»

ص: ۱۲۸

قلم از دستش افتاد و دست «۱۶» او زخم شد و از دفتر بیرون آمد و به خانه خود مراجعت کرد. ابو العباس کاتب با جمعی بر او وارد شدند به او گفتند: این درد از جهت حرارت (گرمی مزاج) تو عارض شده و لازم است که امروز فصد «۱۷» کنی، او در آن روز رگ خود را زد و خون گرفت، فردا آمدند بازگفتند که امروز همان رگ بزنی، او چنین کرد پس از آن دستش سیاه شد، گوشت آن ریخت «۱۸» و آن روز (از این مرض) مرد و مرگ هر دو برادر در کمتر از یک سال واقع شد. «۱۹»

مهمترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبد السلام بن صالح ابو صلت هروی «۲۰» است که حدیث مشهور و معروف «سلسلة الذهب» را از امام رضا علیه السلام در نیشابور نقل می‌کند. این روایت به تواتر در منابع حدیث از محدثان مختلف نقل شده و در منابع اولیه و قدیم و نیز منابع جدید و تذکره‌ها و سایر کتب تاریخی و کتابهایی که به شرح زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اختصاص یافته به کرات آمده است. «۲۱»

---

(۱۶) - برخی از کتب نوشته‌اند: از دست او «جوشی» درآمد.

(۱۷) - فصد کردن: به معنی رگ زدن برای حجامت و خون‌گیری است. ر.ک. به: فرهنگ عمید، کلمه «فصد».

(۱۸) - برخی از کتب می‌نویسند: قطعه‌قطعه شد.

(۱۹) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۵ - ۳۷۴. و همچنین نگاه کنید به: نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲ / ۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

(۲۰) - در برخی منابع این گزارش به نقل از «احمد بن عامر طائی» آمده است.

(۲۱) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۵؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۴۹ / ۱۲۳، ۷ - ۱۲۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲ / ۲۵۷؛ ابن صباغ، الفصول المهمّة، ص ۲۴۰؛ شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۰۸؛ اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ۳ / ۹۸؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۴ - ۴۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۲؛ مقدس

اردبیلی، حدیقه الشیعة، ۶۴۲؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۴ به بعد؛ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۰۷؛ خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۲۵؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد و سایر منابع همچون مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۴۴ در پاورقی و زندگانی سیاسی هشتمین امام در ص ۹۵ نیز این حدیث را آورده‌اند.

ص: ۱۲۹

#### ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور

عبد السلام بن صالح ابو صلت هروی می‌گوید: من با علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم در زمانی که آن جناب از نیشابور کوچ می‌کرد و بر استری سیاه و سفید سوار بود بناگاه محمد بن رافع و احمد بن حرث «۲۲» و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و چند تن از اهل علم به دهانه استر آویختند (در اطراف آن حضرت گرد آمدند و دهانه اسب او را گرفتند) و عرض کردند که تو را به حق خاندان پاکتان قسم می‌دهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارتان شنیده باشی. امام علیه السلام سر مبارک خود را از عماری (کجاوه) بیرون کرد و بر روی سر آن حضرت ردایی از خز منقش و نگارین قرار داشت و دورو بود، یعنی پشت و روی آن مثل یکدیگر بود و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح موسی بن جعفر علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم جعفر بن محمد علیه السلام و فرمود: حدیث کرد پدر بزرگوارم ابو جعفر محمد بن علی، باقر علم انبیا علیه السلام (یعنی شکافنده علم پیغمبران) و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام، و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم سید جوانان بهشت حسین علیه السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: منم خدایی که نیست جز من خدایی، پس مرا عبادت کنید. هر کس «لا اله الا الله» بگوید داخل شده است در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. «۲۳»

شیخ صدوق در ادامه روایت می‌افزاید: از اسحاق بن راهویه «۲۴» نقل شده که چون حضرت رضا علیه السلام خواست از نیشابور به سوی خراسان و نزد مأمون بیرون رود، اصحاب حدیث گرد او آمدند و عرض کردند: یا بن رسول الله تو از نزد ما کوچ می‌کنی و حدیث نمی‌کنی ما را به چیزی که آن را ضبط کنیم؟ آن جناب در میان عماری (کجاوه) نشسته بود و سر از عماری بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن

---

(۲۲) - احمد بن حرب هم آمده است.

(۲۳) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۴.

(۲۴) - ابو یعقوب اسحاق بن راهویه مروزی.

جعفر علیه السلام شنیدم که به نقل از پدران بزرگوار «۲۵» خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن جناب از جبرئیل نقل کرد که گفت از خداوند عزّ و جلّ شنیدم: «لا اله الا الله» قلعه من است، پس هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. چون راحله قدری راه پیمود آن جناب فرمود: ولی با شروط لا اله الا الله، و من (ولایت حضرت علی بن موسی) از شروط لا اله الا الله هستم.

شیخ صدوق می‌افزاید: از شروط لا اله الا الله اقرار کردن از برای حضرت رضا علیه السلام است به این که او است امام بر بندگان از جانب خدای عزّ و جلّ و واجب است اطاعت ایشان. «۲۶»

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّة فی معرفة الائمة، می‌نویسد: در یکی از کتابها که اینک نام آن را به خاطر ندارم نوشته بود عماد الدین محمد بن ابی سعید بن عبد الکریم بن هوازن در محرم سال ۵۹۶ از حاکم ابو عبد الله نیشابوری در تاریخ نیشابور روایت کرده که علی بن موسی الرضا علیه السلام با کجاوه‌ای وارد نیشابور شد که ساز و برگ آن از طلا و نقره بود. در این هنگام ابو ذرعه و محمد بن اسلم طوسی که از حافظان بزرگ حدیث و از رجال علم بودند در وسط بازار جلو مرکب آن حضرت را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران و دودمان بزرگوارت، چهره مبارکت را باز کن و از پدران برای ما حدیثی نقل نما. در این هنگام مرکب آن حضرت متوقف شد و سایبان به کنار رفت و دیدگان مسلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منور شد.

مردم همگان از جای خود برخاسته و به احترام آن جناب ایستادند. گروهی از مردم گریه می‌کردند و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده و دسته‌ای جامه‌های خود را پاره نمودند، عده‌ای خود را به خاک افکنده و بعضی افسار استرش را می‌پوسیدند و تعدادی سرهای خود را بلند کرده به جایگاه آن جناب می‌نگریستند. این ازدحام و غوغا تا هنگام ظهر بطول انجامید و اشک از دیدگان مردم جاری بود. فریادها خاموش شد در این وقت که سکوت همه جا را فرا گرفت علما و اهل فضل فریاد برآوردند که ای گروه مردم بشنوید و گوش فرا دهید و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نکنید. حضرت رضا علیه السلام حدیثی املا فرمود و حدود بیست و چهار هزار قلم به

---

(۲۵) - در عیون اخبار الرضا علیه السلام، به ترتیب نام سلسله راویان علیهم السلام آمده است.

(۲۶) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۵.

ص: ۱۳۱

دست حدیث را نوشتند که از آن جمله ابو ذرعه رازی و محمد بن اسلم بودند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام و او از پدرش محمد بن علی علیه السلام و او از پدرش علی بن الحسین علیه السلام و او از پدرش حسین بن علی علیه السلام و

او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام و او از برادر و پسر عمویش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از حضرت ربّ العزة جلّ جلاله که فرمود: کلمه «لا اله الا الله» سنگر و دژ من است هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من ایمن است. «۲۷» «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی.» «۲۸»

مسند الامام الرضا علیه السلام در ادامه این روایت می‌نویسد: استاد ابو القاسم قشیری می‌گفت این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند و سپس وصیت کرد هنگامی که درگذشت این حدیث را در کفن او بگذارند. هنگامی که آن مرد درگذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به واسطه تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید.

ابن جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به نیشابور رسید، علمای این شهر، مانند یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و محمد بن رافع و احمد بن حرب و غیر آنها خدمت آن جناب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرک جویند.

امام رضا علیه السلام مدتی در نیشابور اقامت کرد و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فرا خواند. «۲۹»

استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام

صاحب تاریخ نیشابور درباره ورود حضرت امام رضا علیه السلام به نیشابور می‌نویسد:

---

(۲۷) - علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ۲ / ۲۷۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۹ - ۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵.

(۲۸) - عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۵۹.

(۲۹) - عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۵۹؛ آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۸۸.

ص: ۱۳۲

در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدوم مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه السلام قرین مباحات و افتخار شد. مردم نیشابور مقدم مقدّس آن حضرت را گرامی داشتند و شادیه‌ها کردند و به اتفاق قطب الانام شیخ ابو یعقوب اسحاق بن راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدّم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریه مؤیدیه «۳۰» که از قرای نیشابور است به پیشواز رفتند و شیخ با وجود کبر سن مهار ناقه آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در التزام رکاب مبارک بود و چون به نیشابور ورود فرمود در محله «قر»

«۳۱» کوچه «بلاس آباد» «۳۲» نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه کاینات روایت فرمود: «التعظیم لأمر الله و الشفقة على خلق الله» و نیز نقل است که حدیث سلسله الذهب را حضرت رضا علیه السلام هنگام حرکت و عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود. «۳۳»

ماجرای چشمه کهلان در نیشابور

شیخ صدوق می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شد در محله‌ای فرود آمد که آن محله را «فرد» «۳۴» می‌گفتند و در آنجا حمامی بنا شد که در این زمان (حد اکثر تا سنه ۳۷۲ که سال وفات شیخ صدوق است) آن حمام به حمام رضا علیه السلام مشهور است و در آنجا چشمه‌ای بود که آب آن چشمه کم شده بود. «۳۵» کسی بر روی آن چشمه بایستاد و آب آن چشمه را بیرون کرد «۳۶» تا آب وفور یافت و بسیار

---

(۳۰) - از قریه «مؤیدیه» در منابع جغرافیایی امروز، نامی نیافتیم.

(۳۱) - «غر» هم آمده است.

(۳۲) - «بلاش آباد» نیز آمده است.

(۳۳) - احمد بن محمد بن حسن بن احمد (خلیفه نیشابوری)، تاریخ نیشابور، ص ۱۱۷، ۱۲۵ و همچنین مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۳۴۰.

(۳۴) - «فروبین» هم آمده است. عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۶.

(۳۵) - عطاردی می‌نویسد: در آن منزل چشمه‌ای بود که آب آن خشک شده بود، همان مأخذ، ص ۸۶.

(۳۶) - عطاردی می‌نویسد: حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کنند، همان مأخذ، ص ۸۶.

ص: ۱۳۳

شد و در خارج آن چشمه حوضی بود که آب، از آن چشمه فرود می‌آمد و در آن حوض می‌ریخت. حضرت رضا علیه السلام در میان حوض رفت و غسل کرد و سپس بر کنار حوض نماز گزارد و مردم علی‌الاقبال در آن حوض می‌آمدند و غسل می‌کردند و از آن آب به جهت تیمّن و تبرک می‌خوردند و بر کنار آن حوض نماز می‌گزارند و حاجت‌های خود را از خدا می‌خواستند و برآورده می‌شد و آن چشمه به چشمه کهلان معروف است و از آن زمان تا به حال مردم روی به آن چشمه

می‌آورند و به آب آن چشمه استسفا می‌کنند. «۳۷» بنابر آنچه مورخان معاصر ذکر کرده‌اند، این چشمه که بعد از آن به حمام رضا علیه السلام معروف شد همچنان در شهر نیشابور وجود دارد.

#### قدمگاه نیشابور

در فاصله بیست و شش کیلومتری شهر کنونی نیشابور منطقه‌ای موسوم به قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام است که بر اثر کثرت استعمال به قدمگاه معروف شده است. صاحب تحفة الرضویة می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از نیشابور خارج شد، در راه به چشمه آبی رسید و در کنار آن چشمه سنگی بود، حضرت بر روی آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول شد، نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ظاهر گشت و الحال آن سنگ را بریده و به دیوار نصب کرده‌اند و بقعه‌ای برای آن ساخته‌اند و شعری در این باره از خواجه شیراز شیخ حافظ است که گفت:

در زمینی که نشان کف پای تو بود      سالها سجده صاحب‌نظران خواهد بود

صاحب تحفة الرضویة می‌افزاید: نگارنده آن محل را که هم اکنون به قدمگاه معروف است زیارت کرده و نظیر همان سنگ و همان نقش را در مقبره امامزاده محمد محروق در خارج از شهر نیشابور دیده و ممکن است چنین اتفاقی در آن حوالی نیز افتاده و بعدها آن را در مقبره مزبور گذاشته و به دیوار نصب کرده باشند. «۳۸»

---

(۳۷) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۱۱؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۴.

(۳۸) - بسطامی، تحفة الرضویة، ص ۱۹۰.

ص: ۱۳۴

صاحب تاریخ نائین معتقد است که این قدمگاهها و آثاری که از نقش پای حضرت بر روی سنگ است نقشی است که به عنوان یادبود آن حضرت بر روی سنگ حک کرده‌اند. «۳۹»

صاحب تحفة الرضویة می‌نویسد: در قدمگاه روزی حضرت وارد شد و طلب انگور کرد، باغبانی گفت حالا فصل زمستان است و انگور در باغهای ما یافت نمی‌شود و ما از شدت سرما موها را زیر خاک پنهان کرده‌ایم. حضرت فرمود به باغ برو و قدرت خدا را مشاهده کن. آن مرد به باغ آمد دید که سرتاسر تمام درختان سبز و خرم و پر از میوه است. متحیر شد و چون دانست این از کرامت حضرت است خواست انکار کند تا حضرت را در نزد دیگران شرمسار سازد، به دروغ اطلاع داد که در

باغ انگوری یافت نشد. حضرت متغیر گشت و عازم حرکت شد و نفرین کرد که خدا تو و باغت را بسوزاند. آن بیچاره به مجرد این که وارد باغ شد، صاعقه از آسمان فرود آمد، او و باغش را به صورت تلی خاکستر درآورد. «۴۰» ذکر این ماجرا را در منابع معتبر نیافتیم ولی احتمالاً منشأ نقل، تاریخ نائین و تحفة الرضویة و نیز حکایتی است که در بحر الانساب مضبوط است. با این تفاوت که صاحب بحر الانساب این واقعه را بعد از خروج حضرت از نیشابور ذکر نمی‌کند و علاوه بر این می‌نویسد: آن روز دهم تیرماه قدیم بود. «۴۱»

ماجرای طبابت امام رضا علیه السلام در رباط سعد

واقعه دیگری که در حوالی نیشابور روی داد، معالجه مردی است که قدرت تکلم خود را بر اثر حادثه‌ای از دست داده بود که سرانجام با طبابت حضرت رضا علیه السلام شفا یافت. شرح این حادثه شنیدنی به قرار ذیل است:

ابو احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف به صفوان نقل کرده است که قافله‌ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان (نهاد)، دزدهایی که در کوه کرمان ساکن بودند (کوه قفص) بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال متهم کرده بودند نگاه داشتند

---

(۳۹) - بلاغی، تاریخ نائین، ص ۲۳۰.

(۴۰) - بسطامی، تحفة الرضویة، ص ۱۹۰.

(۴۱) - یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۴-۱۰۳.

ص: ۱۳۵

و مدتی در دست ایشان باقی بود. او را به انواع صدمات (شکنجه‌ها) عذاب کردند تا بلکه خود را از ایشان به مال بخرد. او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از برف کردند و (دست و پای او را) بستند. (در میان کاروان) زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بند رها ساخت. او فرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به طوری که قدرت تکلم نداشت، (هنگامی که) به خراسان رفت شنید حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او می‌گوید، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان وارد شده است و از او درباره ناخوشی خود سؤال کن تا این که تو را به دوایی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی. آن مرد گفت من در خواب دیدم که قصد آن بزرگوار را دارم و به او از آنچه بر من آمده شکایت بردم و او را از ناخوشی خود آگاه ساختم، فرمود: زیره و ستر (که به فارسی «آویشن» گویند) و نیز نمک را گرفته و می‌کوبی و دو یا سه مرتبه بر دهان خود می‌ریزی، عافیت می‌یابی، پس آن مرد از خواب بیدار شد و به آنچه در خواب دیده بود فکر نکرد (عمل نکرد) و به خلق اظهار نداشت تا این که به دروازه نیشابور وارد شد. به او گفتند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از نیشابور کوچ کرده و در «رباط سعد» است.

پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کند و امر خود را عرضه دارد، تا این که به او دارویی دهد که به مرضش نفعی بخشد.

با این قصد به رباط سعد رفت و بر آن بزرگوار وارد شد و به گونه‌ای اظهار کرد یا بن رسول الله امر چنین و چنان است و دهان و زبان من فاسد شده و بر سخن گفتن قادر نیستم، مگر به زحمت به من دارویی تعلیم فرما که نفعی بخشد. آن بزرگوار فرمود:

آیا من در خواب تو را تعلیم ندادم؟ برو و آن دارویی را که به تو تعلیم دادم استعمال کن. آن مرد اظهار داشت، یا بن رسول الله چگونه است تا اگر آن را اعاده فرمایی؟ آن جناب فرمود: زیره و ستر (آویشن) و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه بار بر دهان خود بریز که بزودی عافیت یابی. آن مرد گوید آن دوايي را که آن بزرگوار فرمود استعمال کردم و عافیت یافتم. ابو حامد احمد بن علی بن حسین ثعالبی گوید من از ابو احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف به صفوان شنیدم که می‌گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم. «۴۲»

---

(۴۲) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۹ - ۴۵۸؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۳؛

ص: ۱۳۶

امام رضا علیه السلام بعد از نیشابور به سمت طوس حرکت کرد، در طول مسیر نیشابور به طوس گزارشهایی ثبت شده که می‌توان مسیر حضرت را به طوس تعیین کرد.

قدمگاه امام رضا علیه السلام احتمالا اولین منزل و یا توقفگاه در این مسیر به شمار می‌رفته و همچنین رباط سعد که بدرستی امروزه مکان و محل آن برای ما روشن نیست.

علاوه بر این دو منطقه، مورخان از «قرية الحمراء» یاد می‌کنند که به نظر می‌رسد همان ده سرخ باشد و امروزه در جنوب مشهد واقع شده است و همچنین کوه‌سنگی نیز در مسیر راه طوس قدیم قرار داشته که از این مناطق یاد شده است.

هنگامی که حضرت وارد طوس شد در نوقان که بخشی از طوس قدیم به شمار می‌آمد فرود آمد. در آنجا دهکده‌ای به نام سناباد «بردعه» بود و حمید بن قحطبه در آن منزل داشت و بنابر دعوت و احتمالا اصرار او، امام و همراهان وی در آن مکان مقام کردند. قبل از پرداختن به این مناطق لازم است اطلاعاتی درباره شهر طوس و جغرافیای آن به دست آوریم.

طوس

شهر طوس در ده فرسخی نیشابور واقع شده و اصطخری شهر قدیمی طوس را مشتمل بر رادکان، طابران، بزدغور «۴۳» و نوقان می‌داند. شهر طابران و نوقان مهمتر و بزرگتر از دو شهر دیگر بودند «۴۴» و بنابر گفته یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند. «۴۵»

منابع تاریخی، بانی این شهر را طوس بن نوذر نوشته‌اند و به گفته بلاذری در فتوح البلدان و اعثم کوفی در الفتوح شهر طوس در عهد خلیفه سوم توسط عبد الله بن خازم و یزید بن سالم با صلح گشوده شد. «۴۶»

---

مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۱۲-۱۱۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۱۸.

(۴۳) - بزدغه هم آمده است.

(۴۴) - یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/ ۱۸۰.

(۴۵) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵.

(۴۶) - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۸-۲۸۷؛ اعثم کوفی، الفتوح، (چاپ بمبئی)، ص ۸۵.

ص: ۱۳۷

به فاصله دو منزلگاه چاپاری از طوس، باغ بزرگی در دهکده سناباد وجود داشت که متعلق به حمید بن قحطبه بود. وی از طرف هارون الرشید حاکم آنجا بود و هنگامی که هارون در طوس درگذشت در همان باغ دفن شد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفری که از مدینه آغاز شده بود هنگامی که وارد طوس شد در سناباد و در باغ حمید بن قحطبه فرود آمد جایی که سرانجام در آن به دستور مأمون مسموم شد و به شهادت رسید و پیشگویی آن حضرت که فرموده بود، «در کنار گور هارون دفن خواهم شد.» «۴۷» جامه عمل پوشید. از زمانی که حضرت رضا علیه السلام در سناباد به خاک سپرده شد نام آنجا به مشهد مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام تغییر یافت و به جهت کثرت استعمال آن را تنها «مشهد» می‌نامند.

مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام، در دهکده سناباد که به بزدغه یا متقب «۴۸» که به معنی سوراخ و روزنه است معروف بود و به گفته لسترنج احتمالاً این کلمه به خاطر روزنه‌هایی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده است و نوقان یا نوگان که امروزه نیز نام محله‌ای از خراسان است، در قرن سوم بنابر گفته یعقوبی در البلدان از طابران بزرگتر بوده و به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی که به سایر نواحی صادر می‌شده شهرت داشته است. در کنار مشهد امام رضا علیه السلام در سناباد بنابر گفته ابن حوقل قلعه بسیار محکمی بنا شده بود که در آنجا عده‌ای معتکف می‌شدند. «۴۹»

مقدسی می‌نویسد: امیر قائق عمید الدوله، گرد قبر حضرت امام رضا علیه السلام مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه‌تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده بود. ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ هـ. ق از مشهد مقدس زیارت کرده می‌نویسد: مشهد امام رضا علیه السلام قبر

---

(۴۷) - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ص ۱۰۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲ / ۴۴۹؛ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۸ و سایر منابع.

(۴۸) - مثقب: آلتی که با آن چیزی را سوراخ کنند، «مثقوب»: سوراخ شده، سوراخدار. (فرهنگ عمید).

(۴۹) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۷؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۶۹.

ص: ۱۳۸

بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه‌ای است که مدرسه و مسجدی در آن وجود دارد و این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشیده‌اند. از سقف مقبره قندیل‌های نقره آویزان است. آستان در قبر هم از نقره است. پرده ابریشم زردوزی از در آویخته و داخل بقعه با فرشهای گوناگون مفروش گردیده است. روبروی قبر امام رضا علیه السلام، قبر هارون الرشید واقع شده که آن هم ضریحی دارد و شمعدانها روی قبر گذاشته‌اند و مردم، مغرب گور وی را به علامت شمعدانها که دارد بازمی‌شناسند. هنگامی که شیعیان «۵۰» وارد بقعه می‌شوند قبر هارون را به لگد می‌زنند و به امام رضا علیه السلام سلام می‌فرستند. «۵۱»

بنا به گفته لسترنج، حمد الله مستوفی در قرن هشتم از اولین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تا کنون آنجا را همچنان مشهد، یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می‌نامند. قزوینی در آثار البلاد می‌نویسد: امام رضا علیه السلام و هارون الرشید هر دو در زیر یک گنبد مدفون شده‌اند ولی مأمون حيله‌ای به کار برده و به دستور او هارون الرشید را در قبری مدفون کرده‌اند که به نام حضرت رضا است و حضرت رضا علیه السلام را در قبری مدفون ساخته‌اند که به نام هارون است، اما اهالی سناباد که از شیعیان‌اند، قبری را که معتقدند متعلق به حضرت است کاملاً آراسته‌اند. «۵۲»

ورود حضرت علیه السلام به ده سرخ

ده سرخ یا قرية الحمراء نام دهکده‌ای است که در مسیر راه نیشابور به طوس قرار داشته است. این منطقه که هم اکنون به فاصله تقریبی ۵۵ کیلومتری قدمگاه است در

---

(۵۰) - در متن «رافضیان» آمده است.

(۵۱) - ابن بطوطه، سفرنامه، ۱/ ۴۴۱.

(۵۲) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۶-۴۱۵؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۸۶؛ قزوینی، آثار البلاد، ۲/ ۲۶۲؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۵۲.

ص: ۱۳۹

شمال شاه‌تقی در جاده خاکی واقع است. «۵۳»

بنابر روایت عبد السلام بن صالح هروی، حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت و نزدیک قریه حمراء (ده سرخ) رسید. وی می‌گوید به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردند، یا بن رسول الله، آفتاب از دایره نصف النهار گذشت و وقت نماز ظهر شد، آیا نماز نمی‌گزاری؟ آن جناب فرود آمد و فرمود آب بیاورید، عرض کردند آب با ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد، آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن آب تا کنون باقی است. «۵۴»

عبور حضرت علیه السلام از کوه سنگ تراشان (کوه‌سنگی)

در جنوب مشهد، کوهی است که به کوه‌سنگی معروف است و این همان کوهی است که حضرت رضا علیه السلام هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس به آن تکیه کردند و دعا فرمودند که خداوند به آن برکت دهد. «۵۵»

این کوه دارای سنگهای سیاه رنگی است که ذکر آن در منابع قدیم نیز آمده است.

یعقوبی در البلدان می‌نویسد: در نوقان (بخشی از شهر قدیمی طوس) کوهی است که در آنجا به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی می‌پردازند و به سایر نواحی صادر می‌کنند «۵۶» و امروزه نیز کسانی که به مشهد مقدس می‌روند از صنایع دستی مشهد

---

(۵۳) - ر. ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۴ و ۵. «ده سرخ» دهی است بین نیشابور و مشهد و نیم فرسخی شریف‌آباد.

(۵۴) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۷۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۱۳؛ ابو القاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲/ ۱۸۷.

(۵۵) - مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۱۳ و همچنین عمادزاده، زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱ / ۶۳؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۷۵؛ بدیع‌نگار، مشهد الرضا، ص ۴؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۲ / ۱۸۸؛ ابن صباغ، فصول المهمّة فی معرفة الائمة، ص ۲۶۰.

(۵۶) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵ به نقل از یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۷.

ص: ۱۴۰

که اشیای سنگی است، دیدن می‌کنند.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به حوالی سناباد رسید به کوهی که از آن دیگ سنگی می‌تراشند تکیه داد و اظهار داشت: پروردگارا! این کوه را برکت ده و نافع به حال مردم گردان و طعام در ظرفی را که از این کوه تراشیده می‌شود مبارک گردان و دستور داد تا برای تهیه غذا از آن کوه دیگها بتراشند و فرمود: آنچه من تناول می‌کنم باید طبخ نشود مگر در این دیگهای سنگی و آن حضرت آهسته غذا می‌خورد و کم تناول می‌فرمود.

از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای آن حضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود. «۵۷»

ورود امام رضا علیه السلام به طوس (نوقان، دهکده سناباد)

بنابر نوشته مورخان هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد طوس شد در ناحیه نوقان که از مستملکات حمید بن قحطبه طائی به شمار می‌آمد و در منزل وی که باغ بزرگی بود اقامت کرد. مقبره هارونیه که گور هارون الرشید در آن قرار داشت، در باغ حمید بن قحطبه طائی بود، «۵۸» جایی که حضرت پیش از این بارها درباره آن سخن گفته بود. «۵۹» شیخ صدوق در این باره می‌نویسد:

حضرت علیه السلام داخل خانه حمید بن قحطبه طائی شد و نزد قبر هارون الرشید رفت، پس از آن با دست مبارک خطی به یک طرف قبر کشید، فرمود: این موضع تربت من است و من در اینجا مدفون خواهم شد و بزودی حق تعالی این مکان را

---

(۵۷) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۱۳؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۷؛ عمادزاده، زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱ / ۶۳، ۱۹۰، ۱۹۱.

(۵۸) - حمید بن قحطبه طائی در زمان هارون الرشید از حکام خراسان بود، به: ابن محمود گردیزی، زین الاخبار، ص ۲۷۷ مراجعه فرمایید.

(۵۹) - مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۱؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ۲ / ۱۹۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲ / ۴۴۹؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۴۷۳؛ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۸.

ص: ۱۴۱

محل تردد شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد. به خدا سوگند اگر شیعه‌ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد شفاعت ما اهل بیت و غفران و رحمت خداوند بر او واجب شود. سپس روی مبارک را به قبله کرد و نماز گزارد و دعا نمود و چون فارغ شد سر مبارک را به سجده گذاشت و سجده‌ای طولانی کرد که من (راوی) پانصد تسبیح از آن جناب را شمردم، پس از آن مراجعت کرد. «۶۰»

شیخ صدوق به نقل از یاسر خادم ادامه می‌دهد که چون حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در قصر حمید بن قحطبه وارد شد، جامه‌های خود را بکند و به حمید داد. حمید جامه‌ها را به کنیز خود سپرد تا آنها را بشوید، طولی نکشید که کنیز با رقع‌ای در دست بازگشت و گفت این رقع‌ه را در یقه پیراهن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یافتیم. حمید گوید من به آن بزرگوار عرض کردم فدای وجودت شوم کنیز در یقه پیراهن مبارک رقع‌ای یافته این رقع‌ه چیست؟ فرمود: ای حمید این حرزی است که من از خود جدا نمی‌کنم. عرض کردم مرا به این حرز مشرف گردان (مرا از مضمون این حرز آگاه ساز). حضرت علیه السلام فرمود: این حرزی است که هر کس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دفع شود و از شرّ شیطان ایمن ماند، پس از آن حرز را بر حمید املا فرمود و آن حرز این است:

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله انی اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقیاً او غیر تقیّ اخذت بالله السميع البصير علی سمعک و بصرك لا سلطان لك علیّ و لا علی سمعی و لا علی بصری و لا علی شعری و لا علی بشری و لا علی لحمی و لا علی دمی و لا علی مخی و لا علی عصبی و لا علی عظامی و لا علی اهلی و لا علی مالی و لا علی ما رزقنی ربی سترت بینی و بینک، بستر النبوة الذی استتر به انبیاء الله من سلطان الفراعنة جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسرافیل من ورائی و محمد صلی الله علیه و آله امامی و الله مطلع علیّ یمنعک عنی و یمنع الشیطان منی اللهم لا یغلب جهله انا تک ان یستفزنی و یستخفنی التجأت اللهم الیک التجأت اللهم الیک التجأت. «۶۱»

---

(۶۰) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۸ - ۳۷۷.

(۶۱) - صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۸، همچنین با کمی اختلاف شیخ عباس قمی، منتهی

ص: ۱۴۲

ابن شهر آشوب، به نقل از موسی بن سیار می‌نویسد: من با حضرت رضا علیه السلام همراه بودم هنگامی که به دیوارهای طوس رسیدیم، صدای شیون به گوش رسید، به سوی آن رفتم، جنازه‌ای مشاهده کردم. در این هنگام مولایم حضرت رضا علیه السلام از مرکب فرود آمد و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کرد. «۶۲»

صاحب بحر الانساب نیز گزارشی از ورود حضرت رضا علیه السلام به طوس ذکر می‌کند که بر اساس آن مأمون به همراه بزرگان و امیران به استقبال حضرت آمدند و می‌نویسد از حضرت در این شهر معجزاتی روایت کرده‌اند که انگیزه‌ای برای قتل امام توسط مأمون شد. ولی گزارش بحر الانساب از طوس علاوه بر تناقض تاریخی دارای جنبه‌های افسانه‌ای و مبالغه‌آمیز است. او می‌نویسد:

چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ... به شهر طوس رسید مأمون الرشید علیه اللعنه شاد شد بفرمود: تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا جمله به استقبال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بیرون رفتند چون به نزدیک حضرت رسیدند، جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای حضرت امام را بوسیدند وی را با اعزاز و جلالت به شهر طوس درآوردند، اما آن روز که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به شهر طوس قدم نهاد، دوازده هزار لال و کر و شل و مفلوج شفا یافتند (?) و هر روز خلق عالم از اطراف و جوانب می‌آمدند و کمال و فضل و بلاغت آن حضرت سلطان دین را می‌دیدند و هر روز دوازده هزار کر و کور و شل و لال، شفا می‌یافتند (?) آخر الامر مأمون الرشید علیه اللعنه کینه حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره و تدبیر خواست که حضرت امام معصوم را شهید کند، نتوانست اما آن ملعون چند شیر داشت در شیرخانه و هر کس را که آن حرامزاده غضب می‌کرد و به شیرخانه فرستادی و ... «۶۳»

---

الآمال، ص ۳۲۴.

(۶۲) - عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام ۱/ ۲۰۷ به نقل از ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۲/ ۳۹۶.

(۶۳) - یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۷-۱۰۴.

ص: ۱۴۳

راه نیشابور به سرخس

بنابر گفته یعقوبی در البلدان (۲۷۸ هجری) راه نیشابور به مرو ده منزل و تا هرات ده منزل و نیز از نیشابور تا دامغان ده منزل و از این شهر به طرف شاهراه و سرخس شش منزل است. «۶۴» منزل اول آن قصر الریح است که آن را در فارسی دزباد «۶۵» گویند و از قصر الریح تا خاکسار و از آنجا تا مزدوران (و سپس تا سرخس). «۶۶» مقدسی مزدوران را از دهات

سرخس نام می‌برد که گردنه معروفی به همین نام دارد. در مزدوران غباری است که گفته می‌شود انتهای آن دیده نشده است. «۶۷»

ابن رسته در الاعلاق النفیسة (۲۹۰ هجری) از نیشابور تا سرخس را شش منزل می‌شمارد، اولین منزل از نیشابور تا فغیس (Faqhis) - ۸۶ پنج فرسخ و از آنجا تا حمراء نیز پنج فرسخ است. حمراء قریه‌ای است در کوه و به علّت سرخ بودن صخره‌های اطراف آن و خاک و دیوارهایش به حمراء نامگذاری شده و به آن دزسرخ «۶۹» هم می‌گویند. (در منابع ایران باستان، راه قدیمی نیشابور به سرخس را پس از گذشتن از کوه ریوند یا بینالود و از طریق طوس و سناباد به سرخس و از آنجا به مرو ذکر کرده‌اند. «۷۰» از حمراء (دزسرخ) به بردع (Barda) می‌رسند که به آن المثقب هم گفته‌اند و از آنجا به شهر طوس می‌روند. «۷۱» اصطخری در مسالک الممالک (۳۴۰ هجری) مسافت شهر نیشابور را به سرخس شش منزل و از نیشابور تا سرحدّ نیشابور، دیه کردان (ده کردان) که در حدود قومس است و نزدیک اسداباد، هفت منزل و از دیه کردان تا دامغان پنج منزل و از نیشابور در مسیر سرخس تا مرو را دوازده منزل می‌شمارد. «۷۲» صاحب کتاب انس المهیج و

---

(۶۴) - یعقوبی، البلدان، ص ۵۴.

(۶۵) - «ده باد» و «دیزباد» هم آمده است.

(۶۶) - یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.

(۶۷) - احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۹ به نقل از مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳ - ۳۱۲.

(۶۸) - ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۲۶؛ دایرة المعارف اسلام، ۴ / ۱۰۲۸.

(۶۹) - ده سرخ.

(۷۰) - ایرانشهر، نشریه یونسکو، ۲ / ۱۴۶۵.

(۷۱) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۰۱.

(۷۲) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۲.

ص: ۱۴۴

حدائق الفرج که یک اثر قدیمی و با ارزش در مسالک و ممالک و مساحت بین شهرها است، مسافت نیشابور تا طوس را در سمت شرق سه مرحله و از نیشابور تا قاین را قریب نه مرحله و از آنجا تا هرات را هشت مرحله و از نیشابور تا سرخس را شش فرسخ و از سرخس تا مرو را پنج روز می‌شمارد. «۷۳» راه قدیمی نیشابور به هرات که در مسیر راه نیشابور به طوس

و مرو بود برابر گفته صاحب تاریخ نیشابور، از راه دیزباد (ده باد) و ولایت اسفند (اسفنج، سنج) به رباط سنگ بست که امروزه نیز به همین نام مشهور است منتهی می‌شد.

دیزباد (دزباد، ده باد) ده خاکستر بوده که گاهی در متون قدیمی نام آن را خاستر نیز نوشته‌اند بعد از آن منزلگاه «رباط بدیعی» بوده که در فاصله بین دیزباد و فرهادگرد قرار داشته و شاید این همان رباطی باشد که به روایت عبد الغافر صاحب سیاق التواریخ، حسان منیعی بانی مدرسه منیعی نیشابور، آن را در حوالی دیزباد ساخته است. منزلگاه بعدی پس از رباط بدیعی، رباط سنگ بست است که در متون از آن به سنج بست «۷۴» هم یاد شده است.

به گفته صاحب تاریخ نیشابور، رباط سنگ بست را به نام قریه‌ای که این رباط در آنجا ساخته شده نامگذاری کرده‌اند. در این محل راههای نیشابور و هرات و طوس و مرو با هم تلاقی می‌کردند و از نظر سوق الجیشی و بازرگانی این قریه دارای اهمیت زیادی بوده است. به همین دلیل سلطان محمود غزنوی لشکرگاه و پایگاه نظامی خود را در این مکان قرار داد و در آن قریه رباطی برای رسیدن به سرخس و مرو ساخت.

اولین منزلگاه بعد از سنگ بست، «رباط چاه» بود که این رباط، در نزدیکی کشف رود قرار داشت و فاصله آن از رباط سنگ بست تا رباط چاه پنج فرسخ ذکر شده است. این رباط نیز به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شده و ابو اسحاق کرامی نیشابوری، رئیس فرقه کرامیان آن را بنا کرده است. در آن ناحیه رباط دیگری نیز وجود دارد که «رباط ماهی» نامیده می‌شود، پس از رباط ماهی، «رباط توران» و

---

(۷۳) - به نقل از مؤیدی ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۶۷. مقایسه کنید با: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۱۶.

(۷۴) - معرب «سنگ بست» است.

ص: ۱۴۵

بعد از آن «رباط آب‌گینه» است. حمد الله مستوفی فاصله رباط آب‌گینه را تا سرخس شش فرسخ ذکر کرده است و آن دره گذار احتمال می‌دهد که این رباط همان «رباط شرف» باشد که اکنون ویرانه‌های آن با ایوانهای رفیع در جاده سرخس دیده می‌شود. این رباط در شش فرسخی سرخس واقع شده است. «۷۵»

سرخس

سرخس را دو گونه تلفظ کرده‌اند، سرخس و سرخس. «۷۶» در لغتنامه‌ها، واژه سرخس را، به گیاهی که دارای ساقه‌های زیرزمینی و نوعی گیاه دارویی معنی کرده‌اند. «۷۷» سرخس یکی از شهرهای قدیمی ایران است که گروهی بنیانگذار آن را کیکاووس نوشته‌اند. او زمینی را به سرخس پسر گودرز به اقطاع داد و سرخس در آنجا شهری بنا نهاد که سرخس نامیده

شد. «۷۸» گروهی بنیانگذار آن را «کیکاووس» یا «افراسیاب ذو القرنین» دانسته‌اند. «۷۹» شهر سرخس در زمان خلافت عثمان توسط عبد الله بن خازم سلمی فتح شد. «۸۰» اصطخری در مسالک الممالک و جیهانی در اشکال العالم می‌نویسند:

سرخس شهری است میان مرو و نیشابور در زمین «هامون» بدان جا آب روان نیست. مگر آب جوی هرات که در سالی چند روز آنجا رسد و جمله ایشان، از آب باران است و برکه‌ها از آب چاه و آن (سرخس) شهری است که در بزرگی یک نیمه «مرو» باشد. و به غایت آبادان است و نعمتهای فراخ، هوای آن تندرست‌تر است و بیشتر نواحی آن مرغزار و آن را دیه‌های اندک و گرداگرد آن اعراب باشند، خداوندان شتر، و آبهای ایشان از چاه است و آسیاب ایشان بر چهارپایان از شتر و

---

(۷۵) - مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴.

(۷۶) - احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۰۵ به نقل از یاقوت، معجم الادباء، ۱۷ / ۲۳۲ و ۱۳ / ۷۶.

(۷۷) - نگاه کنید به: لغتنامه دهخدا و برهان قاطع، ماده «سرخس».

(۷۸) - یاقوت، معجم البلدان، ۱ / ۷۲؛ قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۹.

(۷۹) - احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۰.

(۸۰) - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷؛ طبری، تاریخ طبری، ۶ / ۴۷؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ اعثم کوفی، الفتوح، (چاپ بمبئی)، ص ۸۵.

ص: ۱۴۶

گاو و بناهای ایشان از گل است. «۸۱»

یعقوبی در البلدان، سرخس را سرزمینی با شکوه و شهری بزرگ که در بیابانی ریگزار واقع شده است توصیف می‌کند. وی می‌نویسد: مردمی به هم آمیخته (از نژاد عرب و فارس) در آن سکونت دارند عبد الله بن خازم سلمی در خلافت عثمان همان زمان که از طرف «عبد الله بن کریز» مأمور بود آن را فتح کرد و آب مشروب اهالی از چاهها است و نهری و چشمه‌ای ندارد. «۸۲»

لسترنج می‌نویسد: شهر سرخس در کنار کوتاهترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل شرقی رودخانه مشهد واقع است. این رودخانه را امروز «تجد» گویند، ظاهراً جغرافی‌نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده‌اند.

این رودخانه از باتلاقهای حوالی «کوچان» برمی‌خیزد و نخست به سمت جنوب خاوری جریان می‌یابد و از مشهد می‌گذرد و پس از آن که قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخه بزرگی به نام رود هرات به آن ملحق شده و سپس به

سمت شمال جاری می‌شود و به سرخس می‌رود و مقداری که به سمت شمال پیش رفت در طول جغرافیایی ابیورد در محلی موسوم به «اجمع» در کویر فرو می‌رود و آنجا نیزار و بیشه است. سرخس در قرن چهارم ه. ق شهری بزرگ و به اندازه نصف مرو بود و آب و هوایی خوش داشت در چراگاههایش شتر و گوسفند بسیار بود و چون آب فراوان نداشت کشتزارهایش اندک بود. مقدسی گوید:

سرخس مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه‌اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید: سرخس شهری است بزرگ و پرجمعیت و اهالی آن در ساختن دستارها و مقنعه‌های زردوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آنها به ممالک دیگر صادر می‌شود. در قرن هشتم حمد الله مستوفی درباره سرخس می‌گوید: دورباروش (دور بارویش) پنج هزار گام است و قلعه‌ای محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رودخانه‌ای است که از «هری» به طوس می‌آید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌هایش انگور و خربزه نیکو است. «۸۳» امروز سرخس، در مرز ایران و

---

(۸۱) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۱؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۶۹.

(۸۲) - یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.

(۸۳) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲ - ۴۲۱؛ ابن رسته، الاعلاق -

ص: ۱۴۷

روسیه است، سرخس قدیم در سمت راست «هری رود» است که جزو قلمرو شوروی سابق، و سرخس جدید در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است. «۸۴»

کتاب سرخس دیروز و امروز می‌نویسد: سرخس امروز بخش وسیعی است از شهرستان مشهد در منتهی الیه شمال شرقی استان خراسان مشتمل بر چهار دهستان به نام سرخس، کندکلی، مزدوران و قلعه قصاب. قدیمی‌ترین کانون مسکونی آن یعنی سرخس زمانی بسیار آبادان و معروف بوده و زمانی دیگر خراب و گمنام شده است. «۸۵»

شرایط اقلیمی خراسان ایجاب می‌کرد که راههای شرقی و غربی از ناحیه سرخس بگذرد، زیرا مرکز خراسان شمالی را صحراهای خشک فراگرفته بود که بخشهای آباد را در شرق و غرب آن از هم جدا می‌کرد. سرخس مدخل بخش غربی در حد فاصل بین مرو و نیشابور واقع بود. برای کاروانیانی که از مرو به سوی غرب خراسان می‌آمدند و دشواریهای عبور از صحرای خشک بین این دو شهر را تحمل کرده بودند، سرخس نقطه امیدی به شمار می‌آمد. چه این شهر در لبه نیمه خشک خراسان غربی قرار داشت و لااقل از برکت رودی که ایامی از سال را آب شیرین داشت بهره‌مند بود. کاروانیان هنگام ورود به سرخس به دریانوردانی شبیه بودند که پس از طی دریای بیکران به ساحل نیمه‌خشکی پا می‌گذاشتند و به امید رسیدن به سرزمینی پر نعمت شادمانیها می‌کردند، لذا سرخس یا دروازه خراسان غربی با این که از دیرباز بسیار فراخ نعمت نبوده ولی به

چشم تازه‌واردانی که از شرق سرخس می‌آمدند آرامش دهنده و امیدبخش بوده است. مرو هم از شمال شرقی سرخس برای مسافرینی که از شرق به غرب خراسان می‌رفتند همین‌گونه جلوه می‌کرد. این امتیازهای نسبی جغرافیایی سبب شده است که از دورترین ازمه تاریخی راههای ارتباطی خراسان به سوی نواحی که در این دو شهر واقعند گرایش پیدا کند و آنها را

---

- النفیسة، ص ۷۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۲۳، ۴۳۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۲، ۳۱۴؛ قزوینی، آثار البلاد، ۲/ ۲۶۱؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۷۹.

(۸۴) - احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۶.

(۸۵) - عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، پیشگفتار مؤلف، ص الف.

ص: ۱۴۸

شاهد وقایع بسیاری از تاریخ این سرزمین بداند. «۸۶»

بنابر نقل گریشمن سرخس در چهار راه اقوام قرار گرفته بود. «۸۷» ابن فضلان که در سال ۳۰۹ هجری از سرخس دیدن کرده، این شهر را با اهمیت توصیف کرده است. «۸۸»

آثار تاریخی سرخس

سرخس دارای بناهای تاریخی و قدیمی است که ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت نخواهد بود. این آثار عبارتند از: مقبره لقمان بابا که از آثار دوره سلجوقیان است. و دیگر رباط شرف که منزلگاه قدیمی این رباط «اوکینه» یا «آبگینه» است. بارویی قدیمی به جا مانده از دوران قاجاریه نیز در سرخس وجود دارد که معروف به «قلعه ناصری» است. «۸۹»

ورود امام رضا علیه السلام به سرخس و ماجرای زندانی شدن آن حضرت علیه السلام

یکی از نشانه‌های پذیرش تحمیلی ولایتعهدی از سوی امام علیه السلام حادثه حبس و زندانی شدن آن حضرت علیه السلام در سرخس است. متأسفانه منابع اولیه اطلاعات کافی در مورد چگونگی حبس امام علیه السلام در سرخس نداده‌اند و این موضوع کمتر مورد اظهار نظر گذشتگان قرار گرفته و در تذکره‌های اخیر نیز در این باره مطلبی نیافتم تا بر اطلاعات اولیه چیزی بیفزایم. در مجموع - چنان که در گذشته نیز اشاره شد - حضرت در هر فرصت مناسب به افشای ماهیت حکومت عباسی و پذیرش تحمیلی ولایتعهدی خود و مسافرتش به سمت مرو می‌پرداخت. واقعه‌ای که در نیشابور روی داد بی‌شک واقعه ناخوشایندی برای دستگاه حکومتی به خصوص عباسیان متعصب به شمار می‌آمد، چرا که به رغم تلاش مأمون در انتخاب مسیر حرکت، هنگامی که حضرت به نیشابور رسید با استقبال بی‌سابقه‌ای مواجه شد و

(۸۶) - عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۵-۴.

(۸۷) - همان، ص ۴. ر.ک. به: گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۰.

(۸۸) - احمد بن فضلان، سفرنامه ابن فضلان، ص ۳-۶۲.

(۸۹) - عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۲۰-۱۳، ۱۹، ۶-۳۵.

ص: ۱۴۹

شیعیان عاشقانه در اطراف وی گرد آمدند و خواستار شنیدن حدیثی از آن حضرت شدند و حضرت با بیان حدیث «سلسله الذهب» در واقع حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه گران عباسی به مردم گوشزد کرد و شرط ورود در حصن خداوند را «امامت و ولایت» خود و خاندانش برشمرد و این موضوع خلافت و زعامت عباسیان را زیر سؤال برد.

از گزارش ابو نصر احمد بن حسین نیز که در ارتباط با خروج حضرت رضا علیه السلام از سرخس است چنین استفاده می شود که بار دیگر حضرت به این نکته که ایشان را به اجبار از کنار جدش از مدینه به سوی مرو کشانده اند و عاقبتی که در پذیرش ولایتعهدی است، اشاره کرده است.

شیخ صدوق بنا بر روایت عبد السلام بن صالح می نویسد: به در خانه ای که حضرت رضا علیه السلام در سرخس در آن حبس بود آمدم و آن بزرگوار معیل بود، من از زندانبان اذن خواستم که به حضور مبارک حضرت درآیم (زندانبان) گفت: شما را راهی به سوی او نیست. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا آن جناب در شب و روز هزار رکعت نماز می گزارد و در یک ساعت اول روز پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب نافله می گزارد و در این اوقات در جای خود نشسته است و با پروردگار خویش مناجات می کند. عبد السلام گوید: به زندانبان گفتم: از آن جناب طلب کن که در وقتی از این اوقات اذن دهد من نزد او شرفیاب شوم، زندانبان از او طلب اذن کرد و من بر او داخل شدم در حالی که آن عالی مقدار در جای نماز نشسته و متفکر بود، ابو صلت گوید من به آن جناب عرض کردم یا بن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه حکایت می کنند؟ عرض کردم از شما نقل می کنند که فرموده اید مردم بندگان ما هستند. فرمود: اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة، خدا آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است. ای ابو صلت تو شاهی که من هرگز این مطلب را نگفته ام و ابدا از هیچ یک از پدران خود نشنیده ام و تو دانی به آن ستمهایی که از این امت به ما وارد شده است و این که این گفتگوی مردم هم از قبیل آن ظلمها و ستمها است، پس روی به من کرد و فرمود: ای عبد السلام بنابر آنچه از ما حکایت می کنند اگر مردم آفریدگان ما باشند، پس از جانب کیست ما ایشان را دعوت می کنیم و بیعت می گیریم. من عرض کردم

ص: ۱۵۰

یا بن رسول الله راست می‌گویی، پس از آن فرمود: ای عبد السلام آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت، چنان که غیر تو منکر است؟ عرض کردم، معاذ الله، بلکه من اقرار دارم به امامت و ولایت شما. «۹۰»

گفتگوهای میان حضرت رضا علیه السلام و عبد السلام و پاسخ امام (آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی از برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت ...) نظریه پیشین را که در واقعه نیشابور بیان شد قوت می‌بخشد و احتمالاً این شایعات واکنشی است در برابر «انا من شروطها» که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خود را از شروط کلمه لا اله الا الله قرار داد و عاملان حکومت و دشمنان خاندان عصمت و طهارت به جفا ادعای الوهیت را به امام علیه السلام نسبت دادند. از این رو تا مدتی از سوی مقرر حکومت عباسی در مرو، حضرت را در حبس نگه داشتند و مردم را از دیدار آن حضرت منع کردند و کارگزاران عباسی منتظر رسیدن خبر و دستور العمل از سوی مرو ماندند. «۹۱»

خروج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سرخس

صاحب کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: فردی به نام احمد بن عبید حسینی می‌گوید جدّم حضرت رضا علیه السلام را تا یک منزلی سرخس بدرقه کرد و بعد، از حضرت خواست تا حدیثی که شفای قلب اوست بیان کند حضرت فرمود: لا اله الا الله حصن من است و هر کس این کلمه مبارکه را با اخلاص بگوید در حصار من وارد شده و هر کس در حصار من وارد شود ایمن خواهد بود. «۹۲»

گزارش دیگری که از خروج امام رضا علیه السلام از سرخس در منابع ذکر شده مشایعت و بدرقه‌ای است که شباهت زیادی با روایت اخیر دارد و به نظر می‌رسد منشأ این

---

(۹۰) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۷ - ۴۲۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۵۹.

(۹۱) - سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۷ - ۲۵۶.

(۹۲) - همان، ص ۵ - ۱۹۴. به نظر می‌رسد حذف ابتدای حدیث و انتساب حصن و یا حصار به حضرت رضا علیه السلام از اشتباه مؤلف در نقل حدیث باشد. مقایسه کنید با مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۶۰.

دو روایت یکی باشد. «۹۳» صاحب مسند الامام الرضا علیه السلام می‌نویسد: ابو نصر احمد بن عبید گوید: از جدّم شنیدم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمتگزاری و اداره کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون شد تا سرخس او را مشایعت کردم. پس از این که از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم اما یک منزل که از سرخس دور شدیم حضرت سر خود را از کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بنده خدا برگرد، تو وظایفت را

درباره ما انجام دادی با ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حدّ معینی ندارد. عرض کردم: به حق جدّت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد و من از خدمت شما برگردم حضرت فرمود: از من حدیث طلب می‌کنی در حالی که مرا از کنار قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و نمی‌دانم عاقبت کار من چه خواهد شد. و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد. «۹۴»

راه قدیمی سرخس به مرو

بنابر گفته یعقوبی در البلدان، راه سرخس بر جاده اعظم تا مرو شش منزل راه است که اولین منزلگاه آن «اشتر مغاک» است. منزل دوم «تلسانه» و منزل سوم «دمدانقان» و منزل چهارم «کنوکرد» و آخرین منزل مرو است.

یعقوبی می‌افزاید: املاک خاندان علی بن هشام بن فر خسرو در کنوکرد است و این منازل در میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعرض ترکان در آن متحصن می‌شوند و چه بسا ترکان بر بعضی از این منازل شبیخون بزنند. «۹۵»

---

(۹۳) - روایتی را که سحاب در زندگانی امام رضا علیه السّلام، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السّلام نقل کرده با آنچه عطاردی نوشته با تفاوت‌هایی از یک مأخذ است، اما متأسفانه مؤلف مأخذ حدیث خود را ذکر نکرده است. نگاه و تطبیق کنید: آثار و اخبار امام رضا علیه السّلام ص ۲-۹۱ را با مسند الامام الرضا علیه السّلام، ۶۱ / ۱.

(۹۴) - عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السّلام، ص ۲-۹۱.

(۹۵) - یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.

ص: ۱۵۲

اصطخری نیز در مسالک الممالک راه سرخس تا مرو را شش منزل می‌شمارد. «۹۶»

ناصر خسرو که راه سرخس تا مرو را در ده روز پیموده در سفرنامه خود می‌نویسد: دوّم جمادی الآخر به شهر سرخس رسیدیم، از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس به «رباط جعفری» و «رباط عمروی» و «رباط نعمتی» «۹۷» که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم، دوازدهم جمادی الآخر به شهر مروالروید رسیدیم. «۹۸»

مرو

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت، بنابر گفته مقدسی و یاقوت حموی، بنیانگذار مرو، اسکندر بوده است. «۹۹» شهر مرو را «مروز» هم گفته‌اند از این رو منسوب به مرو را «مروزی» می‌نامند. «۱۰۰» مرو

در واقع به دو شهر مرو علیا و مرو سفلی، یا مرو کوچک و مرو بزرگ اطلاق می‌شده است و به گفته اصطخری مرو بزرگ را «مرو شاه‌یجان» می‌خواندند و علت این بود که با مروالرود که مرو کوچک بود اشتباه نشود. «۱۰۱»

هر دو مرو (مرو شاه‌یجان و مرو رود) توسط احنف بن قیس در سال ۲۲ هجری فتح شد. «۱۰۲» حافظ ابرو در جغرافیای خود می‌نویسد: مرو از شهرهای قدیم خراسان است که در هامونی افتاده چنان که از هیچ طرف کوه ننماید و قهندز آن را طهمورث بنا نهاد و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ است. زمین مرو،

---

(۹۶) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۲.

(۹۷) - «نعمی» هم آمده است.

(۹۸) - ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۷۲.

(۹۹) - مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۹۸؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۵/ ۱۱۳.

(۱۰۰) - ر. ک. به: فرهنگ آنندراج، و برهان قاطع، ماده مرو.

(۱۰۱) - اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵.

(۱۰۲) - بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ ابن اثیر، تاریخ الکامل، ۳/ ۳۳؛ خوافی، مجمل فصیحی، ۱/ ۱۳۱. فتح مرو را به هاشم بن نعمان باهلی که در زمان عثمان و در سال سی و یک از طرف عبد الله بن عامر برای این کار گماشته شده بود نیز نسبت داده‌اند.

ص: ۱۵۳

شوره‌ناک، و ریگ بوم است و زراعت خوب آید. «۱۰۳»

لسترنج درباره شهر مرو می‌نویسد: مرو در امتداد مرغاب یا «مرو رود» واقع است، این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر شده و به مرو کوچک می‌رسد و از آنجا به سمت شمال منحرف و به طرف مرو بزرگ می‌رود و در آنجا به نه‌های بسیاری منشعب شده و بالاخره در ریگستان «بیابان غز» ناپدید می‌شود. این ریگستان با مرداب تجند یا رودخانه هرات در یک عرض جغرافیایی قرار دارد ولی هفتاد میل در سمت خاوری آن است. علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع است ربع مرو، شامل نقاطی نیز می‌باشد که در مسیر شاهراه بزرگ خراسان آن سوی مرو، شمال خاوری رود جیحون در آمل یعنی معبر راهی که به بخارا می‌رود واقع‌اند. اسم مرغاب (بضم و یا فتح میم) چنان که ابن حوقل گوید در اصل «مرو آب» بوده، ولی اصطخری می‌نویسد: مرغاب اسم محلی است که آن رود از آنجا سرچشمه می‌گیرد.

مقدسی که مرغاب را رود مروین یعنی رود دو مرو نامیده، می‌نویسد: این رود تا مرو علیا (مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (مرو بزرگ) می‌رود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را با سدّی که از چوب تدارک شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سدّ می‌ایستاد. «۱۰۴» مرو بزرگ که به «مرو شاهجان» معروف بود معرب «شاهگان» فارسی است و به معنی شاهانه و شاهوار است. یاقوت و بعضی از نویسندگان دیگر معتقدند که شاهجان به معنی «جان شاه» است. مرو بزرگ چنان که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی می‌گویند مشتمل بود بر قلعه داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و به اندازه یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومه پهناوری واقع بود که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده می‌شد. دروازه‌ها موسوم بودند به «دروازه شهر» (در جنوب باختری) که بر سر راه

---

(۱۰۳) - حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان (هرات)، ص ۶۱. و همچنین اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵.

(۱۰۴) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴-۴۲۳؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱-۲۶۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۵؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۱-۳۳۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ۲/ ۷۷۷؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۱۴.

ص: ۱۵۴

سرخس قرار داشت، دروازه «سنجان» (در جنوب خاوری) که به حومه بنی ماهان و نهر اسعدی می‌رفت، دروازه «در مسکان» (در شمال خاوری) که از آنجا به ما وراء النهر منتهی می‌شد و بالاخره دروازه «بالین» (در شمال باختری).

مرو در قرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از «مسجد قلعه» که آن را مسجد بنی ماهان می‌گفتند، «مسجد کهنه» که جلو دروازه سرخس بود، «مسجد نو» که بیرون دروازه «ماجان» و متصل به بازار بزرگ مرو بود. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو یعنی دار الاماره مرو، زندان شهر قرار داشت. این میدان و اماکن داخل آن به فرمان ابو مسلم خراسانی بزرگترین حامی عباسیان و مؤثرترین عامل خلافت آنان ساخته شده بود. در دار الاماره گنبدی از آجر افراشته شده بود که به قول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطر داشت و در زیر این گنبد بود که نخستین جامه‌های سیاه رنگ آمیزی شد و این شعار عباسیان بود. در یک منزلی باختر مرو، شهر «سنج» واقع بود که مقدسی در احسن التقاسیم آن را به صورت «سنگ» ضبط کرده است. «سنج» دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باغستانی بزرگ بود. پس از سنج در دو منزلی باختری مرو و بر سر راه سرخس شهرچه محکم «دمداتقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت و در خارج از بارو چند گرمابه قرار داشت. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم شهر مرو را دیده است که یک سوّم حومه آن ویران بوده و قهندز آن هم آبادی نداشته است. یاقوت حموی نیز در قرن هفتم خرابه‌های آن شهر را دیده است، زیرا ترکان غز در سال ۵۵۳ ه. ق این شهر را خراب کردند. «۱۰۵»

در دوره خلفای بنی امیه، خراسان و شهر مرو به دلیل دوری از مرکز خلافت و تشدید حس تبعیض نژادی از سوی حاکمان اموی که بر خلاف نصّ قرآن مجید و تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنصر غیر عرب، به ویژه ایرانیان را موالی می خواندند - که خود سرآغاز جنبشهای شعوبیه شد - مرو به پایگاه ضد اموی تبدیل گشت؛ و

---

(۱۰۵) - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۷-۴۲۴؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۸ و ۲۶۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۴ و ۳۱۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱/ ۵۳۴، ۸۲۷ و ۲/ ۶۱۰ و ۴/ ۵۰۷.

ص: ۱۵۵

عباسیان قیام خود را از این منطقه آغاز کردند. با روی کار آمدن مأمون مرو مرکز خلافت شد ولی در قرن سوّم وی دار الحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد. «۱۰۶»

مرو در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به تصرف روسها درآمد و تا این زمان جزو خاک شوروی سابق باقی مانده و مردم آن به زبانهای فارسی، ترکی و روسی صحبت می کنند. پس از تسلط روس بر مرو، شهر جدیدی در کنار شهر قدیمی بنا شد که هم اکنون به «بتر امّ علی» مشهور است. «۱۰۷»

راه کنونی مشهد به سرخس و مرو

از شرق مشهد چند راه اسفالتی و شنی منشعب می شود. راه اسفالتی متداول به سرخس، جاده ای است که از روستای خیابان می گذرد، این روستا در دوازده کیلومتری مشهد قرار دارد. از آنجا به مسافت سی کیلومتر به «آبروان» می رسیم و سپس از «چاهک»، «خارزار» و «شورک ملکی» به مسافت شش، هفت و دوازده کیلومتر می گذریم و با طی کردن سی و نه کیلومتر دیگر به «مزدوران» می رسیم.

کشف رود که از شورک ملکی در امتداد جاده ادامه داشت از مزدوران که جاده به سمت شمال شرقی متمایل می شود به سمت شرق امتداد می یابد. نام دیگری که مزدوران به آن معروف است (مزدآوند) است. از مزدوران به مسافت بیست و چهار کیلومتر به «شورلوخ» «۱۰۸» و از آنجا با پیمودن بیست و شش کیلومتر به «گنبدلی» می رسیم. از آنجا تا سرخس سی و چهار کیلومتر باقی است. سرخس در منتهی الیه خط مرزی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار دارد. سرخس قدیم به فاصله تقریبی ده کیلومتر آن طرف مرز قرار گرفته و از آنجا راهی است که از کنار دریاچه «وودو خرانیشچه» می گذرد و از جاده ای که به موازات کانال قره قوم قرار دارد به مرو یا «ماری» که امروزه یکی از شهرهای شوروی سابق به شمار می آید

(۱۰۶) - طبری، تاریخ طبری، ۴/۵ - ۲۶۳؛ یعقوبی، البلدان، ص ۸۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۶۵ - ۴۵۰؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۰ - ۲۹. جهت اطلاع از نهضت‌های شعوبیه نگاه کنید به: ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل یازدهم و دوازدهم.

(۱۰۷) - عباس سعیدی، خراسان بزرگ، ص ۲۳۴.

(۱۰۸) - شورلق هم گفته شده است.

ص: ۱۵۶

می‌رسد. «۱۰۹»

#### حکومت عباسیان در مرو

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دور بودن از مرکز خلافت به پایگاهی برای مخالفان سیاسی و ناراضیان تبدیل شده بود تا آن که ابو مسلم خراسانی از آتش پنهانی که سالها در زیر خاکستر نهفته بود بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان به درآورد و به عباسیان سپرد.

خراسان که نخستین پایگاه عباسیان به شمار می‌رفت کمی بعد از به قدرت رسیدن آنان بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی شد ولی این بار بر علیه عباسیان. اگر چه قیام‌های ضد عباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ‌گاه نتوانست بنیان حکومت عباسیان را متزلزل سازد، اما بی‌شک اگر تلاش‌های هارون الرشید برای گسترش و سیطره حکومت عباسی در خراسان و اقدام مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عباسیان، پذیرای همان نقشی بود که در عهد امویان ایفا کرده بود.

نهضت مذهبی «استاذیس» در سال ۱۵۰، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ و هاشم بن حکیم ملقب به «المقنع» (نقاب‌پوش) در سال ۱۶۳ که از دهکده‌ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج در سالهای ۱۷۵ و ۱۷۹ به رهبری «حسین» که از موالی قنیس بن ثعلبه به شمار می‌رفت و حمزه بن عبد الله که شعله‌های قیام او به مدت ۵ سال کانون مخالفت‌های ضد عباسی را در خراسان گرم و فعال کرده بود و همچنین قیام ابو الخطیب در شرق خراسان (نساء) به سال ۱۸۳ و آشوب رفیع بن لیث در سال ۱۹۰، خراسان را که روزی خاستگاه عباسیان بود، علیه آنها می‌شوراند.

هارون الرشید ناچار شد برای سرکوبی و فرونشاندن آشوب رفیع بن لیث شخصا عازم خراسان شود. وی در این سفر فضل بن سهل و مأمون را که مدتی عهده‌دار حکومت خراسان بود، همراه داشت با وجود این سه سال بعد، در سال ۱۹۳ بار دیگر به منظور دفع حملات جدید خوارج به رهبری حمزه بن عبد الله و تحریکات

ص: ۱۵۷

رفیع بن لیث عازم خراسان شد.

هارون الرشید در این هنگام در شهر رقه، در کنار فرات بود و پس از اطلاع از حوادث خراسان به رغم کسالتی که داشت بر این سفر اصرار ورزید، زیرا بیم داشت قیام از خراسان به سایر نواحی گسترش یابد. هارون در حالی که از بیماری رنج می‌برد از رقه بیرون آمد و از طریق بغداد و همدان و ری عازم خراسان شد و در طول مسیرش شهرهای سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور و طوس را طی کرد، اما چون در شهر طوس بیماریش شدت یافت در منزل حمید بن قحطبه طائی جان سپرد و در همان جا مدفون شد.

با مرگ هارون الرشید، محمد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت. اما بزودی بر اثر تحریک مخالفان مأمون که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمه شرقی قلمرو عباسی حکومت می‌کرد وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیرخوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و در پی نقشه‌ای طراحی شده از مأمون خواست تا عازم خراسان شود. مأمون به توصیه فضل بن سهل از این اقدام امتناع کرد. امین از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایتعهدی برانداخت و برای فرزند شیرخوارش، موسی بیعت گرفت.

مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیر المؤمنین خواند و بر ضد برادرش شورید، جنگهای سخت و خونین فرزندان هارون الرشید با یاری طاهر بن حسین (ذو الیمینین)، هرثمه بن اعین، و فضل بن سهل ذو الرئاستین منجر به پیروزی مأمون شد.

در سال ۱۸۲ هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را به عهده گیرد، مأمون بر اساس رسم کهن و دیرینه‌ای، به ایالت شرقی قلمرو عباسی آمده و به عنوان حکمران در خراسان ماند.

مادر مأمون کنیزی از بادغیس خراسان بود، این موضوع اگر چه بعدها منشأ اختلافات و تحولات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش بسزایی داشت. «۱۱۰»

(۱۱۰) - طبری، تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۵ / ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸ و (چاپ تهران)، ۱۳ / ۵۶۲۹، ۶۰ - ۵۶۵۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، (چاپ بیروت)، ۴ / ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۸ -

ص: ۱۵۸

ورود حضرت رضا علیه السلام به مرو

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد مرو شد استقبال با شکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع، گزارشهای زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده‌اند که بسیاری از آنها را مناظره‌ها و گفتگوهای میان امام علیه السلام و مأمون تشکیل می‌دهد.

مهمترین ماجرای که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایتعهدی امام علیه السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضا علیه السلام سکه زد و نام او را در خطبه‌ها آورد و بعد دست به اقدامات دیگری برای استحکام این پیمان زد، از جمله ازدواج سیاسی دخترش با فرزند امام علیه السلام، حضرت جواد علیه السلام. پذیرش ولایتعهدی از سوی حضرت رضا علیه السلام همچنان که منابع می‌نویسند، زیر فشار شدید صورت گرفت و امام زمانی که تهدیدهای مأمون جدی شد آن را پذیرفت. چنان که این اکراه از متن پیمان‌نامه ولایتعهدی - که خوشبختانه در منابع تاریخی موجود است - برمی‌آید. در هر حال هنگامی که حضرت ناچار به پذیرش ولایتعهدی شد، تصمیم گرفت تا حکومت عباسی را از درون متلاشی کند ولی اقدامات آن حضرت علیه السلام سرانجام مأمون را به وحشت انداخت و وی تصمیم به کشتن امام علیه السلام گرفت. «۱۱۱»

قبل از طرح ماجرای ولایتعهدی در مرو به ملاحظات دیگری درباره طراح ولایتعهدی خواهیم پرداخت.

---

۱۶۲، ۱۷۲ و (چاپ تهران)، ۱۰/۲۴۸، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۸۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/۲ - ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۲۲ و ۴۴۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۶۱، ۲/۴۶۷، ۴۶۹؛ حمد الله مستوفی، تاریخ برگزیده، ص ۲۰۵، ۳۱۱؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱ - ۳۰۰؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳ - ۴۳۳ و همچنین حسین علی ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل دوازدهم و بیستم.

(۱۱۱) - جهت اطلاع از اقدامات امام علیه السلام نگاه کنید به: جعفر مرتضی عاملی، زندگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده)، ص ۱۸۸ - ۱۶۶.

ص: ۱۵۹

ولایتعهدی

طراح ولایتعهدی

بعضی مورخان طرح و اندیشه اولیه ولایتعهدی را از جانب فضل بن سهل ذو الرئاستین دانسته‌اند و مشهور این است که چون فضل بن سهل نسبت به علویان متمایل بود از این رو قصد داشت حکومت را از عباسیان به علویان منتقل کند همچنان که ابو مسلم خراسانی حکومت را از بنی امیه گرفت و به بنی عباس سپرد.

ابو علی حسین بن احمد سلامی در کتاب اخبار خراسان می‌نویسد:

فضل گفت: کار من با کار ابو مسلم خراسانی اگر مقایسه شود چگونه است؟ یک نفر گفت: ابو مسلم خلافت را از یک قبیله به قبیله‌ای دیگر منتقل کرد، ولی تو از برادری به برادر دیگر منتقل کردی (از امین به مأمون) و خودت می‌دانی که این دو چقدر با هم فرق دارد. فضل گفت: من هم از یک قبیله به قبیله‌ای دیگر انتقال خواهم داد. بعد مأمون را واداشت تا علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود کند و به همین جهت مأمون بیعت برادر خود «مؤمن» را از بین برد و با حضرت رضا علیه السلام بیعت کرد. «۱»

قطع نظر از انگیزه و هدف فضل بن سهل از طرح ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و نقش مؤثری که وی در این ماجرا داشت، باید گفت که طراح اولیه ماجرای ولایتعهدی شخص مأمون بود، این موضوع در شرایطی بحرانی، زمانی که مأمون در مبارزه با امین کاملاً ناامید شده بود به فکر او خطور کرد و به گونه‌ای که

---

(۱) - مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۳۱ - ۱۳۰.

ص: ۱۶۰

خود شرح می‌دهد، «با خدای خود عهد کرده بودم اگر از دست محمد برادرم آسوده شدم خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم.» «۲»

بنابراین پیش از آن که فضل بن سهل خواسته باشد ابتکار این عمل را به دست گیرد، مأمون در این باره پیشقدم بود و اندیشه واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی به خاندان علی بن ابی طالب را از سر گذرانده بود. مأمون خود در برابر این سؤال که آیا بیعت با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از تدبیر فضل بن سهل بوده است ضمن پاسخ دقیق به این سؤال، از شرایط و موقعیتی که در آن این تصمیم را اتخاذ کرد سخن می‌گوید: «چون محمد امین برادرم به من نوشت و مرا نزد خود خواند و من از رفتن ابا و امتناع کردم، «۳» عیسی بن ماهان را امیر لشکر کرد و به او امر نمود که مرا مقید کند

---

(۲) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۲۶. درباره شخصیت فضل بن سهل مورخان نقلهای متضاد و مختلفی ارائه می‌دهند. منشی کرمانی، از جمله مورخان است که می‌نویسد: وی به سبب محبت به اهل بیت و آل طه و یس، مأمون به قتل او حکم داد و در حمام شهید شد. در منابع متعددی، از فضل بن سهل به عنوان یک فرد جاه‌طلب نام برده می‌شود که در اندیشه در دست گرفتن قدرت و دعوت برای خود بوده است. جهت اطلاع بیشتر از شخصیت فضل بن سهل و نقش او در ماجرای ولایتعهدی و مخالفت‌های امام رضا علیه السلام با او، ر. ک. به: ناصر الدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، ص ۱۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۲ / ۳۳۹؛ ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱ / ۱۹۰؛ لوسین بودا، برمکیان، (ترجمه عبد الحسین مکیده)، ص ۶۳، ۱۴۳؛ محمد بن الحسین الاصفهانی، دستور الوزارة، ص ۶۱ - ۴۸، ۱۱۱؛ زرکلی، الاعلام، ۵ / ۳۵۴؛ میر خواند، تاریخ روضة الصفا، ۳ / ۵ - ۴۴، ۴۸، ۴۶۰؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۱ - ۳۸۰، ۳۹۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲ / ۴۶۹؛ ابن طقطقی، تاریخ

فخری، ص ۳۰۱؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۰/۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۸۶، ۴۰۱؛ اربلی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، ۳/ ۶۵، ۶۶، ۸۷؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۷-۳۹۶؛ ابن شهر آشوب، المناقب، (چاپ نجف)، ۳/ ۴۷۸ و ۴۹۳.

(۳)- امین طی نامه‌ای از مأمون خواست به بغداد بازگردد و وی را در امور حکومتی یاری دهد، این موضوع ظاهراً نامه‌ای بود که امین به همراه فرستادگانش به مأمون نوشت، اما در واقع قصد امین این بود که قدرت را از مأمون بگیرد و بدین وسیله او را از سپاهیانش در قلمرو شرقی خلافت دور کند. و ... هنگامی که مأمون با فضل بن سهل مشورت کرد، فضل بن سهل او را از رفتن بازداشت و وی را متوجه مخاطراتی کرد که در بغداد طراحی شده بود و به او

ص: ۱۶۱

و غل جامعه در گردنم نهد. چون این خبر به من رسید، هرثمة بن اعین را به جانب سیستان و کرمان و توابع آن فرستادم (برای مقابله با عیسی بن ماهان) ولی هرثمة کاری از پیش نبرد و شکست خورد و صاحب السیر نیز خروج کرد و بر یک طرف شهر خراسان غلبه کرد و همه اینها در یک هفته بر من وارد شد. چون این گونه وقایع برای من رخ داد، دیدم در این وضعیت نه نیروی دفاعی دارم و نه قدرت مالی که به وسیله آن لشکرآرایی کنم و سران سپاه و لشکریان خود را همه ترسان و هراسان دیدم و قصد کردم که به ملک کابل بروم. بعد نزد خود اندیشیدم که سلطان کابل مردی کافر است و چون (برادرم) محمد امین مال زیادی به او دهد او مرا به دست محمد می‌سپارد. پس راهی بهتر از این نیافتم که از گناهان خود به سوی خدا توبه کنم و از خدا بر این گونه امور استعانت جویم و به خدا پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و دو جامه سفید پوشیدم و چهار رکعت نماز گزاردم و در آن چهار رکعت نماز آنچه از قرآن حفظ داشتم، خواندم و خدا را خواندم و پناه به او بردم و به قصد راست و درست «۴» با خدا معاهده محکمی کردم که اگر خدا این امر (خلافت) را به سوی من بکشد و مرا از شرّ این امور سخت کفایت کند، این امر (خلافت) را در جایی قرار دهم که خدا قرار داده است، «۵» پس از آن قلب من قوّت گرفت و طاهر (ذو الیمینین) را به سوی علی بن عیسی بن ماهان، فرستادم و آنچه باید بشود همان شد و هرثمة بن اعین را به سوی جنگجوی محمد (امین) بازگردانیدم، بر او ظفر یافته و او را بکشت. و ... خداوند عالم امر خلافت را به سوی من کشانید و از برای من استقرار یافت پس چون خداوند تعالی وفا کرد به آنچه من با او عهد کردم، دوست دارم وفا کنم به آنچه با خدای خود عهد کردم و کسی را سزاوارتر به این امر از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السّلام ندیدم، پس امر خلافت را به او واگذار کردم و او

و عده پیروزی بر امین داد. امین که از امتنا مأمون نگران شد عیسی بن ماهان را برای بازگرداندن وی به بغداد مأمور کرد و ... ر. ک. به: دینوری، اخبار الطوال، ۵-۴۴۳.

(۴)- «با نیت پاک». ر. ک. به: بحار الانوار، ۱۲/ ۱۲۶.

(۵)- «اگر حکومت به من رسید و از ستم محمد برادرم آسوده شدم و مشکلات من حل شد خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم». ر. ک. به: همان مأخذ.

قبول نکرد مگر ولیعهدی را و این بود سبب نصب او به ولایتعهدی». «۶»

یکی از عواملی که موجب شده بسیاری از مورخان طرح اولیه ولایتعهدی را به فضل بن سهل نسبت دهند، پیشنهاد او در این باره و نیز یادآوری آن است. «۷»

در عیون آمده است فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که تقرب جوید به خدا و رسولش، با صله رحم کردن و بیعت گرفتن برای حضرت رضا علیه السلام ... «۸»

ابو الفضل بیهقی نیز نقش فضل بن سهل را در یادآوری عهدی که مأمون با خدای خود بسته بود و کوشش وی در این امر را با جزئیات بیشتری نقل می‌کند:

فضل بن سهل خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آرد. مأمون را گفت: نذر کرده بودی به مشهد من (در حضور من) و سوگند خورده بودی که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی، ولیعهد از علویان کنی، و هر چند بر ایشان نماند (اگر چه خلافت در علویان پایدار نماند) ... مأمون گفت: سخت صواب آمد، کدام کس را ولیعهد کنیم؟ گفت علی بن موسی الرضا که امام روزگار است و به مدینه الرسول، علیه السلام می‌باشد ... «۹»

#### پیشنهاد خلافت

بازمی‌گردیم به مدینه زمانی که رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم نامه‌ای را از سوی مأمون به حضرت رضا علیه السلام تسلیم کردند. او در نامه از حضرت درخواست پذیرش ولایتعهدی کرده بود و با لطافت خاصی سعی در جلب اعتماد و اطمینان امام علیه السلام نموده و از حضرت خواسته بود نامه را بر زمین نگذاشته رهسپار مقر مأمون در مرو شود. «۱۰»

---

(۶) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۲ - ۳۹۱. شیخ مفید در الارشاد و مجلسی در بحار الانوار با تفاوت‌هایی این گفته را نقل کرده‌اند. نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۶ - ۱۲۴.

(۷) - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۵ - ۴۶۲.

(۸) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۶، مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۲۰.

(۹) - ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۶/ ۱۹۱.

(۱۰) - مشهور است که نامه توسط فضل بن سهل نوشته شده بود. سید جعفر مرتضی عالمی، زندگانی سیاسی هشتمین امام، (متن فشرده)، ص ۱۳۲؛ مسعودی، در اثبات الوصیه می‌نویسد: -

هنگامی که حضرت وارد مرو شد مأمون ابتدا به آن حضرت پیشنهاد خلافت کرد. این موضوع را بسیاری از مورخان ضبط کرده‌اند. عیون اخبار الرضا علیه السلام، المناقب ابن شهر آشوب و روضة الواعظین از جمله منابعی هستند که به نقل از ابو صلت هروی می‌نویسند:

مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا من فضل و علم و پارسایی و عبادت و بیم تو را از خداوند دانستم و تو را برای خلافت از خود سزاوارتر می‌بینم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: به بندگی و عبودیت خدای عزّ و جلّ افتخار می‌کنم و با پارسایی امید دارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگار شوم و با پرهیز از گناهان به غنیمتها رسم و با فروتنی نزد خدا مقامی بلند یابم. مأمون گفت من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و با تو بیعت کنم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است، روا نیست جامه‌ای را که خداوند بر قامت تو پوشانده بیرون آوری و بر تن دیگری کنی و اگر خلافت از غیر تو است چیزی که از تو نیست چگونه به من می‌بخشی. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا برای تو چاره‌ای نیست و باید این کار را بپذیری. حضرت فرمود: این کار را به میل خود هرگز انجام نخواهم داد. «۱۱»

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در برابر پیشنهاد مأمون بسختی مخالفت کرد، منابع تاریخی می‌نویسند: کوشش مأمون مدتها ادامه یافت. «۱۲» با این وجود امام علیه السلام از

مأمون به امام نامه نوشت که به مرو بیاید، تا وی برای آن حضرت بیعت بگیرد، امام قبول نکرد مأمون برای دومین بار نامه نوشت و او را قسم داد که (از مدینه) خارج شود. مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۴.

(۱۱) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۶۷؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ۴ / ۳۶۳، ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۲۰؛ مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص ۳ - ۱۹۲.

(۱۲) - برخی منابع می‌نویسند: تا دو ماه تلاش مأمون برای وادار کردن امام به پذیرش خلافت و ولایتعهدی در مرو ادامه یافت. شیخ صدوق نیز می‌نویسد: آن جناب را از بصره و اهواز و فارس به مرو آوردند. مأمون به آن جناب خلافت و امارت را عرضه کرد. حضرت علیه السلام امتناع کرد و در این باب تا دو ماه گفتگوهای بسیار جریان یافت. شیخ صدوق، عیون اخبار

پذیرفتن پیشنهاد مأمون بشدت امتناع کرد و پس از آن چون مأمون ناامید شد، پیشنهاد ولایتعهدی را طرح کرد. ابو صلت هروی در ادامه روایت خود می‌گوید:

مأمون گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و بیعت کردن مرا با خود خوش نداری، ولیعهد من باش تا خلافت پس از من از تو باشد. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، پدرم از نیاکانش از امیر المؤمنین علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث کرد که من پیش از تو (مأمون) از این جهان می‌روم در حالی که با زهر، مظلومانه مسموم خواهم شد، می‌روم در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می‌گیرند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد.

مأمون گریست و گفت ای پسر رسول خدا، چه کسی می‌تواند تا من زنده‌ام شما را بکشد یا توان آزار شما را داشته باشد؟ حضرت فرمود: همانا اگر بخوام بگویم، می‌گویم چه کسی مرا خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این گفتار می‌خواهی بار را از دوش خود برداری و خلافت و یا ولایتعهدی را قبول نکنی تا مردم بگویند در دنیا پارسایی؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از وقتی که خدایم آفریده هیچ دروغ نگفته‌ام و من برای دنیا، پارسایی نمی‌کنم. وانگهی می‌دانم که تو چه اراده کرده‌ای و چه می‌خواهی. مأمون گفت: چه می‌خواهم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر بگویم در امان هستم؟ مأمون گفت: آری برای تو امان خواهد بود. امام فرمود: قصد آن داری مردم بگویند، چنین نبود که علی بن موسی به دنیا بی‌رغبت باشد، بلکه دنیا به او رغبت نداشت. اکنون ببینید چگونه ولیعهدی را به طمع خلافت پذیرفت.

مأمون سخت خشمگین شد و گفت: همواره از چیزهایی که ناخوش دارم با من سخن می‌گویی و از خشم من خود را در امان می‌بینی به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیری تو را بر آن مجبور می‌کنم و اگر بازهم نپذیری گردنت را خواهم زد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند مرا منع فرموده که خود را به دست خویش به هلاکت افکنم اگر چنین است که می‌گویی، آنچه خواهی می‌پذیرم، به شرط آن که هیچ کس را به کاری نگمارم و از کاری عزل نکنم و هیچ رسمی را بر هم نزنم و فقط از دور راهنمایی کنم. او پذیرفت و حضرت رضا علیه السلام را با وجود کراهت ایشان به

---

الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۹.

ص: ۱۶۵

ولیعهدی گمارد. «۱۳»

در منابع معتبر گزارشهای زیادی در رابطه با نپذیرفتن ولایتعهدی از سوی حضرت ثبت شده، فراوانی این اخبار گواه مخالفت شدید حضرت علیه السلام با اهداف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی است. مسعودی در اثبات الوصیه، می‌نویسد:

علی بن موسی (به مأمون) فرمود: خلافت در خاندان ما قرار نخواهد گرفت، مگر آن که گاه که بیست نفر قبل از خروج سفیانی، حکومت کنند. مأمون اصرار کرد و آن حضرت بشدت مخالفت و امتناع نمود، پس از مدتی گفتگو قرار شد خلافت بعد از مأمون در اختیار او باشد. «۱۴»

امتناع امام علیه السلام از پذیرش ولایتعهدی به قدری جدی بود که فضل بن سهل «ذو الرئاستین» وزیر مأمون که خود در طرح مسأله ولایتعهدی نقش بسزایی داشت خطاب به گروهی از مردم گفت:

چه امر شگفت‌آمیزی می‌بینم، گفتند: «اصلحک الله» چه دیدی؟ گفت: دیدم امیر المؤمنین (مأمون) به علی بن موسی گفت: من چنین مصلحت می‌دانم که خلافت را در گردن تو گذارم و خود را از خلافت فسخ کنم ولی علی بن موسی به مأمون گفت: «الله الله» مرا توان و قدرت این کار نیست و هرگز من کسی را ندیدم امر خلافت را ضایعتر از امیر المؤمنین مأمون کند، زیرا که از آن کناره می‌گیرد و به علی ابن موسی عرضه می‌کند و علی بن موسی آن را وامی‌گذارد و از آن امتناع می‌کند. «۱۵»

شیخ صدوق به نقل از محمد بن عرفة که علت پذیرش ولایتعهدی را از آن

---

(۱۳) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۹، ۳۹۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۸ - ۳۶۷؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام ۱ / ۸ - ۶۶؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۳ / ۲ - ۴۷۱؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۱۷ و ۱۲۰.

(۱۴) - مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه محمد جواد نجفی)، ص ۷ - ۳۹۶. و نیز مقایسه کنید با ابن ابی زینت، کتاب الغیبة، ص ۳۵۷؛ نقشبندی، ینابیع المودة (چاپ بمبئی)، ص ۴۰۳.

(۱۵) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۱ - ۳۸۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۷۰ - ۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، (ترجمه رسولی محلاتی)، ص ۲۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۱۶ به بعد؛ قلندری بلخی، ینابیع المودة، ص ۳۸۴؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ۴ / ۳۶۳؛ کلینی، اصول کافی، ۱ / ۴۸۹؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ۱ / ۲۶۳؛ اربلی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، ۳ / ۶ - ۶۵، ۸۷؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۶۹.

ص: ۱۶۶

حضرت پرسیده می‌نویسد حضرت فرمود:

چه چیز جدّم امیر المؤمنین علی علیه السلام را واداشت که داخل در شورا شود؟ «۱۶»

فتال نیشابوری در روضة الواعظین و شیخ مفید در الارشاد در ادامه مناظره امام رضا علیه السلام با مأمون می‌افزایند: مأمون بعد از امتناع آن حضرت گفت: عمر بن خطاب شش تن را اعضای شورا قرار داد که یکی از ایشان جدّت امیر المؤمنین بود و حکم کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده شود. اکنون تو نیز چاره‌ای نداری و باید آنچه از تو می‌خواهم بپذیری و هیچ راه گریزی از آن نمی‌بینم ... «۱۷»

سرانجام بعد از آنکه حضرت به اجبار ولایتعهدی را پذیرفت، مأمون طی مراسمی والیان، کارگزاران حکومتی، فرماندهان لشکر، قاضیان و بزرگان را جمع کرد تا با حضرت بیعت کنند. مأمون ابتدا به فرزندش عباس دستور بیعت داد.

حضرت رضا علیه السلام دست خود را بلند کرد به گونه‌ای که پشت آن مقابل چهره خودش و کف آن پیش روی مردم بود. مأمون گفت دست خود را برای بیعت دراز کن.

حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بیعت می‌کرد و عباس پسر مأمون چنان بیعت کرد که دست آن حضرت بر روی دست او قرار گرفت و مردم نیز همان گونه بیعت کردند. سپس شاعران و سخنوران در فضایل آن حضرت و اقدام مأمون داد سخن دادند. «۱۸» آنگاه مأمون از امام علیه السلام خواست تا برای مردم سخن بگوید،

---

(۱۶) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۰.

(۱۷) - فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۱.

(۱۸) - دعبل خزاعی و ابی نواس از جمله شاعرانی بودند که در مجلس ولایتعهدی در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قصیده سرودند. جهت اطلاع از قصاید آنها ر. ک. به: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱ / ۳ - ۳۸۱. همچنین نگاه کنید به عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۱۴۰؛ مقدسی اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص ۶۴۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰، ۲۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۰ / ۱۱۶ به بعد؛ احمد امین، ضحی الاسلام (پرتو اسلام)، ترجمه عباس خلیلی، ۲ / ۲ - ۱۷۰؛ عبد الله رازی، تاریخ ایران، ص ۲۱۹، ۵۱۹؛ فلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابو القاسم پاینده، ۱ / ۳۸۳؛ احمد امین، ضحی الاسلام، ۱ / ۷۵، ۱۲۵؛ ابن قتیبہ دینوری، طبقات الشعراء، ص ۵۲۲؛ نخجوانی،

ص: ۱۶۷

حضرت پس از حمد و نیایش خداوند، فرمود: همانا ما به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن شما حقوقی داریم و شما را نیز که امت آن حضرتید بر گردن ما حقوقی است هرگاه شما آن حقوق را بپردازید ادای حقوق شما نیز بر ما واجب می‌شود. «۱۹»

از جمله کسانی که در مرو حاضر به بیعت با حضرت رضا علیه السلام نشدند، سه تن از عباسیان متعصب بودند: عیسی جلودی، «۲۰» علی بن ابی عمران و ابو یونس که به دستور مأمون به زندان افکنده شدند. «۲۱»

در همین مجلس بود که مأمون حضرت را «رضا» خواند «۲۲» و دستور داد به نام حضرت سکه زنند و در تمامی بلاد و قصبات به نام او در منابر خطبه بخوانند. آنگاه

---

تجارب السلف، ص ۱۴۲، ۱۷۲؛ صادق آیین‌وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ۶۸ / ۲، ۱۳۷، ۱۵۵، ۴۸۴؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۶۶، ۲۶۸.

(۱۹) - ابو الفرج اصفهانی می‌نویسد: حضرت جز این دیگر سخنی نگفت. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۳۷۵. و نیز عبون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۱.

(۲۰) - مقایسه کنید با گفته شیخ مفید در الارشاد، که می‌نویسد: مأمون برای عزیمت حضرت از مدینه به مرو «جلودی» را مأمور کرده بود. شیخ مفید، الارشاد، ۲ / ۲۵۰.

(۲۱) - علاوه بر این سه تن در میان عباسیان متعصب موجی از مخالفت در واکنش به اقدام مأمون نسبت به انتخاب حضرت برای ولایتعهدی در بغداد برخاست که منجر به بیعت با ابراهیم مهدی شد و همچنین در بصره عامل مأمون اسماعیل بن جعفر سلیمان بن علی هاشمی سر به شورش زد. جهت اطلاع نگاه کنید به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ نخجوانی، تجارت السلف، ص ۱۵۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (چاپ بیروت)، ۴ / ۱۶۲؛ جریر طبری، تاریخ طبری (چاپ بیروت)، ۵ / ۸-۱۳۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲ / ۴۴۱؛ ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۰۰؛ ابن طلحه، مطالب السؤل، ص ۸۵؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۲ / ۵۰۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۱ به بعد؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۲ / ۴۳۲؛ زکریا موصلی، تاریخ الموصل، ص ۳۴۱؛ ابن وردی، تاریخ ابن وردی، ۴ / ۳۱۸.

(۲۲) - درباره این که مأمون حضرت علی بن موسی را مقلب به «رضا» کرد در منابع اختلاف نظر است. شیخ صدوق از جمله کسانی است که به استناد روایتی از «بزنطی» به نقل از حضرت امام محمد تقی علیه السلام می‌نویسد: «خداوند آن مولود را به رضا مسمی گردانید برای آن که پسندیده خدا بود و ...» ر.ک. به: شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۲۹۸.

ص: ۱۶۸

دستور داد که لباس سیاه را که شعار عباسیان بود از تن بیرون آورند و لباس سبز «۲۳» را به رسم علویان بر تن کنند. و دخترش «ام حبیب» را به تزویج حضرت درآورد (ام حبیب چهل سال از امام علیه السلام کوچکتر بود) و همچنین دختر دیگرش «ام فضل» را به عقد محمد بن علی علیه السلام فرزند آن حضرت درآورد. (امام جواد علیه السلام در این زمان هفت سال بیشتر نداشت). «۲۴» و خودش توران دختر حسن بن سهل را تزویج کرد. «۲۵»

یکی از اهداف این ازدواجها آن گونه که پاره‌ای مورخان نیز نقل کرده‌اند، گماشتن جاسوس برای حضرت بود چنان که حضرت جواد علیه السلام توسط همسرش مسموم و به شهادت رسید. مأمون، هم درباره حضرت رضا علیه السلام این هدف

را دنبال می‌کرد و هم درباره فضل بن سهل. وی با طرح مسأله ولایتعهدی از یک سو قصد آن داشت که به حکومت خود مشروعیت بخشد تا از قیامها و شورشهای علویان در امان بماند و از سویی دیگر خطر وجود امام علیه السلام را کنترل نماید، و با این کار رابطه

---

(۲۳) - امیر علی در روح الاسلام می‌نویسد: اولاد فاطمه رنگ سبز را که رنگ مورد علاقه پیغمبر بود به عنوان نشانه هدف خود برگزیدند و بنی امیه رنگ سفید و بنی عباس رنگ سیاه را انتخاب کردند. امیر علی، روح الاسلام، ص ۲۸۶. همچنین فلیپ حتی، تاریخ عرب، ص ۴۰۳؛ محمد مناظر احسن، زندگی در حکومت عباسیان، ص ۶۸.

(۲۴) - ابن کثیر می‌نویسد: «حضرت جواد علیه السلام تا سال ۲۱۵ هجری با ام فضل همبستر نشد.» ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱/ ۲۶۹. قتال نیشابوری می‌افزاید: «برای اسحاق پسر موسی بن جعفر علیه السلام دختر عمویش اسحاق بن جعفر بن محمد را به زنی گرفت و او را امیر الحاج کرد.» قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۲.

(۲۵) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۷؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۷؛ ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۰۰؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/ ۷۰؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۲/ ۵۰۸؛ ابن طلحه، مطالب السؤل، ص ۸۵؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ۱۰/ ۲۴۸؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل (ترجمه عباس خلیلی)، ۱۰/ ۲۷۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری، (ترجمه ابو القاسم پاینده)، ۱۳/ ۵۶۵۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/ ۴۴۱؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲- ۳۷۱؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۲۰، شیخ مفید، الارشاد، (ترجمه رسولی محلاتی)، ص ۴- ۲۵۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۶؛ مسعودی، اثبات الوصیة، (ترجمه جواد نجفی)، ص ۸- ۳۹۷؛ میر خواند، تاریخ روضة الصفا، ۳/ ۹- ۴۵۸؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد.

ص: ۱۶۹

میان ایشان و شیعیان را قطع و از وجود حضرت به نفع خود بهره‌مند شود. «۲۶» شیخ صدوق نیز از طرح جاسوسی مأمون گزارشهایی ارائه می‌دهد:

هشام بن ابراهیم (در مرو) به ذو الرئاستین پیوست، و ذو الرئاستین او را مقرب می‌داشت و نزد خود می‌خواند و او اخبار و احوال حضرت رضا علیه السلام را برای ذو الرئاستین و مأمون نقل می‌کرد. به این سبب منزلت او نزد آنان زیاد شد و از احوال حضرت رضا علیه السلام چیزی از آنها پوشیده نمی‌ماند تا آن که مأمون او را دربان آن حضرت قرار داد و او از رفت و آمد مردم نزد آن بزرگوار جلوگیری می‌کرد، مگر آنان را که خود دوست می‌داشت، و بر حضرت رضا علیه السلام تنگ می‌گرفت و آن جناب در خانه خود تکلم به چیزی نمی‌فرمود، مگر آن که هشام به مأمون و ذو الرئاستین خبر می‌داد. «۲۷»

دستخط امام بر عهدنامه ولایتعهدی

امام رضا علیه السلام در دست‌نوشته خویش بر سند ولایتعهدی، مواضع خود را نسبت به پذیرش این منصب اعلام می‌کند. «۲۸» از آنجا که متن این سند از سوی مأمون تنظیم شده بود، قبل از هر گونه اظهار نظری درباره دست‌نوشته حضرت باید به شرایط زمانی و موقعیتی که امام علیه السلام در آن قرار گرفته بود توجه کنیم، در چنان شرایطی است که می‌توان به ارزش واقعی و مفاد دست‌نوشته حضرت رضا علیه السلام پی برد، بخصوص زمانی که قرار بود این سند در سراسر قلمرو حکومت عباسی منتشر شود.

امام علیه السلام در پشت عهدنامه اولین سطر را با این عنوان آغاز می‌کند: «ستایش

---

(۲۶) - دکتر شبی، در کتاب خود می‌نویسد: «امام رضا علیه السلام پس از ولیعهد شدن دیگر تنها نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه‌های متخاصم شیعه (مخالفان حکومت عباسی) همه بر امامت و رهبری وی اتفاق کردند.» ر. ک. به: الصلة بین التصوف و التشیع، ص ۲۵۶ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۳۷.

(۲۷) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ و ۹ / ۳۹۳.

(۲۸) - جهت اطلاع از متن کامل عهدنامه ولایتعهدی و دستخط امام علیه السلام بر پشت آن. ر. ک. به:

یادداشت شماره ۴.

ص: ۱۷۰

مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد.» «۲۹» و می‌افزاید: «او از خیانت‌های چشم و آنچه در دلهاست آگاه است و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش». اشاره به آگاهی خداوند از خیانت‌های آشکار و پنهان در مقدمه کلام، و نیز درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش که در واقع شهادت به حقایق آل علی علیه السلام است در آن زمان پراهمیت بود و این اقدام هیچ‌گاه در مجالس و اسناد رسمی آن زمان معمول نبود. حضرت با عبارت «امیر المؤمنین (مأمون) حق ما را که دیگران نشناختند شناخت.» «۳۰» اثبات حقانیت خاندانش را کامل می‌کند. این عبارت اخیر گرچه در ظاهر، ستایش مأمون است زیرا که به «حقانیت خاندانش» آگاهی یافته، اما در حقیقت نکوهش آنانی است که حق خاندانش را ضایع کردند، و منظور از «دیگران» در کلام حضرت و یا به تعبیر بهتر «حق‌ناشاسان»، پدران و خاندان مأمون است که به حقانیت اهل بیت آگاهی نیافتند و رهبری و امامت مسلمانان را که حق آنها بود غصب کردند.

امام در عهدنامه ولایتعهدی می‌نویسد: «مأمون ولایتعهدی و خلافت را در اختیار من قرار داد، تا اگر بعد از او زنده ماندم این منصب از آن من باشد.» «۳۱» و سپس به دنبال آن می‌افزاید: «هر کس پیمانی را بشکند و عهده را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد

تجاوز قرار داده و به همین روش در گذشته عمل شده ...» «۳۲» تقض پیمان و پیمان شکنی بعد از عبارت «مأمون خلافت را در اختیار من قرار داده» عبارت «اگر بعد از او زنده بمانم» را پررنگ و معنی دارتر می‌کند.

شیخ صدوق می‌نویسد: امام در مجلس ولایتعهدی در ادامه فرمود: «... پیشینیان عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را نقض کردند و آن جناب صبر کرد و بعد از آن اعتراض فرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند ...» و سپس

---

(۲۹) - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۳/ ۴۷۳.

(۳۰) - همان، ۳/ ۴۷۴.

(۳۱) - همان.

(۳۲) - ابن شهر آشوب، مناقب، ۳/ ۴۷۴.

ص: ۱۷۱

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار کنند و نسبت به شما (شیعیان) چه نوع عمل شود.» «۳۳»

عطاردی نیز می‌گوید: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پایان دستخط خود می‌افزاید: «در صورتی که جفر و جامعه بر خلاف این کار (ولایتعهدی) حکم می‌کنند و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت ...» «۳۴»

این عبارت اخیر علاوه بر گویا بودن کراهت امام از پذیرش ولایتعهدی بیانگر نگرانی آن حضرت از سرنوشت خود و امت و نیز خطراتی که آنها را ممکن است و آینده تهدید کند می‌باشد که خود گواه روشنی است بر ماهیت ولایتعهدی.

علاوه بر ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام وقایع دیگری نیز در مرو روی داد که از یک سو متأثر از ماجرای ولایتعهدی و از سوی دیگر روشنگر ماهیت آن است. این حوادث عبارتند از ماجرای دعای باران، برپایی نماز عید و سلسله بحث و جدلهایی که در مجلس مأمون و مسجد جامع مرو روی داده است.

دعای باران

علی بن محمد بن سیار روایت می‌کند هنگام ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام مدتی باران نبارید. گروهی از اطرافیان مأمون که مخالف حضرت رضا علیه السلام بودند، این موضوع را با ولایتعهدی حضرت پیوند داده به مأمون گفتند از زمان ورود علی بن موسی به مرو و ولیعهد شدنش خداوند باران را از ما قطع کرده است. مأمون از این سخن ناراحت شد و از آن

حضرت خواست تا از خداوند طلب نزول باران رحمت کند. حضرت رضا علیه السلام در روز دوشنبه به سوی صحرا حرکت کرد و مردم نیز از خانه‌های خود بیرون آمدند و حضرت بعد از حمد و سپاس خداوند فرمود: بار خدایا تو، ما اهل بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم قرار دادی، آنان به ما توسل می‌جویند و از طریق ما فضل و رحمت تو را طلب می‌کنند و در انتظار نعمت و احسان تو هستند، خداوند اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل و

---

(۳۳) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۶.

(۳۴) - عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۱۶۴.

ص: ۱۷۲

آنها را از نعمت خود بهره‌مند گردان، باران خود را هنگامی که مردم به خانه‌های خود بازگشتند فرو فرست.

علی بن محمد بن سیار در ادامه روایت خود می‌افزاید: سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخت، پس از دعای آن حضرت بادهای وزیدن گرفت و ابرها به هم پیوست و رعد و برق پدید آمد و مردم مانند افرادی که از باران فرار می‌کنند از جای برخاستند و به سوی خانه‌های خود روان شدند ... و هنگامی که جمعیت به خانه‌های خود رسیدند باران شروع شد. «۳۵»

مخالفان ولایت‌مندی

عباسیان با نگرانی ماجرای ولایت‌مندی را تعقیب می‌کردند، مخالفان سیاسی مأمون در بغداد، در همان سال که خبر واگذاری ولایت‌مندی به علی بن موسی الرضا علیه السلام منتشر شد، دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عموی مأمون دراز کردند. «۳۶» اما منصور، بیعت آنها را وا گذاشت و فرمانداری بغداد را عهده‌دار شد. عباسیان گرد ابراهیم بن مهدی را گرفتند و با وی بیعت کردند تا مبادا بعد از مأمون خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم بن مهدی را، امیر المؤمنین، خلیفه و ولیعهد خواندند. «۳۷»

تنها عباسیان بغداد نبودند که با ولایت‌مندی علی بن موسی الرضا علیه السلام مخالفت می‌ورزیدند، بلکه این نارضایتی در میان نزدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناسترین این گروه اخیر، عبسی بن یزید جلودی، «۳۸» علی بن ابی عمران و ابو یونس بودند که تا پای جان

---

(۳۵) - نقل به اختصار از عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۵ - ۱۴۳. همچنین سید خلیل نجفی یزدی، مناقب اهل بیت علیه السلام، ۲/ ۵ - ۱۹۴.

(۳۶) - ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/ ۲۶۷.

(۳۷) - ر. ک. به: همان مأخذ، ۱۰/ ۸ - ۲۶۷؛ طبری، تاریخ طبری (چاپ بیروت)، ۵/ ۱۳۹ و (ترجمه فارسی) ۱۲/ ۵۶۶۰؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/ ۴۴۱؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ نجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸.

(۳۸) - عیسی بن یزید جلودی را برخی به اشتباه فرستاده مأمون برای عزیمت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو دانسته‌اند، شیخ مفید در الارشاد و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین منشأ -

ص: ۱۷۳

دست از مخالفت برنداشتند و به گفته شیخ صدوق در جلسه‌ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام فرا خواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زنند. «۳۹» علاوه بر عباسیان از میان شیعیان نیز افرادی با ماجرای ولایتعهدی به مخالفت برخاسته از حضرت رضا علیه السلام در این باره توضیح می‌خواستند، و آن حضرت با ادله کافی آنها را نسبت به حقایق و ماهیت ولایتعهدی و اکراه و اجباری که وی در پذیرش آن داشت آگاه می‌کرد. راوندی در الخرائج و الجرائع گزارشی از مخالفان حضرت رضا علیه السلام که قصد کشتن ایشان را داشتند ارائه می‌دهد که این موضوع خود نشانگر آن است که در عصر امام رضا علیه السلام نیز ماجرای ولایتعهدی سؤال‌انگیز و مسأله‌دار بوده است.

صاحب خرائج به نقل از محمد بن زید می‌نویسد: در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم زمانی که ولیعهد مأمون بود. مردی از خوارج که کاردی مسموم در دست داشت وارد شد او به دوستان خود گفته بود نزد کسی می‌روم که مدعی است پسر پیغمبر است و ولیعهد مأمون شده، ببینم چه دلیل برای کار خود دارد. اگر دلیل قانع کننده‌ای داشت قبول می‌کنم وگرنه مردم را از دستش آسوده می‌نمایم. هنگامی که او وارد شد، حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: جواب سؤال را می‌دهم مشروط بر این که یک شرط را بپذیری، گفت چه شرطی را؟ فرمود: به شرط این که اگر جوابت را دادم و قانع شدی کاردی را که در آستین پنهان کرده‌ای بشکنی و دور بیندازی. آن مرد متحیر ماند و کارد را خارج کرد و دسته‌اش را شکست. آن‌گاه پرسید چرا ولایتعهدی این ستمگر را پذیرفتی با این که آنها را کافر می‌دانی؟ و تو پسر پیامبری، چه چیزی تو را بر این کار واداشته است؟

---

- این اشتباه هستند و سایر منابع از جمله روضة الواعظین که به نظر می‌رسد مأخذ اصلی آن الارشاد است، این اشتباه را تکرار کرده‌اند. بررسی کنید: شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۲۵۰؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین (ترجمه رسولی محلاتی)، ص ۵۲۳؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۹.

(۳۹) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۹. ابن اثیر در شرح حوادث سال ۲۰۵ گزاری می‌دهد که حاکی از زنده بودن عیسی جلودی در این سال است. وی می‌نویسد: مأمون او را برای جنگ با «قوم زط» (اهالی سند) روانه کرد. ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰ / ۳۰۶.

ص: ۱۷۴

امام فرمود: بگو ببینم آیا اینها در نظر تو کافرنند، یا عزیز مصر و اطرافیان، مگر اینها به وحدانیت خدا قایل نیستند، با این که آنها نه خدا را می‌شناختند و نه موحد بودند، یوسف هم خود و هم پدرش پیامبر بودند، ولی به عزیز مصر که کافر بود گفت: مرا وزیر دارایی خود قرار ده که مردی وارد و امین هستم و با فرعونها نشست و برخاست می‌کرد. من از اولاد پیامبرم، مرا به این کار مجبور کردند و به زور وادار کردند، چرا کار مرا نمی‌پسندی و از من خوست نمی‌آید. گفت: ایرادی بر شما نیست و من گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبری و راست می‌گویی. «۴۰»

برپایی نماز عید

علی بن ابراهیم از یاسر خادم و ریان بن ابی صلت نقل می‌کند «۴۱» که: پس از آن که مأمون حضرت را به ولایتعهدی منصوب کرد، چون عید پیش آمد مأمون کس به نزد آن حضرت فرستاد که سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبه آن بیرون رود.

حضرت برای مأمون پیام داد که تو خود شروطی که میان من و تو است در پذیرفتن ولیعهدی می‌دانی. (قرار بر این بود که من از این گونه امور معاف باشم) «۴۲» مرا از نماز خواندن با مردم معذور دار. مأمون گفت جز این نیست که می‌خواهم دلهای مردم در ولیعهدی شما مطمئن و محکم شود و هم بدین وسیله فضل و برتری تو را بشناسند.

و پیوسته فرستادگان در این باره میان آن حضرت و مأمون بودند. حضرت پیغام داد، اگر مرا معذور داری دوست‌تر دارم و اگر معذورم نداری، من چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (برای نماز عید) بیرون رفتند، بیرون خواهم رفت. مأمون گفت هر طور می‌خواهی برو و به سرلشکران، پرده‌داران و دیگر مردمان دستور داد که بامداد برای نماز به در خانه حضرت رضا علیه السلام بروند.

---

(۴۰) - مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۷ - ۴۶. مقایسه کنید با همان مأخذ، ۱۲ / ۱۲۴. شیخ صدوق و دیگران نیز این روایت را با تفاوتهایی نقل کرده‌اند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۷۹.

(۴۱) - اصول کافی، این روایت را به نقل از «یاسر خادم» آورده است. شیخ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۰۷.

(۴۲) - همان، ۲ / ۴۰۷.

راوی گوید: مردم برای دیدار حضرت رضا علیه السلام بر سر راهها و بالای بامها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند و همه سرلشکران و سربازان نیز به در خانه آن بزرگوار آمدند و سوار بر مرکبهای خود ایستاده بودند تا این که آفتاب زد. پس حضرت رضا علیه السلام غسل کرد و جامه خویش پوشید و عمامه سفیدی از کتان بر سر بست و یک سر آن را به سینه و سر دیگر آن را میان دو شانه انداخت و کمی عطر نیز بزد. آنگاه عصایی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و موالیان خود فرمود شما نیز چنین کنید که من کردم پس آنان (همان کردند که حضرت دستور فرموده بود) و به همراه او آمدند و آن حضرت پای برهنه در حالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بالا زده و دامن لباسهای دیگر را به کمر زده بود به راه افتاد. اندکی بعد سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت. «۴۳» و همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا به در خانه رسید. «۴۴» سربازان که حضرت را بر آن حال و هیأت دیدند همگی از مرکبها فرود آمده کفشهای خود را بیرون آوردند و خوش‌حالت‌ترین آنان در آن وقت کسی بود که چاقویی همراه داشت که بدان وسیله بند کفش خود را ببرد و پا برهنه شود، پس حضرت علیه السلام تکبیر گفت «۴۵» و مردم نیز با او تکبیر گفتند (و چنان صدایی از تکبیر مردم بلند شد) که گویا آسمان و در و دیوار با او تکبیر می‌گفتند. مردم که حضرت رضا علیه السلام را با آن حال دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند، چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد، خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذو الرئاستین گفت، ای امیر المؤمنین اگر علی بن موسی الرضا علیه السلام با این وضع به مصلی برود مردم شیفته او خواهند شد (و ممکن است بر ما بشورند و خون ما را بریزند) پس کسی را نزد او فرست که بازگردد. مأمون کس فرستاد و گفت: ما شما را به زحمت و رنج انداختیم و

---

(۴۳) - «چهار تکبیر گفت» شیخ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۰۸.

(۴۴) - سپس حضرت رضا علیه السلام درآمد و نزد در ایستاد و فرمود: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، الحمد لله علی ما أبلانا (راوی گوید) ما هم صدا را می‌کشیدیم و می‌گفتیم. همان.

(۴۵) - حضرت پیاده راه می‌رفت و در سر هر ده قدم می‌ایستاد و تکبیر می‌گفت. شیخ کلینی، اصول کافی، ۲ / ۴۰۸.

ما خوش نداریم که سختی و رنج و مشقتی به شما برسد شما بازگردید و هر کس که همیشه با مردم نماز می‌خوانده اکنون نیز نماز عید را خواهد خواند. حضرت رضا علیه السلام کفش خود را طلبیده و پوشیده، آنگاه سوار مرکب شده و بازگشت و آن روز مردم پراکنده شدند و نماز عید مرتبی خوانده نشد. «۴۶»

ملاحظات پیرامون ماهیت ولایتعهدی و شهادت حضرت رضا علیه السلام

ماهیت ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام موضوعی است که کمتر مورد توجه مورخان و نویسندگان قرار گرفته است. بیشتر علاقه مورخان به وقایع نگاری و شرح رخدادهای ماجرای ولایتعهدی معطوف شده است.

بحث و اظهار نظر پیرامون علل و شرایط پذیرش ولایتعهدی و فرجام آن (شهادت حضرت رضا علیه السلام) غالباً با نگاهی یک جانبه و با انگیزه‌ای واحد و بی توجه به سایر انگیزه‌ها، شرایط و موقعیتهای مختلف دیده شده است.

این نوع نگرش در بررسیهای تاریخی، مورخ را از رسیدن به حقایق نهفته در روح حوادث بازداشته و او را با استنباطی سطحی و تک بعدی از حادثه‌ای چند جانبه، پیچیده و عمیق تنها می‌گذارد.

در رابطه با ماهیت ولایتعهدی بطور کلی دو نوع نگرش در میان مورخان و نویسندگان رواج دارد. عده‌ای خاستگاه مأمون را از طرح ولایتعهدی، کاملاً صادقانه یافته‌اند و به همین دلیل، شهادت امام رضا علیه السلام را نیز بدون دخالت مأمون و بدور از اراده او و یا آن را توطئه عباسیان متعصب و مخالفان سیاسی امام رضا علیه السلام و مأمون می‌دانند و یا اصولاً آن را، مرگی طبیعی قلمداد می‌کنند. گروه دیگر خاستگاه مأمون را از مسأله ولایتعهدی، کاملاً مکارانه و سیاسی می‌پندارند و شهادت امام

---

(۴۶) - شیخ مفید، الارشاد، ۲ / ۷ - ۲۵۶؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۲۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۳ به بعد؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۹۳؛ مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص ۶ - ۶۵۵؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۷ - ۳۲۶؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۹۱؛ رجال نجاشی، ص ۳۱۵، میر خواند، تاریخ روضة الصفا، ۳ / ۴۴؛ مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه نجفی)، ص ۷ - ۳۹۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۳ / ۹ - ۴۷۸.

ص: ۱۷۷

علی بن موسی الرضا علیه السلام را نیز توطئه از پیش طراحی شده‌ای می‌دانند که مأمون با ماجرای ولایتعهدی از همان ابتدا آن را ترسیم کرده بود.

منشأ اختلاف میان مورخان، با قطع نظر از گروهی که با پیش فرضهای خوشبینانه و یا بدبینانه نسبت به مأمون خواسته‌اند از او چهره‌ای عظیم و تاریخی، حتی یک شیعی مخلص و بشدت علاقه‌مند به حضرت رضا علیه السلام و خاندان رسالت ترسیم کنند و یا از او تصویری کاملاً سیاه و منفور بسازند «۴۷»، از آنجا ناشی می‌شود که موقعیتهای مختلف و تحولات اوضاع و انگیزه‌های گوناگون را در بستر حوادث نادیده انگاشته‌اند. در این باره بیش از این سخن خواهیم گفت، اما آنچه بطور کلی می‌توان بیش از همه در زاویه دید مورخان نسبت به ماجرای ولایتعهدی مؤثر دانست، ماجرای شهادت حضرت رضا علیه السلام است که معمولاً با قیاس ساده‌ای می‌توان آن را کشف کرد. غالب مورخانی که شهادت حضرت رضا علیه السلام را دسیسه‌ای از سوی مأمون قلمداد کرده‌اند، طرح ماجرای ولایتعهدی را نیز توطئه‌ای حساب شده و زیرکانه از سوی مأمون

برای نابودی شخصیت سیاسی مذهبی امام علیه السلام و ... قلمداد کرده‌اند. دسته دیگر طرح ولایتعهدی را خاستگاه واقعی مأمون می‌پندارند و معتقدند که مأمون خالصانه قصد سپردن خلافت به حضرت رضا علیه السلام را داشت و نوعاً ماجرایی شهادت آن حضرت را از سوی مأمون که با قصد واگذاری خلافت در تناقض دیده‌اند، انکار کرده و آن را توطئه‌ای طراحی شده از سوی بنی عباس خشم‌آلود «۴۸» و یا مرگی طبیعی قلمداد کرده‌اند. طبری و مسعودی علت وفات علی بن موسی علیه السلام را مرگ ناگهانی و به خاطر افراط در خوردن انگور می‌دانند. «۴۹»

یعقوبی نیز با کمی تردید بی‌آن که مسموم شدن امام علیه السلام را به مأمون و یا عمال او

---

(۴۷) - یکی از دلایلی که مورخان غربی و غیر شیعی را متقاعد ساخته که شیعیان همواره در پی فرصتی هستند تا ثابت کنند امامانی که در جنگ شهید نشده‌اند، توسط مخالفان و دشمنان دین مسموم شده‌اند از این نوع نگرشها ناشی می‌شود. به عنوان نمونه، ر. ک. به: اشپولر، تاریخ ایران، ۹۶ / ۱.

(۴۸) - امیر علی، روح الاسلام، ص ۲۸۶.

(۴۹) - جریر طبری، تاریخ طبری، ۱۳ / ۵۶۷۵ (چاپ بیروت)، ۵ / ۱۴۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲ / ۴۴۲.

ص: ۱۷۸

نسبت دهد وفات حضرت را چنین توجیه می‌کند:

بیماری علی بن موسی الرضا علیه السلام بیش از سه روز نبود و گفته می‌شود علی بن هشام انار مسمومی به او خوراند و مأمون بر مرگ وی سخت بی‌تابی نشان داد.

ابو الحسن بن ابی عباد در ادامه نقل می‌گوید: مأمون را دیدم که قبایی سفید در برداشت و در تشییع جنازه رضا سر برهنه میان دو قائمه نعش، پیاده می‌رفت و می‌گفت: ای ابو الحسن پس از تو، به چه کسی دلخوش باشم و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرص نان و مقداری نمک برای او می‌آوردند و خوراکش همان بود و در روز چهارم بازگشت. «۵۰»

حمد الله مستوفی، ابن طقطقی و ابن حجر از جمله کسانی هستند که تصریح می‌کنند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به فرمان مأمون زهر دادند و مسموم کردند. «۵۱» ابن اثیر با این که یک مورخ سنی مذهب است هر دو نقل را ذکر کرده است، در جایی می‌نویسد حضرت به خاطر افراط در خوردن انگور وفات کرد و در جایی دیگر به مسموم کردن او تصریح می‌کند. «۵۲»

اربلی که از مورخان شیعی است در کشف الغمة فی معرفة الائمة بطور کلی منکر مسموم شدن حضرت توسط مأمون می‌شود، منشأ استدلال وی نقلی است از علی بن طاووس به شرح ذیل:

از شخصی که به او اعتماد دارم شنیدم که سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله علیه مخالف بود که مأمون حضرت رضا علیه السلام را مسموم کرده باشد، با این که او بسیار مطالعه می کرد و این مطلب را زیاد بررسی و جستجو می نمود. از چیزهایی که نظر سید را تقویت می کند همین است که مأمون خیلی به امام علاقه داشت و او را بر فرزندان و خویشان خود مقدم داشته و برای ولایتعهدی انتخاب کرده بود ... از آن گذشته ما قبول نداریم که اگر سوزن در انگور فرو کنند، انگور مسموم می شود. علم طب نیز این مطلب را نمی پذیرد، خدا از همه چیز با اطلاع

---

(۵۰) - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲ / ۴۷۱.

(۵۱) - حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۵؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد)، ۷ / ۳۸۷.

(۵۲) - ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰ / ۲۹۳.

ص: ۱۷۹

است. «۵۳»

از میان تذکره نویسان معاصر که متأسفانه بی هیچگونه سند و مأخذی «۵۴» ماجرای ولایتعهدی و شهادت امام علی بن موسی علیه السلام را تحلیل کرده، جواد فاضل است وی از جمله کسانی است که عمیقاً معتقد است قصد مأمون از ولایتعهدی امام کاملاً خالصانه بوده و بشدت منکر دست داشتن مأمون در قتل امام می شود و آن را به آل عباس نسبت می دهد و با ارائه ده دلیل که گاه فاقد ارزش تاریخی است می کوشد مأمون را از این اتهام مبرا کند. او در جایی می گوید:

وقتی ما از عبد الله بن مأمون یاد می کنیم نام یک شخصیت عظیم تاریخی را به زبان می آوریم ... او کودک و یا دیوانه نبود که یک روز پسر عمّ عالی مقام خود، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی خویش برگزیند و روز دیگر مسمومش سازد ... پس این اقدام از جانب مأمون جز از ارادت و محبت شدید او نسبت به امام رضا مایه نمی گیرد و خیلی عجیب است که گفته شود مأمون در عین ارادت و محبت نسبت به امام رضا کمر به قتلش بسته و خون پاکش را بر خاک ریخته باشد ...

آیا مع هذا سزاوار بود مردی مانند مأمون احمقانه شخصیت شریف و عزیز و در عین حال آرام و بی سر و صدایی (?) مانند علی بن موسی الرضا علیه السلام را جبرا به ولایتعهدی برگزیند و بعد خائنانه زهرش بدهد ... مأمون دوستان و دشمنان خود را خوب می شناخت و می دانست که اگر علویهای عربستان (?) دسته جمعی بر ضدش نهضت کنند شخص علی بن موسی الرضا اهل این نهضتها نیست (!!!) خیلی بعید است که مردی شیعی مذهب (مأمون) بدون هیچ علت و سببی امام خود علی بن

موسی الرضا را به قتل برساند و در این جنایت فظیع و فجیع هیچ هدف مادی و معنوی هم نداشته باشد ... زهری که به کام امام ریخته شد در دانه‌های انگور دوانیده شده بود و گفته می‌شود که فشرده انار را با زهر درآمیخته بودند. قاتل

---

(۵۳) - به نقل از مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۷ - ۲۸۶. وی در ادامه طرح این موضوع، نظریه اربلی را رد می‌کند.

(۵۴) - آنچه مسلم است منشأ تحلیل این تذکره‌نویس استدلالی است که بعضی از جمله اربلی در کشف الغمة به نقل از ابن طاووس کرده‌اند و حتما این دو مأخذ نیز به پیروی از آنچه ابن جوزی در تذکرة الخواص آورده می‌باشد. (در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت).

ص: ۱۸۰

امام علیه السلام یعنی آن کس که این جنایت را توطئه و اعمال کرد (؟) مسلماً از آل عباس بود. ولی بسیار بعید و حتی محال می‌نماید که عبد الله مأمون مرتکب این جنایت عظیم شده باشد. (!؟) «۵۵»

نحوه شهادت امام آن گونه که مشهور است توسط مأمون طراحی شد. او ابتدا به امام انگور داد و حضرت بر اثر آن مسموم و بیمار شد. برخی گفته‌اند خود مأمون نیز بیمار شد، امام بیماری او کوتاه بود، هنگامی که امام بر اثر خوردن انگور مسموم رنجور شد، مأمون، عبد الله بن بشیر را فرمان داد تا ناخنهای خود را بلند نگه دارد و پیش از آن که به نزد امام رود، مقداری موم که زهرآلود بود به وی داد تا به دستانش بمالد «۵۶» آنگاه برای دیدار امام نزد ایشان رفت. امام در بستر بود و مأمون دستور داد سبدي انار آماده کردند و از عبد الله بن بشیر خواست تا انار را دانه کرده و با دستانش (که زهرآلود شده بود) آن را بفشارد و سپس اصرار کرد که امام آن را بخورد ... این ماجرا با اختلاف در منابع تاریخی، تذکرها و کتابهای مناقب آمده است. «۵۷»

به اعتقاد ما سهم عمده‌ای از این اختلافات بی‌توجهی مورخان به تغییر شرایط و موقعیتهایی است که انگیزه واگذاری ولایتعهدی را دچار ماهیتهای و خاستگاههای مختلف کرده است. طبیعی است که هیچ‌گاه نمی‌توان با نظریه واحدی به ماجرای متغیر نگریست. آیا خاستگاه مأمون از واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی، کاملاً صادقانه بوده است؟ و یا کاملاً مکارانه طراحی شده است؟ و اگر چنین و یا چنان بوده، چرا و چگونه می‌توان برخوردها و مواضع مختلف مأمون را که پاره‌ای از روی محبت و علاقه هر چند در ظاهر، و پاره‌ای از سر تدبیر سیاسی، محافظه‌کارانه و منفعت‌طلبانه، و پاره‌ای از روی خشم و کینه تحلیل و یا توجیه کرد. برای پاسخ به

---

(۵۵) - جواد فاضل، معصومین چهارده‌گانه (علی بن موسی الرضا علیه السلام) ص ۱ - ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸.

نقل مطلب مذکور صرفاً برای آشنایی خوانندگان با دیدگاه‌های برخی از تذکره‌های جدید است. جهت اطلاع بیشتر، ر. ک. به: احمد امین، ضحی الاسلام، ۳/ ۲۹۶؛ محمود صبحی، نظریه الامامة، ص ۳۸۷.

(۵۶) - در برخی تواریخ به جای موم «تمر هندی» آمده است.

(۵۷) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۴۸۷؛ میر خواند، تاریخ روضة الصفا، ۳/ ۴۸ مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص ۶۵۸ به بعد؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸.

ص: ۱۸۱

این پرسش ابتدا باید شرایط و موقعیتهای مختلفی را که مأمون تحت تأثیر آنها به حوادث می‌نگریسته، ارزیابی کنیم.

بررسی چند موقعیت

موقعیت اول: دوران بحران و طرح اندیشه اولیه ولایتعهدی (خلافت)

همچنان که در بحث طراح ولایتعهدی گفته شد، مأمون هنگامی تصمیم گرفت «خلافت مسلمین را به محلی که خداوند قرار داده است، بازگرداند» (۵۸) که خود در شرایطی کاملاً بحرانی قرار داشت. سپاه و لشکریان او رو به هزیمت گذاشته بودند و هرثمة بن اعین گریخته بود. مرکز حکومت او؛ خراسان توسط صاحب السیریر تهدید می‌شد و عیسی بن ماهان سردار سپاه محمد بن امین به قصد دستگیری او عازم بود، تا وی را به بغداد نزد امین برد و مأمون در اندیشه پناهنده شدن به امیر کابل بود. «۵۹»

مأمون در چنین وضعیتی تصمیم می‌گیرد، حکومت و خلافت را به جایگاه اصلی آن که حق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام است بازگرداند. خاستگاه مأمون در این زمان بنابر اعتراف و اقرار خود که «با نیت پاک، با خدای خود عهد کردم»، صادقانه به نظر می‌رسد.

موقعیت دوم: دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعدیل

بعد از کشته شدن محمد امین در محرم (صفر) سال ۱۹۸ و بازگشت قدرت به مأمون، فضل بن سهل که شاهد این اعتراف بوده است، عهد و نذری که مأمون با خدای خود بسته بود، به او خاطر نشان می‌کند. این که فضل بن سهل با چه انگیزه‌ای این عهد را یادآور می‌شود نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد، ولی بی‌شک

---

(۵۸) - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۶؛ ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/ ۱۹۱.

(۵۹) - ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۰/ ۲۱۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۴۱ - ۴۳۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲ - ۴۵۰؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/ ۳۹۱؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۹۱؛ ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/ ۱۹۲؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۲۶ - ۱۲۴.

ص: ۱۸۲

همانگونه که منابع خبر می دهند تمایل فضل بن سهل نسبت به انتقال خلافت از عباسیان به علویان قابل تأمل است و فضل بن سهل عامل مهمی در این تصمیم گیری به شمار می رود.

فضل بن سهل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان منتقل سازد و به مأمون گفت: در حضور من نذر کرده بودی و سوگند خورده بودی که اگر خداوند حکومت را از برادرت به تو بازگرداند ولایتعهدی را به علویان بسپاری. «۶۰»

بی شک مأمون در این زمان در شرایط اولیه خود، یعنی در شرایطی کاملاً بحرانی که با خدای خود عهد و پیمان بسته بود قرار نداشت، زیرا عامل تهدید کننده حیات و قدرت سیاسی او؛ محمد امین از میان رفته بود، اگر چه سایر عوامل تهدید کننده ای که از قبل و یا همزمان با جنگ میان او و برادرش ظهور کرده بودند همچنان پابرجا بودند مانند خیزش علویان که همچون آتش زیر خاکستر کانونهای قیام را در پهنه قلمرو غربی حکومت وی گرم می کرد با وجود این آیا در چنین شرایطی مأمون همچنان بر نیت پاک خود باقی مانده بود؟ آنچه از ظاهر رخدادها به دست می آید چنین است:

مأمون به طاهر و هرثمه نامه نوشت که مؤتمن (ولیعهد سوّم) را از ولایتعهدی خلع کنند و هر دو در ماه ربیع الاول سال ۱۹۸ او را از ولایتعهدی خلع کردند. «۶۱» ...

مأمون چون در خاندان بنی عباس و علویان غور کرد کسی سزاوارتر از علی بن موسی علیه السلام نیافت ... «۶۲»

مأمون در پاسخ به فضل بن سهل می گوید: «این کار به صواب است.» و سپس تصمیم می گیرد آن عهد و پیمان را عملی کند. این یک بعد ماجرا است ابعاد دیگر

---

(۶۰) - ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/ ۱۹۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۳۴؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۶.

(۶۱) - ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۱۰/ ۲۳۱. چنانچه خلع مؤتمن از ولایتعهدی و تصمیم بر سپردن این مقام به حضرت رضا علیه السلام در یک سال انجام شده باشد این ماجرا در سال ۱۹۸ روی داده است در حالی که می دانیم فرستادگان مأمون برای عزیمت امام به مرو، در سال ۲۰۰ به مدینه آمدند و پیمان ولایتعهدی در رمضان ۲۰۱ منعقد گردید.

(۶۲) - ابو الفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱/ ۱۹۰؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۳۸۵؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۱۳۱.

ص: ۱۸۳

این ماجرا را می‌توان از شرایطی که مأمون بعد از پیروزی با آن روبرو شد دریافت. در سال ۱۹۸ نصر بن سیار، در نواحی حلب سر به شورش برداشت و سپاه طاهر را تا «رقه» وادار به عقب‌نشینی کرد. حسن هرسی با شعار «الرضا من آل محمد» در عراق خروج کرد. ابن طباطبا در سال ۱۹۹ در کوفه قیام کرد و ابو السرایا (سری بن منصور) که از فرماندهان سپاه هرثمه بن اعین بود به او پیوست و دامنه این قیام بشدت بالا گرفت به طوری که سایر علویان به این نهضت پیوستند و سرانجام در ایالت بصره و اهواز زید بن موسی بن جعفر علیه السلام، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در مکه حسن بن افضس و در مدائن محمد بن سلیمان به قدرت رسیدند و دیری نپایید که شهرهای دیگر نیز در امواج این خیزشها و شورشها سقوط کرد، مدینه (حجاز) به دست محمد بن جعفر افتاد و احمد بن عمر بن خطاب ربیعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سید بن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبد الملک بن حجاج سلمی، در آذربایجان محمد بن رواد ارزی، در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابو دلف عجللی و ... «۶۳»

علویان تنها منبع خطر به شمار نمی‌آمدند، بلکه خاندان عباسی نیز عاملی تهدیدکننده بودند. عباسیان اختلاف دیرینه‌ای با مأمون داشتند و متعصبان آنان هیچ‌گاه او را یک عباسی اصیل ندانسته بلکه او را تنها یک کنیززاده به حساب می‌آوردند. کشتن امین و چرخاندن سر او در شهر، کانونهای توطئه را در بغداد گرمتر

---

(۶۳) - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲ - ۴۶۰؛ ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/ ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲ - ۲۵۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری (چاپ تهران)، ۱۳/ ۵۶۲۹، ۳۶۳۸، ۵۶۶۰ و (چاپ بیروت)، ۵/ ۱۲۳، ۱۳۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲/ ۲ - ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۴۱، ۴۴۲؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳ - ۴۳۳؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین (ترجمه رسولی محلاتی، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا و ابو السرایا، ص ۴۹۷ - ۴۷۵ و ۵۴۱ - ۵۰۱ و سایر قیام علویان، ص ۴ - ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۳۵؛ ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب (چاپ بمبئی)، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا، ص ۱۵۲، ۲۰۵. سایر قیام علویان، ص ۸ - ۱۱۷، ۴ - ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۴۳؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۵۳، ۸۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۳/ ۴۷۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲/ ۱۱۵؛ زرکلی، الاعلام، ۹/ ۷۵ و ۵/ ۳۵۴.

ص: ۱۸۴

کرد و خشم عباسیان منتفزی را که در اطراف مادر امین (زبیده) گرد آمده بودند برانگیخت. «۶۴»

این حوادث به همان اندازه که از اعتبار بنی عباس می‌کاست بر مهر و علاقه مردم نسبت به خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌افزود، مأمون در برابر پایگاه عباسیان در بغداد، مرو را انتخاب کرده بود، اگر چه نژاد ایرانی مادرش پشتوانه‌ای برای او در مرو و خوارزم بود اما این امتیاز در برابر نیروی قدرتمندی که در بغداد و سایر نواحی حکومت عباسی بر ضد او دسیسه‌چینی می‌کرد، چندان جدی به حساب نمی‌آمد.

در چنین شرایطی مأمون بناچار حیات و بقای حکومت خود را تنها در حمایت از علویان دید، از این رو بر خلاف میل عباسیان، ناگهان تغییر روش داده و بشدت متمایل به علویان شد. اگر چه مأمون پایگاهی در میان علویان نداشت و آنها در قیام خود او را به چشم یک غاصب می‌نگریستند، اما مأمون کوشید تا با تغییر موضع و نشان دادن گرایش زیاد به علویان تعادل و توازن سیاسی خود را برای مدت زمانی هر چند کوتاه حفظ کند.

در چنین طوفانی که مأمون در آن گرفتار بود، نزدیکی به علی بن موسی الرضا علیه السلام تنها راه نجات و یگانه روزن امید او بود، ولی این همسویی در چنین مرحله‌ای از زمان توأم با تمایل نبود. اگر چه مأمون قبلاً در توبه‌نامه خود با اندیشه‌ای پاک، در این باره با خدای خویش عهد و پیمان بسته بود، اما بی‌شک در این شرایط آن اندیشه دگرگون شده بود. بر این اساس عباراتی همچون: علاقه شدید مأمون به امام باعث شد تا او را بر فرزندان و خویشان خود مقدم دارد و ولیعهد خود قرار دهد، «۶۵» که اربلی به نقل از ابن طاووس در کشف الغمّة آورده و یا ابن جوزی در تذکرة الخواص بیان داشته، سطحی و غیر محققانه است، چرا که مأمون در شرایط اولیه، خلافت و حیات خود را در حال نابودی می‌دید. اما در شرایط نوین که خلافت و حیات دوباره خود را به دست آورده بود بشدت نیاز داشت آن را با چنگ و دندان حفظ کند و تنها پیشنهاد خلافت و سپردن ولایتعهدی به علی بن موسی علیه السلام

---

(۶۴) - مسعودی، مروج الذهب، ۳/ ۲- ۴۰۱، ۴۰۴؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۱۶۲.

(۶۵) - مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۲۸۶.

ص: ۱۸۵

این نیاز را برآورده می‌ساخت زیرا نزدیکی جستن به آن حضرت هم رقبای عباسی را از صحنه خارج می‌کرد و هم مدعیان علوی را خلع سلاح می‌نمود. «۶۶»

این موضوع را می‌توان از سخنان مأمون نیز دریافت. وی در پاسخ عده‌ای از مخالفان ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام که او را از مخاطرات این امر آگاه می‌کردند و می‌گفتند: مبدا این شرافت و عظمت را از خاندان بنی عباس خارج کنی که کاری بی‌سابقه در میان خلفا خواهد شد و اگر خلافت به خاندان علی علیه السلام منتقل شود خود و خانواده‌ات را نابود کرده‌ای می‌گوید: علی بن موسی به خاطر فاصله‌ای که با ما داشت مردم را به سوی خود می‌خواند، او را ولیعهد خود کردم تا مردم را به جانب من دعوت کند و اقرار به خلافت و زمامداری ما نماید و ... «۶۷»

موقعیت سوّم: ناکامی در هدف و بازگشت به مواضع نیاکان (شهادت امام رضا علیه السّلام)

هدف مأمون از واگذاری ولایتعهدی به علی بن موسی الرضا علیه السّلام کاملاً روشن بود. او علاوه بر مأیوس کردن دسیسه‌چینان بغداد که سرگرم کودتایی بر ضد وی بودند، قیامهای علوی را آرام ساخت و امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام را بلاگردان قرار داد تا خود را از مخاطرات دشمنانش مصون نگه دارد. ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السّلام در شرایطی که اقبال مردمی از بنی عباس فروکش کرده بود و خود نیز آهنگ جدایی از پیکره خاندان عباسی نواخته بود بیش از یک عامل بازدارنده برای مأمون کارایی داشت. مأمون در زیر لوای اقتدار معنوی امام به خود و حکومتش مشروعیت می‌بخشید. این اعتبار علاوه بر استحکام پایه‌های حکومت

---

(۶۶) - میر خواند در تاریخ خود با نگاهی موشکافانه علت انتخاب علی بن موسی الرضا علیه السّلام، را به ولایتعهدی علاقه و یا تمایل مأمون به علویان نمی‌داند بلکه با دیدی واقع‌بینانه می‌نویسد:

در ایام خلافت مأمون از اطراف و اکناف ولایت اسلام، علویان خروج می‌کردند و مأمون از این جهت پیوسته ملول و دل‌تنگ بود، سرانجام با عاقلان و اصحاب رأی در این باب مشورت کرد، رأیها بر آن قرار گرفت که یکی از اولاد امیر المؤمنین علی علیه السّلام که آراسته به حلیه علم و زیور عمل باشد ولیعهد باید ساخت و قرعه اختیار بر امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام افتاد ... مأمون از این جهت امام رضا علیه السّلام را برگزید که عباسیان بدانند پس از مرگ او خلافت به دست علویان است ... میر خواند، تاریخ روضة الصفا، ۳/ ۳-۴۲، ۸-۴۷، ۴۵۸.

(۶۷) - ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۲-۱۷۱.

ص: ۱۸۶

مأمون ضعف هویتی او را که ناشی از بی‌اصالتی خاندان مادری‌اش بود، جبران می‌کرد. آنچه منابع، درباره گرایش و اظهار علاقه مأمون به خاندان علی بن ابی طالب بیان کرده‌اند بدون در نظر داشتن موقعیتهایی که مأمون در آن قرار داشت و بی‌توجه به نیازمندی او برای رسیدن به شرایط مطلوب، جویندگان حوادث این برهه از تاریخ سیاسی اسلام را دچار نوعی تناقض می‌کند. پرواضح است که محور این تناقض را در پذیرش ولایتعهدی از سوی علی بن موسی الرضا علیه السّلام نباید جست بلکه آن را باید در شخصیت مأمون یافت او سیاستکاری مکار بود و خود را فرهیخته‌ای وانمود می‌کرد که هدفی جز خدمت به خاندان علی بن ابی طالب و جبران ستمهایی که نیاکانش بر این خاندان روا داشته‌اند ندارد. «۶۸»

مسلم، پرهیزکاری او در نوجوانی نسبت به امین و سایر خلفای سلفش و اوقاتی که مأمون صرف فراگیری علوم می‌کرد و نیز سایر جنبه‌های فردی او که نوعی تقدس و تعالی به او بخشیده بود از عواملی است که این چهره مأمون را قوّت می‌بخشد و این خصلتها در تحلیل و بررسیهای تاریخی، مورخان را به یک سونگری کشانده و آنها را از شناخت چهره واقعی مأمون بازداشته است. با انتخاب امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام به ولایتعهدی، مأمون به اهداف عمده خود دست یافت. این

عامل سوّم اگر چه توانسته بود در کوتاه مدت رقبای عباسی را از صحنه خارج کند و مدعیان علوی را خلع سلاح نماید، اما خود شرایط دیگری را فراهم آورد که عملاً مأمون را در ازای امتیازهای کوتاه مدت با شکست‌های اساسی روبرو ساخت. در واقع ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام برای مأمون یک شمشیر دودم بود که دم آشکار آن در راستای اهداف مأمون قرار داشت (آن چنان که او محاسبه کرده

---

(۶۸) - ابن جوزی و اربلی از جمله مورّخان هستند که تحت تأثیر این ظاهر قرار گرفته‌اند و بی‌آن که در پی تحلیل همه جانبه‌ای برآیند راه ساده‌نگرانه‌ای (نه خائنانه آن طور که بعضی به آنها نسبت داده‌اند) را برگزیده‌اند و علاقه ظاهری مأمون به حضرت رضا علیه السّلام و انتخاب ایشان به ولایتعهدی و نیز شیون و زاری کردن وی در مراسم تشییع امام علیه السّلام مانع از آن شده که نقش مأمون در شهادت امام علیه السّلام درست مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه این نوع نگرش چهره واقعی مأمون و ماهیّت ولایتعهدی از نگاه آنها دور مانده است. بررسی کنید: ابن جوزی، تذکرة الخواص به ضمیمه مطالب السّؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۳۵۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۷ - ۲۸۶.

ص: ۱۸۷

بود) اما دم پنهان آن در مسیری بود که امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام آن را هدایت و رهبری می‌کرد (بی‌آن که امام علیه السّلام خواسته باشد با پذیرش ولایتعهدی این موضع را اتخاذ کند، بلکه بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی، همچنان که از قبل مواضع خود را درباره ولایتعهدی اعلام کرده بود، این سیاست را نیز بعداً ادامه داد). هدف امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام همواره اثبات حقانیت ولایت و امامت خاندانش بود آن چنان که در طول مسیر سفرش از مدینه به مرو شاهدش بودیم. حادثه نیشابور و حدیث سلسله الذهب و همچنین دست نوشته و بیانیه افشاگرانه امام در پشت عهدنامه ولایتعهدی از جمله صریحترین مواضعی است که امام علیه السّلام اتخاذ کرد.

اهداف امام نه تنها شاه‌رگ حیاتی مأمون را می‌زد، بلکه ریشه‌های بنیادین حیات سیاسی حکومتی بنی عباس را یک جا قطع می‌کرد.

پرواضح است که مخالفت عباسیان متعصّب بیجا نبود، آنها یا از سر تعصّبی که داشتند و یا بر اساس تحلیل‌های حساب شده به این واقعیت پی برده بودند که ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام یک خطر کاملاً جدّی است و حتی بعضی از آنها تا پای جان برای اثبات این واقعیت با مأمون جدال کردند «۶۹» و بی‌جهت نبود که خاندان عباسی برای حفظ بقای خود با ابراهیم بن مهدی دست بیعت دادند «۷۰» و گروهی نیز در دار الخلافه مأمون با ابراز اعتراض و مخالفت کوشیدند مأمون را از این خطر آگاه کنند. «۷۱» مأمون در موقعیتی قرار داشت که این تهدید را علی رغم کیاستش احساس نمی‌کرد، چرا که او دم پنهان شمشیری را که به دست گرفته بود نمی‌دید و بیشترین توجه او در آن زمان به دم آشکار آن معطوف شده بود و با همه قوا قصد داشت بر پیکره عبّاسیان بغداد که همواره او را حقیر می‌شمردند زخم بزند و عقده‌های روحی و روانی خود را التیام بخشد و از سویی خود را از آسیب علویان

---

(۶۹) - عیسی بن یزید جلودی، علی بن ابی عمران و ابو یونس از این دسته بودند.

(۷۰) - بازماندگان محمد امین و در رأس آنها زبیده، خاندان رشید و عباسیان بغداد از این دسته بودند.

(۷۱) - عباسیانی که در مرو با ایجاد سؤال و اظهار مخالفت‌های غیر مستقیم می‌کوشیدند مأمون را متوجه خطای خود کنند از این دسته بودند، برای نمونه رجوع کنید به ماجرای دعای باران و نماز عید فطر.

ص: ۱۸۸

در امان نگاه دارد. این عوامل یعنی انتقام و ایمنی به گونه‌ای کام او را شیرین ساخته بود که تلخی و سوزش زخمهای تیغ پنهان را احساس نمی‌کرد. اما هنگامی که طعم آن شیرینی پایان پذیرفت جلوه‌های تلخی تیغ پنهان، ظاهر شد و مأمون دریافت که ولایتعهدی عملاً نه تنها سپری بلاگیر نبوده، بلکه به عاملی برای نفوذ شخصیت علمی و معنوی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در جامعه و حتی در میان مخالفان مذهبی و سایر ادیان و فرق اسلامی در مناظراتی که عمدتاً از سوی مأمون برگزار می‌گردید «۷۲» تبدیل شده است، تا جایی که این نفوذ در میان پیکره حکومت او نیز به چشم می‌خورد. از سوی دیگر مأمون با ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پلهای پشت سر خود را ویران کرد و زمانی که از حوادث بغداد آگاه شد و دانست که سیاستهای جاه طلبانه فضل بن سهل و برادرش که از بغداد تصویری آرام و مطیع ترسیم کرده بودند، دروغین است چاره‌ای جز بازگشت از مواضع اولیه برای خود ندید، اما لازم بود این بازگشت تدریجی باشد، چرا که او می‌خواست همان طور که در آغاز بتدریج علم گرایش به علویان را بالا برده بود، آن را به تدریج پایین آورد.

بنابراین ابتدا فضل بن سهل را در حمام سرخس تیغ زد و از بیم افشای سیاست خود نسبت به فضل بن سهل و برادرش که منشأ قدرت سیاسی و نظامی بودند مجریان طرح قتل فضل بن سهل را که به قول طبری چهار تن از عاملان و خدم و حشم خود او بودند، گردن زد. «۷۳»

شرایط روحی مأمون بی‌شک در این زمان به یک شکست خورده‌ای می‌ماند که می‌پنداشت فاتحانه از میدان بازگشته است و در افق آرزوهایش سرابی یافته بود به وسعت قلمرو غربی حکومتش و در پشت سرش سایه هولناکی از اقتدار علویان که هم اینک خراسان (ایران) را پایگاه خود قرار داده بودند. او عمیقاً دریافته بود که

---

(۷۲) - جهت اطلاع از چگونگی برپایی مناظرات و همچنین مضامین آنها. ر. ک. به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۴۴۸ - ۴۲۷، ۷ - ۴۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/ ۲۶۰ - ۲۳۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۲۵۱؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۶، ۳۴۱ - ۳۲۹؛ مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص ۶۵۳.

(۷۳) - طبری، تاریخ طبری، ۱۱/ ۱۰۲۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۴۷۸؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۰۷؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ۶/ ۴۴۳.

ص: ۱۸۹

تا کنون بر روی طنابی بازی می کرده که یک سرش در خراسان و سر دیگرش در بغداد گره خورده بود و برای رسیدن به هر کدام باید دیگری را قطع کند. بریدن از بغداد (عبّاسیان) او را به سمت علویان می کشاند؛ کسانی که هیچ گاه مشروعیت او را پذیرا نبودند، به خصوص زمانی که خود نیز بناچار لب به اعتراف و حقانیت خاندان علی علیه السّلام گشوده بود.

در این شرایط مأمون بغداد را انتخاب کرد. او برای بازگشت از موضع گذشته خود، باید مانعی را که بر سر روابطش با بغداد ایجاد کرده بود از میان بردارد و آن ماجرای ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السّلام بود.

در این کار هیچ چاره‌ای جز توسّل به شیوه نیاکان خود نداشت، او با طرح توطئه قتل پنهانی امام طی یک حادثه‌ای بظاهر طبیعی، امام را به شهادت رساند. طراح ماجرای شهادت امام علیه السّلام به گونه‌ای ماهرانه بود که حتی تا امروز بسیاری از مورّخان برای پیدا کردن ردّ پای او ناموفق مانده‌اند. مأمون با شرکت در مراسم تشییع جنازه آن حضرت و مجالس سوگواری که خود ترتیب داده بود «۷۴» بسیاری از سوء ظنهای احتمالی را خنثی کرد. این اقدامات، آغاز راه تازه‌ای بود که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السّلام در آن گام می‌زد، وی سرانجام آخرین حلقه اتّصالش به علویان را که لباس سبز بود گشود و با بیرون کردن آن از تن برای همیشه لباس سیاه پوشید. «۷۵»

---

(۷۴) - یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/ ۴۷۱.

(۷۵) - ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۱۰/ ۳۰۳.

ص: ۱۹۰

یادداشتها

مسیر راه مکه تا قادسیه

مسیر راه مکه تا بصره

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

راه مکه تا کوفه (قادسیه)

مسیر راه مکه تا قادسیه (کوفه) به نقل از الاعلاق النفیسة

۱- از مکه تا بستان بنی عامر ۲۲ میل که منزلگاهی است پرجمعیت و دارای استراحتگاهی است شبانه که «غمره ذی کنده» (Ghamr Dhikinde) نام دارد.

۲- از بستان بنی عامر تا «ذات عرق» (۲۲) Zatoergh میل است.

این محل میقات مردم عراق است و منزلگاهی است پرجمعیت و پردرخت با آب بسیار و دارای استراحتگاه شبانه به نام «اوطاس» (Autas).

۳- از ذات عرق تا «غمره» (۶۳) Ghamra میل است. منزلگاهی سبز و خرم و با آب بسیار که از برکه و چاهها تأمین می‌شود.

۴- از غمره تا «مسلح» (۸۱) Moslah میل است.

۵- از مسلح تا «افعیه» (۸۲) Ufaiiya میل. منزلگاهی است آباد و پرآب و منزلگاه شبانه آن «کیرانه» (Kiaraneh) نام دارد.

۶- از افعیه تا «معدن بنی سلیم» (۲۳) Banisulaim میل است. این محل از روستاهای قدیمی است، منزلگاهی است پرجمعیت و اعراب بنی سلیم در آنجا ساکنند.

۷- از بنی سلیم تا «عمق» (۹۱) Umagh میل است و استراحتگاهی شبانه به نام «سنجه» (Sandja) دارد.

۸- از عمق تا «سليله» (۱۲) Salila میل است. این محل دارای استراحتگاهی به نام «کنابین» (Kunabain) است.

۹- از سليله تا «ربذه» (۶۲) Rabaza میل است. خانه و قبر ابو ذر غفاری در ربذه است و در آنجا مسجد جامعی وجود دارد. استراحتگاه شبانه آن «اورعه» نام دارد که در ۱۴ میلی آن است.

۱۰- از ربذه تا «مغیثة الماوان» (۴۲) Mughisatel –Mawan میل است. در این مکان آب شربشان از برکه‌ها و چاههاست، ولی اندک است. منزلگاه شبانه آن «سمط» است که در ۱۶ میلی آن قرار دارد.

۱۱- از مغیثة الماوان تا «معدن نقره» (۱) ۳۴ میل است.

---

(۱) Naqra- . مسیر راه معدن نقره به مدینه به شرح ذیل است. از معدن نقره به محدث

ص: ۱۹۲

۱۲- معدن نقره تا «حاجر» (۴۳) Hadjar میل است. منزلگاهی خرم که آن را ابو دلف قاسم بن عیسی ساخته است و استراحتگاه شبانه آن عباسیه است.

۱۳- از حاجر تا «سمیراء» (۴۳) Samira میل است. منزلگاهی سبز و خرم که در آن اعراب بدوی ساکنند. آب آشامیدنی آنها از چاهها و برکه‌هاست و منزلگاه شبانه آن «محیمه» (Mahmiya) است.

۱۴- از سمیراء تا «توز» (۰۲) Tuz میل است. و آن منزلگاهی است که در آن اعراب بنی اسد ساکنند. استراحتگاه شبانه آن «قرنتین» (Qurnatain) است که در ۱۷ میلی آن قرار دارد.

۱۵- «فید» (Faid) منزلگاهی است بعد از توز دارای قنات که با آب آن زراعت می‌شود و محل پرجمعیتی است و (راهدار) در آن سکونت دارد، در آنجا مسجد جامعی وجود دارد و این منزلگاه در نیمه راه و جایگاه قبیله طیّ است، استراحتگاه شبانه آن «قرائن» (Qarain) نام دارد با ۲۰ میل فاصله.

۱۶- از فید تا «الاجفر» (۶۳) Aladjfur میل است. و آن منزلگاهی است که اعراب بدوی در آن چادر زده‌اند و آب شربشان از برکه و چاه‌هاست و در آنجا، گل سفید وجود دارد که برای شستشو و نظافت به بغداد می‌آورند و منزلگاه شبانه آن «اغر» (Agharr) است.

۱۷- از الاجفر تا «خزیمه» (۴۲) Khuzaimiya میل است. این منزلگاه در ابتدا زرود نامیده می‌شد و چون خزیمه بن خازم در آنجا برکه‌ها و رودهایی برای آب چاه‌های آن ایجاد کرد و به وسیله شتران از آنها آب می‌کشید به این نام خوانده شده است. گاهی اتفاق می‌افتد که در برکه‌های آن آبی نیست، اما آب در نزدیکی آن در محله بنی تمیم که خود جایی پوشیده از رمل (ریگ) قرمز است یافت

---

( Muhdath ) که استراحتگاه شبانه است به فاصله ۱۰ میل و از محدث به عسیله (۸۲) Usaila میل است و از عسیله تا حصین (Husain) راه ادامه می‌یابد به مسافت ۱۳ میل و از آنجا به مکحولین (Makhulin) و از مکحولین به سوی بطن النخیل (Batn -Nakhil) می‌روند. از بطن النخیل تا سقره (۵۱) Saqara میل و از آنجا تا طرف (۷) Tarf میل است و از طرف تا رکابیه (۵۱) Rikabiya میل و از آنجا تا مدینه ۱۰ میل راه است. ر. ک. به «العلاق النفیسة، ۷۰-۲۰۶.

ص: ۱۹۳

می‌شود، استراحتگاه شبانه آن «عین» است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۱۸- از خزیمیه تا «ثعلبیه» (۲۳) Thaalbiya میل است. این منزلگاه شهری است که دارای بارو و چندین گرمابه و بازار است، این شهر در ثلث راه مکه واقع شده (نسبت به راه بغداد تا مکه و دارای مسجد جامع و منبر است. آب آشامیدنی آنها از برکه‌هاست و استراحتگاه شبانه آن «مهلبیه» (Muhallabiya) نام دارد.

۱۹- از ثعلبیه تا «بطانیه» (۹۲) Bataniya میل است. قبر «العبادی» در این منزلگاه قرار دارد و آب شربش از برکه، و استراحتگاه شبانه آن «بدرین» است.

۲۰- از بطانیه تا «شقوق» (۹۲) Shuquq میل است و آن منزلگاهی است که گروهی از اعراب بدوی در آن آمد و شد می‌کنند، آب آشامیدنی آنها از برکه‌هاست و استراحتگاه شبانه آن «تنانیر» (Tananir) نامیده می‌شود و در ۱۴ میلی آن واقع است.

۲۱- از شقوق تا «زباله» (۱۲) Zabala میل است. زباله قریه‌ای است آباد دارای بازارها و آب فراوان. این قریه چون در زمین پست وادی قرار دارد زمستان و تابستان دارای آب است. استراحتگاه شبانه آن «جریسی» (Djuraishi) است که در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۲۲- از زباله تا «قاع» (۴۲) Qaa میل است. این منزلگاهی است تنگ که چاههایی با آبی اندک دارد و استراحتگاه آن «جلحاء» (Djalha) است.

۲۳- از قاع تا «عقبه» (۴۲) Aqaba میل است. منزلگاهی است با چاهها و برکه‌ها، و در واقع گردنه‌ای بوده که آن را هموار کرده‌اند. استراحتگاه شبانه آن «سما» در ۱۴ میلی آن واقع شده است.

۲۴- از عقبه تا «واقصه» (۹۲) Waqisa میل است و این منزلگاه دارای ساکنان زیاد و نیز خانه‌ها و کاخهایی است. آب شرب آن از برکه‌ها و چشمه‌ها تأمین می‌شود و استراحتگاه شبانه آن «طرف» (Taraif) است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد.

۲۵- از واقصه تا «قرعاء» (۴۲) Qara میل است و آن منزلگاهی است با مسجدی به نام «سعد» و چشمه‌های آب، و استراحتگاه شبانه آن در ۱۴ میلی قرار دارد.

۲۶- از قرعاء تا «مغیثه» (۲۳) Mughitha میل است. این منزلگاه کاروانسرای است دارای چندین برکه و استراحتگاه شبانه آن «وادی السباع» است که در ۱۵ میلی

ص: ۱۹۴

آن واقع شده است.

۲۷- از مغیثه تا «قادسیه» ۳۰ میل است. در ۶ میلی قادسیه منطقه‌ای است به نام «عذیب» که اردوگاه و محل زندگی ایرانیان بوده و بر سر راه بیابانی قرار دارد، میان «عذیب» و «قادسیه» دو دیوار متصل به هم وجود دارد که در اطراف آنها نخلستانی قرار گرفته، کسانی که از اینجا به بغداد می‌روند از عذیب به سوی صحرائی خارج می‌شوند ... و از قادسیه تا کوفه ۱۵ میل است. «۲»

مسیر راه مکه تا بصره

برابر شرح ابن رسته مسیر راه مکه تا بصره ۲۵ مرحله است که جمعا ۷۰۰ میل است به شرح ذیل:

۱- مکه تا «بستان بنی عامر» ۲۴ میل.

۲- بستان بنی عامر تا «ذات عرق» ۲۲ میل.

۳- از ذات عرق تا «مران» (۷۲) Marran میل.

۴- از مران تا «شبیکه» ۳۰ میل.

۵- از شبیکه تا «وطاس».

۶- وطاس تا «وَجْرَه» (Wadjra).

۷- وجره تا «شبیکه» (Ahabaika).

۸- از شبیکه تا «قبا» (۷۲) Ghoba میل.

۹- از قبا تا «دَفینه» (۷۲) Dafina میل.

۱۰- از دَفینه تا «فلجه» (۶۰۲) Faldja میل.

۱۱- از فلجه تا «جدیله» (۵۳) Djadila میل.

۱۲- از جدیله تا «ضریه» (۲۳) Dhariya میل.

۱۳- از ضریه تا «طخنه» (۸۲) Takhtha میل.

۱۴- از طخنه تا «امره» (۶۲) Amra میل.

(۲)- ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۱۱-۲۰۴. تطبیق شود با راه بغداد به مکه. همان مأخذ، ص ۲۰۷-۲۰۴. و راه معدن نقره تا مکه از طریق جاده کاروان رو. همان مأخذ، ص ۲۱۰-۲۰۸.

ص: ۱۹۵

۱۶- از رامه تا «قریتین» (۷۲) Qoraitain میل.

۱۷- از قریتین تا «عوسجه» (۲۲) Ousadja میل.

۱۸- از عوسجه تا «نباچ» (۹۱) Nobadj میل.

۱۹- از نباچ تا «سمینه» (۳۲) Samina میل.

۲۰- از سمینه تا «ینسوعه» (۹۲) Yansue میل.

۲۱- از ینسوعه تا «ذات العشر» (۳۲) Zatolashr میل.

۲۲- از ذات العشر تا «مأواه» (۹۲) Mawiya میل.

۲۳- از مأواه تا «حفر ابی موسی» ۳۲ میل.

۲۴- از حفر ابی موسی تا «خرجا» (۶۲) Kharadja میل.

۲۵- از خرجا تا «شجی» (۳۲) Shadji میل.

۲۶- از شجی تا «رحیل» (۹۲) Rahail میل.

۲۷- از رحیل تا «حفیر» (۸۲) Hofair میل.

۲۸- از حفیر تا «منجشانیه» (۰۱) Manjeshania میل.

۲۹- از منجشانیه تا «بصره» ۸ میل. «۳»

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

بنابر نقل ابن رسته از کوفه به سوی «قرعاء» می‌روند و در آنجا مسجد سعد است. در واقع اگر بخواهیم از قادسیه که در مسیر راه قرعاء قرار دارد حرکت کنیم باید از قادسیه به فاصله ۳۰ میل راه بپیماییم تا به «مغیثه» برسیم و از آنجا به فاصله ۳۲ میل وارد قرعاء می‌شویم و بدینسان راه ادامه می‌یابد:

۱- از قرعاء به سوی مسجد سعد، (۱۴ میلی قرعاء).

۲- از مسجد سعد به «ماروق» (Maroq).

۳- از ماروق به «قلع» (Qala).

۴- از قلع به «سلمستان» (Salmistan).

۵- از سلمستان به «اقر» (Uqur).

۶- از اقر به «اخادید» (Akhadid).

---

(۳) - ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۱۱ - ۲۱۰.

ص: ۱۹۶

۷- از اخادید به «عین صید» (Ainsaid).

۸- از عین صید به «عین جمل» (Ainjjamal).

۹- و از عین جمل به «بصره». «۴»

راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان

یعقوبی در کتاب البلدان، منزلهای کوفه تا مدینه، و از مدینه تا مکه را شرح می‌دهد که عکس این مسیر، خط سیر مکه تا کوفه (قادسیه) است.

اول منازل «قادسیه» است.

۱- مغیثه (Mughitha).

۲- قرعاء (Qara).

۳- واقصه ( Waqesa ).

۴- عقبه ( Aqaba ).

۵- قاع ( Qaa ).

۶- زباله ( Zabala ).

۷- شقوق ( Shaghoogh ).

۸- بطن ( Batan ). و آنجا قبر عبادی است، و این چهار محل دیار بنی اسد است.

۹- ثعلبیه ( Thalabiya ).

۱۰- زرود.

۱۱- اجفر ( Adjfar ).

۱۲- فید ( Faïd ). همان شهری است که عاملان راه مکه در آن منزل دارند و این شهر در پایین کوه معروف سلمی است.

۱۳- توز.

۱۴- سمیراء.

---

(۴)- ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۱۰. همچنان که ملاحظه می شود در مسیر راه قادسیه به بصره بر خلاف آنچه صاحب مسند الامام الرضا علیه السلام نقل کرده، روستای «نباچ» واقع نشده است. «نباچ» در ۱۰ منزلی بصره به سمت مکه واقع شده است.

ص: ۱۹۷

۱۵- حاجر، (اهالی آن، دو قبیله قیس و بیشترشان بنی عبس اند).

۱۶- نقره (معدن نقره).

۱۷- (هر کس قصد مدینه رسول خدا داشته باشد از همین جا به طرف بطن نخل بر می گردد) و هر کس آهنگ مکه کند به «مغیثة الماوان» رود.

۱۸- ریزه، ( Rabaza ).

۱۹- سلیله ( Salila ).

۲۰- عمق ( Umaqh ).

۲۱- معدن بنی سلیم ( Bani Salim ).

۲۲- افیعیه ( Ufaiiya ).

۲۳- مسلح ( Moslah ).

۲۴- غمره ( Ghamra ) و از آنجا برای حج محرم می‌شوند.

۲۵- ذات العرق ( Zatolerqh ).

۲۶- بستان ابن عامر ( Ibn Amer ).

۲۷- مکّه. «۵» ( Mecca ).

متن کامل عهدنامه ولایتعهدی

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّه می‌نویسد: در سال ۶۷۰ ق یکی از کارگزاران مشهد مقدّس امام رضا علیه السّلام نزد من آمد و عهدنامه مأمون را که با خطّ خود نوشته بود و در آن خطّ حضرت رضا علیه السّلام نیز دیده می‌شد با خود آورد. متن عهدنامه به شرح ذیل است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است که عبد الله (مأمون) بن هارون الرشید امیر المؤمنین برای ولیعهد خود علی بن موسی بن جعفر علیه السّلام نوشته است. امّا بعد، خداوند عزّ و جلّ اسلام را دین خود اختیار کرد و از میان بندگان خود پیامبرانی را برگزید، اینان مردم را به سوی خداوند راهنما شده و نخستین آنها به آخرین فرد مژده داد و

---

(۵)- یعقوبی، البلدان (ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی)، ص ۹۱-۹۰، و همچنین ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۹-۲۰۸.

بعثت پیامبران همچنان ادامه داشت تا آنگاه که نوبت پیامبری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت هنگامی به پیامبری برگزیده شد که علم و دانش کهنه و ارتباط وحی قطع و آمد و شد پیامبران و سفیران پروردگار بریده و قیامت نزدیک شده بود. خداوند متعال او را شاهد پیامبران و سرور آنان قرار داد و کتاب عزیز خود را که همه حق و حقیقت است و هرگز باطل به آن راه ندارد، بر او نازل فرمود. در قرآن کریم از حلال و حرام و عذاب و عقاب و تحذیر و انذار و امر و نهی سخن گفت، تا حجت بالغه خود را بر مردم تمام کرد و پس از این هر کس طریقی حق را انتخاب کند از روی برهان چنین کرده و هر که ضلالت پیشه کند آن نیز از روی برهان باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسالت خداوند را به مردم ابلاغ کرد و جامعه را با سخنان حکیمانه و پندهای نیکو به راه حق دعوت فرمود و با برخوردی پسندیده مردم را با خدا آشنا کرد. پس از موعظه با جنگ و جهاد، دین خدا را ترویج کرد، تا آنگاه که پروردگار او را به سوی خود فراخواند و نزد خود جای داد.

هنگامی که دوران نبوت به سر آمد و وحی به پایان رسید، خداوند نظام امور مسلمین و پایداری دین را در خلافت قرار داد.

عزت دین و قیام به حقوق خداوند و حفظ آداب و شریعت و حدود و سنن دین مقدس اسلام و جهاد با دشمنان و کفار، تنها در پرتوی خلافت و امامت ممکن است، پس خلفا باید از خداوند اطاعت کنند و در نگهداری آن چه به آنان سپرده شده تلاش نمایند و در حفظ آثار دین بکوشند و حقوق بندگان خدا را حفظ کنند. مسلمانان نیز باید از خلفای خود پیروی نمایند و با آنان مساعدت و معاونت داشته باشند.

خلفا راهها را امن و موجبات آسایش مردم را فراهم می سازند و از خونریزی و قتل و غارت جلوگیری می کنند و وحدت را در جامعه اسلامی پدید می آورند، در صورتی که اگر خلیفه ای نباشد وحدت جامعه متلاشی شده و اختلاف کلمه در میان مردم پدید می آید.

ص: ۱۹۹

اگر مسلمانان خلیفه نداشته باشند مقهور و دشمنان بر آنها مسلط می شوند و در نتیجه از هم پراکنده شده و زیان دنیا و آخرت را خواهند دید.

اکنون کسی که در روی زمین خلیفه شده و امین خلق خدا قرار گرفته، باید در راه خداوند جان خود را به مشقت اندازد و برای رضایت و اطاعت از وی ایثار نماید، باید خود را برای پاسخ به خداوند آماده سازد و با عدل و داد در میان جامعه ای که حکومت می کند رفتار نماید.

پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه السلام می فرماید: ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، بین مردم به حق حکم کن و از خواسته ها پیروی نکن که تو را از راه خدا بازمی دارد، و کسانی که راه خداوند را گم کنند، برای آنها عذاب دردناکی آماده است، زیرا این گونه مردم حساب روز قیامت را فراموش کرده اند. خداوند متعال می فرماید: ای محمد به پروردگارت

سوگند از این مردم از آنچه انجام داده‌اند خواهیم پرسید. اهل تسنن نقل کرده‌اند که عمر بن خطاب گفت: می‌ترسم خداوند از بچه شتری که در کنار فرات تلف شود از من بازخواست کند.

به خداوند سوگند کسی که مسئول اعمال خود بوده در کارهایی که بین او و خدایش انجام گرفته در خطری عظیم است تا چه رسد به آن کس که مسئول جامعه بوده و امور امت و مملکت را در اختیار داشته است. ما اینک به خداوند پناه می‌بریم و از او توفیق و عصمت می‌خواهیم و از پروردگار هدایت و راهنمایی و رسیدن به رضوان و رستگاری را خواستاریم.

بیناترین فرد امت و ناصحترین آنها در میان بندگان کسی است که به طاعت خداوند مشغول و کتاب او را در نظر داشته باشد و به سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل کند و در مدت عمرش همواره خداوند را در نظر بگیرد.

خلیفه مسلمین باید در نظریه خود همواره کوشش داشته باشد و از روی بصیرت و دقت به امور جاریه بنگرد و در مورد ولیعهد خود دقت کند و بداند که برای امامت مسلمانان چه شخصی را برمی‌گزیند. او باید

ص: ۲۰۰

شخصی را برای خلافت انتخاب کند که بتواند جامعه اسلامی و وحدت آن را حفظ کند و از خونریزی جلوگیری و اختلافات آنها را بر طرف سازد و آنان را از شیطان و مکر او ایمن نگهدارد. خداوند عزّ و جلّ ولایتعهدی را بعد از خلافت، کمال اسلام قرار داده و آن را موجب عزّت و صلاح امت دانسته است و به خلافا امر فرموده تا کسی را که شایسته ولایتعهدی است انتخاب کنند و با اختیار ولیعهد، نعمتها فراوان و عافیت همه جا را فرا می‌گیرد. خداوند به وسیله او مکر دشمنان و کبر مخالفان را از بین می‌برد و تفرقه را به وحدت تبدیل می‌کند. امیر المؤمنین مأمون از روزی که خلافت به او منتقل شده عظمت و بزرگی و سختی این مقام را دریافته و دانسته است که خلافت دشواریها و مسئولیتهایی در بر دارد. واجب است بر کسی که بر کرسی خلافت تکیه زده همواره طاعت و فرمانبرداری پروردگار را در پیش گیرد و مراقب اوضاع و احوال مسلمانان باشد.

مأمون بدن خود را به سختی انداخت، شبها خواب در دیدگانش راه نیافت و همواره متفکّر بود تا موجبات عزّت دین و سرکوبی مشرکین را فراهم سازد و امت را به سوی صلاح و شایستگی کشاند و عدل و داد را در اجتماع اسلامی پدید آورد و احکام قرآن مجید و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد و عوامل رفاه و آسایش را در جامعه فراهم کند و مردم را با اندرز و نصیحت و راهنمایی، با خداوند آشنا سازد و خداوند را از خود راضی نماید.

مأمون تصمیم گرفته است که پس از خود کسی را برای خلافت انتخاب کند که دارای قدرت باشد و موجبات آسایش ملت را فراهم کند و در دین خود ورع و تقوا داشته باشد. جانشین او باید به اوامر خداوند عمل کند و در تمام شب و روز همواره خداوند را در نظر بگیرد و موجبات خشنودی پروردگار را در خدمت به خلق و به کار بستن احکام قرآن فراهم سازد.

مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد

ص: ۲۰۱

تا مرد شایسته‌ای را به عنوان ولایتعهدی برگزیند و آن را که از هر جهت به امور مذهبی و علمی علاقه‌مند باشد اختیار کند و در این باره بسیار کوشش کرد و همه خاندان خود را مورد بررسی قرار داد تا فرد مورد نظر را پیدا کند و حال او را معاینه و مورد تحقیق قرار دهد و نیات او را درک نماید.

پس از مدتی تحقیق و طلب خیر از خداوند و کوششی که در این باره انجام گرفت، بهترین و شریفترین و داناترین در دو خاندان عباسی و علوی، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که برای ولایتعهدی در نظر گرفته شد. علی بن موسی علیه السلام کسی است که همه زبانها به فضل او گویا هستند و همه مردم در لیاقت او اتفاق نظر دارند و او را سزاوار این مقام می‌دانند. مأمون خود او را بخوبی می‌شناسد از هنگام کودکی و جوانی تا اکنون که مردی کامل است، اینک او را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرده و برای او از مردم بیعت گرفته تا پس از او خلیفه مسلمین باشد با این اطمینان که خداوند به این انتخاب راضی است، زیرا خداوند می‌داند که مأمون برای رضای او، علی بن موسی علیه السلام را به ولایتعهدی برگزیده است. مأمون برای پیشرفت اسلام و مسلمین و سلامت جامعه و ثبات و دوام حق و اتمام حجت، او را اختیار کرده و امیدوار است خداوند او را در روز قیامت که همه مردم در پیشگاهش حاضر می‌شوند، نجات دهد و از احوال و وحشتهای آن روز برهاند.

مأمون فرزندان و خویشان و اصحاب و یاران و کارگزاران و کارمندان خود را امر کرد با او بیعت کنند تا بدانند که وی برای فرمانبرداری از خداوند از حق خود گذشته و فرزندان خود را کنار نهاده است. مأمون فرزندان و ارحام خود را کنار زد و خویشاوندان خود را از خلافت محروم ساخت و علی بن موسی را ملقب به «رضا» نمود، زیرا آن جناب را از میان مردم برگزید و به خلافت او رضایت داد. تمام خویشان و اهل بیت او و کسانی که در مرکز حکومت و خلافت بودند با علی بن موسی بیعت کردند، چرا که وی مردی عابد و دیندار بود و شایستگی این مقام را

ص: ۲۰۲

داشت، شما با رضایت با او بیعت کردید و دل‌های شما از این حسن انتخاب شادمان شد و دانستید که مأمون با انتخاب او در چه قصدی بوده است. وی در برابر اطاعت پروردگار از خود گذشت نشان داد و شما باید خدا را سپاسگزار باشید که به امیر المؤمنین مأمون الهام کرد تا حقوق او را در برابر شما رعایت کند.

مأمون حریص بود که شما هدایت شوید و تفرقه شما به وحدت انجامد. مأمون با انتخاب علی بن موسی علیه السلام مقصودش این است که از خونریزی و پراکندگی جلوگیری کند و مرزها استوار و قوی ماند و دینتان رونق پذیرد و دشمن شما نابود گردد و کارهایتان مستقیم شود.

ای مردم اکنون به اطاعت خدا و امیر المؤمنین بشتابید و آنها را از خود راضی سازید و سپاسگزار باشید، این نامه را با دست خود در هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ نوشتم.

در پشت عهدنامه به خط حضرت رضا علیه السّلام چنین آمده بود. «۶»

به نام خداوند بخشاینده مهربان، ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه خواهد انجام می‌دهد و کسی را توان سرپیچی و ردّ حکم او نیست، او از خیانت چشمها و آن چه در دلها باشد آگاه است. درود بر حضرت رسالت و آل علیهم السّلام باد. من که علی بن موسی بن جعفر هستم می‌گویم: امیر المؤمنین مأمون که خداوند او را پایدار و استوار بدارد و به طریق ارشاد و هدایت موفق گرداند، حق ما را که دیگران نشناخته بودند شناخت و پیوندهای قطع شده خویشاوندی را بار دیگر به هم پیوند داد و جانهای ترسان را آسایش بخشید و آنان را زنده کرد و پس از فقر و ناداری آنها را بی‌نیاز ساخت. مأمون این همه را برای رضای خداوند جهانیان انجام داد و از دیگری پاداش نخواست. زود است خداوند جزای نیکوکاران را بدهد و او اجر آنها را ضایع نمی‌گرداند. مأمون ولایتعهدی و

---

(۶) - شیخ صدوق، در العیون، تنها این بخش از عهدنامه را به نقل از محمد بن اسحاق بعد از بیعت مردم با علی بن موسی الرضا علیه السّلام که آن حضرت خطاب به مردم ایراد فرمودند، با تفاوتهایی نقل کرده است. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ص ۶ - ۳۸۵.

ص: ۲۰۳

خلافت را در اختیار من قرار داد تا اگر بعد از او زنده بمانم این منصب از آن من باشد.

هر کسی پیمانی را بشکند و عهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده، و در گذشته به همین روش عمل شده است. «۷»

اگر چنانچه از امامی لغزش و یا اشتباهی مشاهده شد باید او را نصیحت کرد نه این که با او مخالفت نمود و در غیر این صورت در جامعه اسلامی اختلاف و تشّت پدید می‌آید و رشته‌های حکومت اسلامی لرزان می‌شود، به خصوص که مردم هنوز به زمان جاهلیت نزدیکند و دشمنان در پی فرصت.

با خدای خود عهد بسته‌ام که کارهای مسلمانان را بخوبی به انجام رسانم و اینک که خلافت را به گردن من افکنده است، در میان مسلمین عموماً و بنی عباس خصوصاً با عدالت رفتار کنم و از خدا و رسولش اطاعت نمایم و خون حرامی را نیزم و جان و مال و ناموس مردم را حفظ کنم، مگر آن کسی که حدود خداوند را مراعات نکرده و به واجبات خدا تجاوز کرده باشد که این چنین فردی باید مجازات شود. من به مقدار توان خود کوشش خواهم کرد و با خود پیمان بسته‌ام که حدود و ثغور را حفظ کرده و از آنچه خداوند بر من واجب گردانیده و بازخواست خواهد کرد فروگذار نکنم. پروردگار در قرآن مجید فرموده: به پیمانها وفا کنید که خداوند از پیمانها بازخواست می‌کند. اگر چنانچه بدعتی ایجاد کردم و یا در احکام تغییری دادم و یا در قوانین شرع مقدّس دست بردم، مستحق

(۷) - شیخ صدوق می‌نویسد: و به این وتیره جاری شد عمل پیشینیان؛ یعنی عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را که نقض کردند و آن جناب صبر کرد بر این لغزشها و بعد از آن اعتراض نفرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند و این غرامتها وارد آوردند، به جهت ترس بر پراکندگی امر دین و گسیختن ریسمان مسلمانان و ... و نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار شود و نسبت به شما به چه نوع عمل شود. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۳۸۶.

ص: ۲۰۴

عقوبت و ملامت هستم، از خشم و غضب خداوند به او پناه می‌برم و از پروردگار توفیق اطاعت و خدمتگزاری را خواستارم و خداوند بین من و معصیت خود حائل شده و به من و همه مسلمانان عافیت دهد. در صورتی که جفر و جامعه بر خلاف این حکم می‌کنند و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت، فرمان فقط در دست خداوند است و او به حق حکم کرده و حق و باطل را از هم جدا می‌کند.

من امثال امیر المؤمنین مأمون را کرده و خشنودی او را پذیرفتم، خداوند را بر این امر گواه گرفتم که خداوند بهترین گواه است. من این مطالب را با خط خود نوشتم در حضور امیر المؤمنین (مأمون) و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبد الله بن طاهر و ثمامة بن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان در ماه رمضان سال ۲۰۱.

گواهان طرف راست: یحیی بن اکثم به پشت و روی مندرجات این نامه گواهی می‌دهد و از خداوند متعال مسألت دارد که امیر المؤمنین و همه مسلمانان از برکت این عهدنامه به بزرگی و عظمت برسند. عبد الله بن طاهر همچنین حماد بن نعمان و بشر بن معتمر نیز مضمون آن را گواهی می‌کنند.

گواهان طرف چپ: نیز تأیید می‌کنند، این صحیفه عهد و پیمان را که در پشت و روی نامه نوشته شده در حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله (در مدینه) بین قبر و منبر خواندند. و بنی هاشم و فرماندهان لشکر و رجال بزرگ و عموم مردم تأیید کردند و به همه شایعات خاتمه دادند. فضل بن سهل به فرمان مأمون تاریخ و صدور عهدنامه را گواهی کرد. «۸»

(۸) - ر. ک. به: اربلی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، ۳ / ۹ - ۱۷۲؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲ / ۶ - ۳۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۲ / ۱۴۳ - ۱۳۷؛ ابن صباغ، فصول المهمة فی معرفة الائمة (چاپ دار الخلافه طهران)، ص ۴ - ۲۷۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱ / ۷ - ۱۰۱ (متن ترجمه) ص ۹ - ۱۷۲.

در عیون اخبار الرضا علیه السلام و بحار الانوار از عهدنامه‌ای که عبد الله مأمون و ولیعهدش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای ذوالرئاستین، فضل بن سهل نیز نوشته‌اند به تفصیل شرح داده